



کشکی

هویت به مثابه‌ی جرم

با نوشته‌هایی از:

حسن رضا خاوری
عمران حلیمی
معصومه امیری
عاقله محبی
محمد جواد دادگر
محمد انور رحیمی
محمد رضا شفق
اویس کمالی
بازمیر احمدی
یوسف عارفی
محمد امان ابراهیمی
رژنا عطایی
عبدالله شایگان

آنچه در این پرونده می‌خوانید:

اولین اولویت: پایان دادن به سکوت تاریخی در قبال تاریخ نسل کشی خاموش هزاره‌ها
نسل کشی پابدار هزاره‌ها؛ ابعاد حقوقی و راهبردهای مقابله با آن
مناسبات سلطه و نسل کشی در افغانستان

دختران چادر سفید

هزاره‌های افغانستان در معرض نسل کشی سیستماتیک

جنایت نسل کشی؛ ابعاد حقوقی و تعهدات دولت‌ها

بازخوانی تحلیلی احیای هویت؛ رویکرد راهبردی به نسل کشی

ابعاد حقوقی و سیاسی نسل کشی هزاره‌ها در افغانستان

دلایل استمرار نسل کشی هزاره‌ها

حقوق قربانیان نسل کشی در پرتو قوانین داخلی و اسناد بین‌المللی

نسل کشی و ایدئولوژی

نسل کشی هزاره‌ها

تاوان هزاره بودن (چرا هزاره‌ها بصورت خاص مورد نسل کشی قرار می‌گیرند؟)

واکنش‌ها به نسل کشی هزاره‌ها؛ قومی‌سازی کشتار یا تقابل برای بقا

اولین اولویت:

پایان دادن به سکوت تاریخی در قبال تاریخ نسل کشی خاموش هزاره‌ها



حسن رضا خاوری

از اتصال و اتحاد دوستداران انسانیت یک جمع و گروه واحد و دارای قدرت پدید می‌آید که شرط دوم مسئولیت یعنی توانایی مبارزه با نسل کشی را تأمین می‌کند. بشریت جهانی به خوبی یاد گرفته که با تشکیل سازمان‌های مختلف و استمداد از سازمان‌ها و واحدهای جمعی به توانایی بشری خود بیفزاید. این تجربه‌ها همگی عبرت‌آور اند و ما را شرم‌منده می‌سازند که هنوز دیدگاه سازمان‌های نیکوکار جهانی را به سوی نسل کشی هزاره‌ها جلب نکرده‌ایم. به عبارتی، در شکوفایی انسانیت جهانی سهمی نگرفته‌ایم و به افزایش توان جمعی بشریت نیفزوده‌ایم. اتصال به سازمان‌ها و اجتماعات جهانی برای همین است که خوبان جهان نگذارند شرارت بر گوشه و بیشه جهان حکمفرما شود.

آشکار است که نسل کشی خاموش هزاره‌ها در ظل سکوت تاریخی ادامه دارد و سکوت و بی‌خبری جهانی به تداوم آن یاری می‌رساند. یک وجهش این است که سکوت تاریخی باعث شده که جنایت نسل کشی و جرایم جنگی علیه هزاره‌ها هیچ وقت برای عاملانش پرهزینه نشود. سکوت تاریخی و غفلت جهانی در واقع جنایت را رایگان و مجانی کرده است. لذا جنایتکاران از تداوم جنایت باکی ندارند. چون هیچ هزینه‌ای بابت آن پرداخت نمی‌کنند. به همین خاطر، اطلاع‌رسانی جهانی و استمداد از سازمان‌های جهانی اگر هیچ اثری نداشته باشند، حداقلش این است که برای عاملان هزینه می‌تراشد؛ آن‌ها را در معرض تحریم و تحت فشار و... قرار می‌دهد. این خلق هزینه باعث می‌شود که جنایتکاران مقداری به زحمت بیفتند و در قبال جنایت‌هاشان اندکی حساب و کتاب کنند. پس، تغییر «اقتصاد نسل کشی» از رایگان بودن به هزینه‌دار بودن و سپس بالابردن هزینه‌های جنایت می‌تواند یکی از هدف‌های مبارزه‌های مدنی و رسانه‌ای و فعالیت‌های آگاهی‌بخشی باشد. افزایش هزینه‌های جنایت یک راه است که می‌تواند هم اقتصاد نسل کشی و هم سیاست نسل کشی را تعدیل کند، بلکه اساساً باید تجارت نسل کشی و سیاست جنایت را به هر نحو ممکن باید مسأله‌دار و هزینه‌دار کرد. هر چه هزینه‌های تجارت جنایت افزایش یابد، سود آن برای عاملان و تاجران‌ش کاهش یافته و سرانجام آن‌ها را مجبور می‌سازد که به تغییر شغل روی آورند یا این که حداقل باعث می‌شود که شغل آن‌ها مقداری دچار کساد و کم‌رونقی شود. باید قسمی شود که جنایتکاران بفهمند که نسل کشی اهالی مناطق مرکزی باعث محرومیت آن‌ها از امتیازهایی در گوشه و بیشه جهانی می‌شود و مناسبات جهان با آن‌ها را مسأله‌دار می‌کند و در معرض فشار افکار عمومی جهانیان قرار می‌دهد. سخت‌تر کردن شرایط شغل نسل کشی بهتر از سکوت و آسان‌سازی آن است. چون آسانی یکی از علت‌های تکرار و تداوم آن است.

به‌رحال، هزاره‌های افغانستان از قرن نوزدهم بدین سو در معرض «نسل کشی خاموش» قرار دارند. این متأسفانه ما این تاریخ نسل کشی خاموش و خطرات خود را تدوین نکرده‌ایم. به تبع، پرونده حقوقی نسل کشی خاموش را نه تشکیل داده‌ایم و نه آن را در جایی گشوده‌ایم. نه در گذشته رویکرد صحیح جهت مبارزه با نسل کشی اتخاذ کرده‌ایم و نه اکنون برنامه‌اندیشیده‌ای برای توقف و مهار آن داریم. نسل کشی یک جنایت بشری است و جامعه بین‌المللی در قبال آن مسئولیت دارد. هم ما کوتاهی کرده‌ایم و هم جامعه بین‌المللی کوتاهی کرده است. این کوتاهی‌ها نیازمند کوشش مضاعف است و نیازمند یک اجماع جهانی برای مبارزه با «تاریخ نسل کشی خاموش هزاره‌ها». این اجماع به سادگی حاصل نمی‌آید بلکه نیازمند کوشش‌های جمعی و پیگیری‌های جدی است که باید سالیان متوالی پیگیر آن باشیم تا بتوانیم با یاری جهان و سازمان‌های بشری این مصیبت انسانی را ریشه‌کن کنیم و جلوی آن را بگیریم و اجازه ندهیم که عاملانش همچنان معاف از مجازات بر روی زمین باشند که لیاقت آن را ندارند. یک جا باید عاملان نسل کشی مشخص شود و زیر ذره بین بشریت جهانی قرار گیرد. یک وقت باید حساسیت جهانی علیه جنایتکاران افغان برانگیخته شود. هر روز که بگذرد، دیرتر می‌شود. هر چه زودتر باید فریاد جهانی خود را آغاز کرد. اول خود ما به تاریخ سکوت باید پایان دهیم، تا راهی برای مبارزه با تاریخ نسل کشی خاموش هزاره‌ها در گوشه و بیشه جهان پدیدار آید؛ باشد که نوری از افق جهان تابیدن بگیرد و انسانیت به یاد آورد که هزاره نیز انسان است و باید انسان را نجات داد. پایان سکوت اولین اولویت است که مسئولیت را به یاد انسانیت جهانی می‌آورد و سازمان‌های بشری و حقوقی را فعال می‌کند. با یادآوری مسئولیت جهانی و بهره‌گیری از یاری سازمان‌های حقوقی و بشری در جهان می‌توان امیدوار شد که «تاریخ نسل کشی خاموش هزاره‌ها» از ورطه‌ی تغافل جهانی خارج شده و زنجیر توجهات جهانی بر دست‌وپای جنایتکاران افکنده شود. چون جهان کنونی جهان مناسبات بشری است و یکه‌تازی جنایتکاران در آن جایی ندارد. تاباندن نور توجهات جهانی بر جنایات ضدبشری جنایتکاران افغانستان یک گام قوی برای مبارزه با نسل کشی خاموش و جاری در افغانستان است. امید که سکوت تاریخی ما پایان یابد و چنین نوری (که ظلمت را به بند می‌کشد) تابیدن بگیرد.

نسل کشی جنایت ضدبشری علیه گروهی از بشریت است. این جنایت چنان هولناک و زشت است که یکایک بشریت به شمول افراد حقیقی و سازمان‌های حقوقی همگی در گوشه و بیشه جهان در قبال آن مسئولیت دارند. کمتر جنایت تعریف‌شده‌ای وجود دارد که تمام جهان را شریک و مسئول دانسته باشد. البته، مسئولیت زمانی فعلیت می‌یابد که آگاهی از جنایت و توانایی مبارزه علیه آن وجود داشته باشد. مورد اول با «اطلاع‌رسانی صحیح» حل و بالفعل می‌شود. قربانیان نسل کشی یا بازماندگان آن باید تاریخ «نسل کشی خاموش» خود را با تمام جزئیات ممکنش به اطلاع جهان برسانند؛ که فعالیت رسانه‌ای بخش کوچکی از این اطلاع‌رسانی به شمار می‌آید. تاریخ نسل کشی خاموش هزاره‌ها به‌رغم گستردگی و ماندگاری آن اما تا کنون هیچ دیتا و منبع و کتاب و... به‌طور مستند و معتبر درباره‌ی آن تدوین و با جهانیان شریک نشده است. بنابراین، طبیعی است که جهانیان در قبال آن احساس مسئولیت نمی‌کنند. چون شرط اول مسئولیت یعنی آگاهی توسط ما و نیز آن‌ها به انجام نرسیده است. گرچه جهان و انسانیت عصر اطلاعات تا حدی موظف است که از حوادث جهان آگاهی کسب کند، که البته آگاهی از فجایع جاری در افغانستان تا حدی منتشر و منعکس شده است اما این حد از نشر آگاهی کافی نیست و سبب برانگیختن اراده‌ی جهان در مقابله با شرارت افسارگسیخته در افغانستان نمی‌شود. هزاره‌ها به کوشش گسترده و سازمان‌یافته نیاز دارند. نسل کشی تاریخی ما به نحو سازمان‌یافته و دوامدار صورت گرفته و می‌گیرد و هیچ تضمینی وجود ندارد که به این مصیبت عظمی پایان داده شود، نه جنایتکاران تهدید سپرده‌اند و نه جامعه جهانی تضمینی داده است که از قربانیان «نسل کشی خاموش» محافظت ویژه به عمل آورد. حتی بیم آن می‌رود که قربانیان نسل کشی خاموش در افغانستان «وجه المصلحه» قرار گیرد که جهان از مسئولیت‌های خود در قبال مردمان افغانستان پا پس کشد و مملکت را به گروهی بسپارد که به هیچ قانون بشری وفاداری و تعهد ندارند. این کار نه تنها به کاهش فاجعه و مهار نسل کشی خاموش نمی‌انجامد و به آن کمکی نمی‌کند بلکه جنایتکاران را جری‌تر می‌سازد و به آن‌ها اعتماد به نفس کافی در تداوم جنایت نسل کشی می‌بخشد. چنان که جنایتکاران از هم‌اکنون هزتر و جسورتر شده‌اند و رویدادهای نسل کشی را علنی و گسترش بخشیده‌اند، و از هیچ چیز باکی ندارند و همین‌طور پروای هیچ قانون و حقوقی را ندارند. این نهایت بی‌مسئولیتی جامعه جهانی است که آگاهانه و عمدانه بشریت را قربانی می‌کند. این جا و همین حیث از بی‌مسئولیتی جامعه جهانی است که ثابت می‌کند «سرمایه‌داری» به سهم خود ساختار یا حداقل بخشی از ساختار نسل کشی خاموش در قرن ۲۱ می‌باشد و حیثیت شرم‌آور «تجارت نسل کشی» را پدیدار و رونما می‌سازد. به‌رحال، این وجه و قبح سرمایه‌داری سبب نمی‌شود که تقصیرات خودمان در قبال مبارزه با نسل کشی خاموش نادیده گرفته شود. سکوت ما به سهم خود از یک سو باعث رفع مسئولیت از جهان شده و از سوی دیگر به جنایتکاران مصونیت بخشیده است و آنان را جری‌تر از پیش ساخته است. بنابراین، نخستین کار لازم این است که قلعه‌ی کهنه و فرتوت سکوت تاریخی در قبال نسل کشی تاریخی هزاره‌ها باید در هم شکسته شود و جنایات نسل کشی خاموش هزاره‌ها با تمام جزئیات مستند و به بحث باب روز بدل شود، در هر جای ممکن، به‌ویژه جاهایی که عدالت و حقوق زبان می‌گشاید یا قدرتمندان گرد می‌آیند و در باب سرنوشت بشریت تصمیم می‌گیرند. باید جنبشی ضد نسل کشی هزاره‌ها برپا شود که به‌طور دوامدار ثبت و ضبط و نشر حوادث و مسایل مربوط به آن را به سمع و نظر جهان برساند و مسئولیت جهانی را به یاد همه آورد. یادآوری مسئولیت جهانی به فعلیت انسانیت در جهان یاری می‌رساند. این کار تنها کمک به هزاره‌ها نیست بلکه کمک به حفظ انسانیت در سطح جهان و لذا کمک جهان به خویشتن خویش است تا اجازه ندهند که انسانیت در ملاء عام لگدمال و نابود شود. چون در این صورت، تکه‌ای از وجود آن‌ها نابود شده و بشریت جهانی از کمال و نیکی و مهربانی بازمی‌ماند و در حد یک نقطه، غبار تیرگی بر دامن وجودش می‌نشیند. اطلاع‌رسانی درست کمک می‌کند که یک غبار نانسانیت از دامن بشریت زدوده شود. نشر این آگاهی‌ها گرچه وجبه‌ی انسانی است ولی مسئولیت ما که موضوع مستقیم نسل کشی و قربانی اصلی آن هستیم، بیش از دیگران است. باید بشریت را مطلع ساخت تا صف متحد دفاع از بشریت پدید آید و همگان اجازه ندهند که ظلمت در گوشه و بیشه جهان غلبه پیدا کند. بنابراین، آگاهی‌بخشی نخستین گام مبارزه است که قربانیان باید بردارند و رویداد نسل کشی را به سمع و نظر جهان برسانند و مسئولیت انسانی همه را یادآوری کنند، تا هر کس که انسانیتش را پاس می‌دارد، دست همکاری دراز کند. پس شرط اول یعنی آگاهی‌بخشی در چرخه‌ای به سوی امکان شرط دوم نیز می‌گشاید.

نکشی پایدار هزاره‌ها؛

ابعاد حقوقی
و راهبردهای
مقابله به آن

دست‌آوردهای

نسبی هزاره‌ها در دو دهه‌ی اخیر، که به نوعی واکنش‌زا بوده است. حضور پررنگ هزاره‌ها در عرصه‌های علمی، فرهنگی و مدنی، در دوران اخیر، با توجه به خفقان و استبدادی که پیش از آن در مورد این گروه قومی اعمال می‌شده و برای جامعه‌ای که عادت به دیدن هزاره‌ها به‌عنوان شهروندانی مدعی نداشته‌اند، حساسیت‌زا بوده است. با توجه به میزان رشد آگاهی در میان جامعه‌ی هزاره، ما از موقعیتی که هزاره بودن در آن جرم تلقی می‌شد، به موقعیتی که هزاره بودن را موجب افتخار خود می‌دانیم، حرکت کرده‌ایم. در این مدت برای کسب آموزش تلاش کرده‌ایم و این تلاش‌ها، در بسیاری ایجاد هراس کرده است. زمانی اغلب جمعیت هزاره‌ها در روستاها ساکن بودند. امروز اما در اثر تغییرات جمعیتی، هزاره‌ها در شهرها حضور مؤثر و تعیین‌کننده دارند و چنین حضوری، برای بسیاری گران و سنگین است.



واکنش لازم را برمی‌انگیزاند و اقدام عملی در این راستا صورت نمی‌گیرد.

۵. بحران مدیریت: نگاه هزاره‌ها به قدرت استراتژیک نبوده است، بلکه مقطعی، سطحی و کوتاه‌بینانه بوده است. منافع شخصی و مقیاس‌های روزمره در محاسبات و تصمیم‌سازی‌های ما حرف اول را می‌زده است.

۶. شکاف بین نخبگان و توده: علی‌رغم تصور غلط بیرونی که وجود دارد و گمان می‌شود هزاره‌ها انسجام تباری دارند، در داخل، هماهنگی و انسجام لازم وجود ندارد و به‌خصوص نخبگان سیاسی، فکری و فرهنگی با توده‌ی مردم ارتباط مؤثر و سازنده‌ای ندارند.

استاد ابراهیم پس از اشاره به زمینه‌های فوق، راه‌حل‌های خود را این گونه برشمرد:

۱. نگاه استراتژیک و حرکت تشکیلاتی: نگاه‌های مقطعی، پراکنده، واکنشی و فصلی کارآمد نخواهد بود. چنین نگاه‌هایی موضع سیاسی ما را در حد چانه زدن بر سر یک وزارت و یک ریاست تنزل می‌دهد و دردی از ما دوا نمی‌کند.

۲. بازتعریف هویتی: ساختار قدرت در افغانستان بر اساس قوم و قبیله پی‌ریزی شده است. ما باید تکلیف خود را با بسیاری از مؤلفه‌هایی که سالیان سال در میان آن‌ها سرگردان بوده‌ایم، مشخص کنیم. ما تبار و نژاد خاصی داریم. مذهب خاصی داریم. باید معین کنیم که وجه بارز و ممیزه‌ی هویتی ما چیست؟ بر اساس سنجشی که از وضعیت داریم، بایستی هزینه‌ها و دست‌آوردها را حساب کنیم و به بازتعریف مؤلفه‌های هویتی خود بپردازیم.

۳. عبور از نگاه سنتی به رهبری و سیاست: بایستی بتوانیم که درک خود از سیاست منطقه و جهان را به روز کنیم و کسانی را در رأس تصمیمات سیاسی قرار دهیم که قدرت فهم تغییراتی که در معادلات منطقه‌ای و جهانی رخ داده را داشته باشند و بتوانند متناسب با این شرایط، ما را از بحران‌ها به سلامت عبور دهند. رهبرانی برگزینیم که قدرت تعامل با جهان امروز را داشته باشند و خطراتی که متوجه ما هست را بشناسند.

۴. کار کردن بر روی ارتباطات جهانی: جهان، جهان منافع سیاسی است. بر همین اساس باید بتوانیم با کشورهای تأثیرگذار، پیوندهای سازنده برقرار کنیم. صرف مظلوم‌نمایی و شعار دادن در مورد حقوق بشر کفایت نمی‌کند. عربستان امروز یکی از آشکارترین ناقضان حقوق بشر است. اما آیا تعاملات سیاسی قدرت‌ها با چنین کشورهایی برخاسته از موازین حقوق بشری است و یا متناسب با منافع سیاسی؟

۵. متوقف کردن خودزنی‌های درونی هزاره‌ها: سست شدن اتحاد قومی در جامعه‌ای که تعاملات قدرت بر مبنای قومیت سامان می‌یابد، هزاره‌ها را در مقابل تهدیدها آسیب‌پذیرتر می‌کند.

۶. تجدید نظر در تعاملات داخلی: ما در گذشته در باب نحوه‌ی تنظیم مناسبات استراتژیک خود با اقوام، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی خطاهایی داشته‌ایم. بایستی با مطالعه و بررسی این تعاملات در گذشته، بر اساس منافع استراتژیک خود در این تعاملات بازنگری کنیم.

۷. تقویت زمینه‌های علمی و تکنولوژیک که سهم ملموس و قابل مشاهده‌ای را در توانمندتر شدن مردم ما داشته و یکی از دلایل توجه بیشتر جریان‌های تروریستی به مردم ما هم در همین نکته نهفته است.

۸. حمایت از نظام دموکراتیک؛ چرا که چنین نظامی علی‌رغم کاستی‌هایی که داشته، در عین حال بیشترین منافع را برای مردم ما داشته است و امکان مبارزه‌ی مؤثر را برای آن‌ها افزایش داده است.

۲. طرحی برای جلوگیری از این چرخه‌ی کشتار باید تدوین گشته و به اجرا گذاشته شود.

۳. دولت باید هزاره‌ها را در قدرت اجرایی، امنیتی و نظامی سهیم سازد. اگر هزاره‌ها در مراکز امنیتی و نظامی حضور فعال و مؤثر نداشته باشند، صرف اعلام کردن یک روز به عنوان ماتم ملی، دردی از هزاره‌ها دوا نمی‌کند و بر زخم‌های آن‌ها مرهمی نمی‌گذارد.

هائز، اسناد و معاهدات بین‌المللی را قدرت بدون شمشیر نامیده بود. با این حال نباید فراموش کرد که ضمانت اجرای قوانین بین‌المللی، سیاست است. برای این‌که بتوانیم از این قوانین استفاده کنیم، باید بتوانیم موج سیاسی ایجاد کنیم تا قادر به ایجاد فشار بین‌المللی باشد. به این منظور باید از تمام ظرفیت‌ها استفاده کرد. دیپلماسی با نهادهای بین‌المللی و مراجعی که می‌توانند روی افکار عمومی کشورهای دیگر در جهان تأثیرگذار باشند، از جمله‌ی این ظرفیت‌ها است.

پوهندوی رضا ابراهیم، معاون محصلان دانشگاه بامیان، صحبت‌های خود را با تأکید بر این نکته آغاز کرد که آن‌چه درباره‌ی هزاره‌ها در حال رخ دادن است، بر اساس تمام معیارهای حقوقی، نسل‌کشی است. ابراهیم، به بیان زمینه‌ها و بسترهای تاریخی، فرهنگی و قومی پرداخت که بر اساس آن‌ها، هزاره‌ها به‌عنوان هدف حملات تروریستی و قربانی نسل‌کشی قرار گرفته‌اند. برخی از این زمینه‌ها عبارتند از:

۱. دست‌آوردهای نسبی هزاره‌ها در دو دهه‌ی اخیر، که به نوعی واکنش‌زا بوده است. حضور پررنگ هزاره‌ها در عرصه‌های علمی، فرهنگی و مدنی، در دوران اخیر، با توجه به خفقان و استبدادی که پیش از آن در مورد این گروه قومی اعمال می‌شده و برای جامعه‌ای که عادت به دیدن هزاره‌ها به‌عنوان شهروندانی مدعی نداشته‌اند، حساسیت‌زا بوده است. با توجه به میزان رشد آگاهی در میان جامعه‌ی هزاره، ما از موقعیتی که هزاره بودن در آن جرم تلقی می‌شد، به موقعیتی که هزاره بودن را موجب افتخار خود می‌دانیم، حرکت کرده‌ایم. در این مدت برای کسب آموزش تلاش کرده‌ایم و این تلاش‌ها، در بسیاری ایجاد هراس کرده است. زمانی اغلب جمعیت هزاره‌ها در روستاها ساکن بودند. امروز اما در اثر تغییرات جمعیتی، هزاره‌ها در شهرها حضور مؤثر و تعیین‌کننده دارند و چنین حضوری، برای بسیاری گران و سنگین است.

۲. بحران هویت: یکی از بحران‌هایی که هزاره‌ها مدت مدیدی است که با آن درگیر هستند، بحران هویت است. هزاره‌ها هم مؤلفه‌های قومی برای تشخیص هویت خود دارند و هم مؤلفه‌های مذهبی. زمانی گرایش‌های مغولی دانستن تبار هزاره‌ها رونق داشت. زمان دیگر، نوعی پان‌ترکیسم تزویج شد و گروهی دیگر، از آریایی بودن هزاره‌ها دم زدند. این جدال هنوز هم دامن‌گیر هزاره‌ها است و آن‌ها در جامعه‌ی تبارمحور افغانستان، نتوانسته‌اند جایگاه خود را مشخص سازند. به لحاظ مذهب، ما بیشترین هزینه‌ها را نسبت به کسانی که با ما هم‌مذهب بوده‌اند پرداخته‌ایم و کم‌ترین بهره‌برداری‌ها را داشته‌ایم. عبدالرحمان، کشتار خود بر علیه هزاره‌ها را با توسل به مذهب هزاره توجیه کرد، در حالی که هزاره‌ها تنها شیعیان افغانستان نبودند. امروز هم هزاره‌ها بیش از هر کتله‌ی قومی دیگری، بهای تعلقات مذهبی خود را می‌پردازند و اگر بنا باشد در افغانستان کسی به خاطر مذهب مورد تهدید و هجمه قرار بگیرد، هزاره‌ها آسان‌ترین اهداف هستند.

۳. بحران رهبری: هزاره‌ها با تجربه‌ی قدرت بیگانه بودند. به همین دلیل، بلوغ سیاسی حتی در رهبران آن‌ها اندک است. رهبران هزاره‌ها نتوانستند یک خط روشن استراتژیک را برای این مردم در تعاملات سیاسی ترسیم کنند. در دوره‌ی جهاد، ایدئولوژی شیعه‌گرایی آن‌ها را از دستیابی به «هزارستان خودمختار» بازداشت، بدون آن‌که برای آن‌ها دستاوردی داشته باشد. رهبران هزاره، خوش‌باوری ساده‌دلانه‌ی نسبت به فرآیند جدال قدرت در افغانستان داشته‌اند.

۴. بحران روابط: روابط هزاره‌ها به شدت محدود بوده است. آن‌ها سر در لاک قومیت و ایدئولوژی فروبرده‌اند و خود را از بسیاری از قدرت‌های جهانی تجرید کرده‌اند و از برقراری مناسبات سازنده و مؤثر با آن‌ها ناتوان بوده‌اند. بر همین اساس، نسل‌کشی در حق هزاره‌ها، علی‌رغم روشن بودن ابعاد حقوقی آن، در سطح جهانی

نشست «نسل‌کشی پایدار هزاره‌ها، ابعاد حقوقی و راهبردهای مقابله با آن» به همت بنیاد اندیشه دفتر بامیان در تاریخ پنج شنبه، ۳۰ ثور ۱۴۰۰ برگزار گردید. در ابتدای نشست عبدالرئوف شایان، نماینده‌ی دفتر ساحوی کمیسیون مستقل حقوق بشر، به بازشماری برخی از مواردی پرداخت که حملات تروریستی و هدفمند، از ۲۰۱۵ تا کنون، جامعه‌ی هزاره را هدف قرار داده است. بر اساس بررسی این موارد، آن‌چه آشکارا به دست می‌آید، تطبیق عنوان نسل‌کشی بر جنایات انجام شده بر علیه هزاره‌ها است. وی در ادامه به قرائت بخش‌هایی از اعلامیه‌ی کمیسیون مستقل حقوق بشر در مورد حادثه‌ی تروریستی مکتب سید الشهدا پرداخت. مطابق با این اعلامیه، بایستی حمایت ویژه از هزاره‌ها به‌عنوان قوم در معرض خطر و از منطقه‌ی دشت برچی صورت بگیرد و دولت به کشتار هدفمند هزاره‌ها اذعان کند. در این اعلامیه برگزاری نشست اضطراری سازمان ملل و اتخاذ تدابیری برای جلوگیری از این کشتارها مورد درخواست قرار گرفته است. وی در ادامه، با توجه به نوعیت حملات و نیز با ارجاع به کنوانسیون‌های بین‌المللی به دلایل ذیل، آن‌چه بر علیه هزاره‌ها جریان دارد را یک نسل‌کشی آشکار دانست:

۱. هدف از این حمله‌ها یک قوم خاص است؛

۲. وقایع، واحد و منفرد نبوده، بلکه مداوم و مستمر بوده و اعضای کیفی یک قوم مشخص هدف قرار گرفته‌اند؛

۳. هدف قرار دادن مراکز آموزشی و تعلیمی، هدف قرار دادن نخبگان یک جامعه و نابود کردن آینده‌سازان آن جامعه است.

دکتر سید احمد حسینی حنیف، استاد حوزه و دانشگاه، از دیگر سخنرانان این برنامه، ابتدا به تبیین ماهیت حقوقی قوم هزاره پرداخته و گفت: بنا بر سه مؤلفه، یک فرد می‌تواند

عضوی از قوم هزاره تلقی شود: ۱. یکی از والدین هزاره باشد؛

۲. اشخاصی که یک نسل در میان هزاره‌ها زندگی کرده باشند

و عناصر فرهنگی هزاره‌ها را واجد شده باشند؛ ۳. جهان‌بینی و ایدئولوژی مشترک داشته باشند. به بیان دکتر حنیف،

جنوساید یا نسل‌کشی، در رأس هرم جرایم بین‌المللی قرار دارد و علی‌رغم این‌که کنوانسیون‌های بسیاری درباره‌ی آن به تصویب رسیده، جرم بودن نسل‌کشی و تعقیب قضایی آن از جمله‌ی قواعد آمره‌ی بین‌المللی است و فارغ از این‌که کشورها

عضویت کنوانسیون‌های مربوطه را دارند یا ندارند، این قواعد تطبیق می‌شوند. حنیف به تفسیر محکمه‌ی یوگوسلاوی از جرم

جنوساید اشاره کرده و یادآور شد که مطابق با این تفسیر،

هدف گرفتن نخبگان، روشنفکران، رهبران و آینده‌سازان یک قوم، از جمله‌ی مصادیق بارز نسل‌کشی است. جنایاتی که

علیه هزاره‌ها صورت گرفته نیز جنایاتی هدفمند بوده که

نخبگان و به نوعی اتقاق فکر هزاره‌ها را نشانه رفته است.

هنگامی که چنین جرمی محقق می‌شود، مسئولیت‌هایی به

وجود می‌آید. نخستین مسئولیت، پیش‌گیری است و دولت

باید تصویب قوانین و تدوین و اجرای طرح‌هایی را به منظور

ممانعت از تکرار چنین وقایعی، در دست اقدام قرار دهد.

دوم، جبران خسارت‌ها است، که هم متوجه دولت و هم

متوجه مراجع بین‌المللی است. سوم، مجازات عاملین جنایت

است. دکتر حنیف معتقد است که قوانین حقوقی، زاده‌ی

بی‌عدالتی‌هایی است که در جامعه رخ می‌دهد و قانون مزبور

برای جلوگیری از تکرار آن به وجود می‌آید. بر همین اساس،

ما باید با توجه به تکرار وقایعی از این دست، خواستار ساختار

جدید و قواعد و مقررات جدیدی حقوقی شویم که هزاره‌ها را

به عنوان اقلیتی که در معرض خطر قرار دارند، از تهدیدهای

موجود صیانت کند.

حنیف به پروتکل ۱۹۷۷ و مسئولیت دولت‌ها در این خصوص

اشاره کرد. بنا بر این پروتکل، اگر مقامات امنیتی مسئول از

قصد ارتکاب جرمی همچون نسل‌کشی آگاه باشند، یا بر اساس

قراین و شواهد وقوع چنین جرمی قابل پیش‌بینی باشد، اما

تمام امکانات خود را برای جلوگیری از رخداد آن به کار نیندند،

هم مسئولیت انتظامی دارند و هم مسئولیت جزایی.

در ارتباط با نسل‌کشی هزاره‌ها، دولت بایستی اقدام به

تشکیل کمیسیونی ملی کند که در آن اعضای خارجی هم

حضور داشته باشند. در این کمیسیون بایستی:

۱. موارد مختلف جرایم نسل‌کشی که تا کنون رخ داده، و میزان

خسارت آن برآورد شود.

اجتماعی حذف می‌شد. فقر و بدبختی و بیچارگی که این سیاست بر آنان تحمیل می‌کرد، انسان هزاره را در حالت نیازمندی شدیدی نگه می‌داشت که برای زنده ماندن و ادامه‌ی حیات، باید همیشه کار کند و در شهرها و پشت درهای دیگران به دنبال کار بگردد. این شرایط سخت و ناگوار برای گروه حاکم دو کارکرد بسیار مهم و حیاتی داشت؛ یکی این‌که تداوم سلطه‌ی قومی را تضمین می‌کرد؛ چون کسی که برای بقا و ادامه‌ی حیات خود تلاش می‌کند، نمی‌تواند به آزادی فکر کند. دیگر این‌که بر چسپ‌ها و صفات منفی که بر ضد این مردم اشاعه داده و تبلیغ کرده بود، زودتر و راحت‌تر مورد پذیرش عامه قرار می‌گرفت.

عبدالرحمان می‌خواست مکانیسم قومی سلطه بر هزاره‌ها و جایگاه فرودستانه هزاره‌ها را به امری دائمی و ابدی تبدیل نماید؛ به گونه‌ای که هزاره‌ها، جایگاه فرودستی، بردگی و فرمان‌برداری را به‌عنوان سرنوشت محتوم و ازلی خود قبول کرده، نه تنها هیچ وقت فرصت عبور و پشت‌سر نهادن از این موقعیت بیچارگی برای‌شان فراهم نگردد، بلکه حتی فکر و اندیشه‌ی فراتر رفتن از این موقعیت و تصاحب جایگاه و موقعیت بالاتر را هم در ذهن خود خطور ندهد. بدین رو، گفتمان و نظام معنایی را خلق کرد تا بدین وسیله، جایگاه تعیین شده‌ی دو طرف این رابطه‌ی نابرابر را وارد ذهن و قلمرو آگاهی و تبدیل به نوعی اعتقاد و باور نماید. در این گفتمان سرشت و آفرینش انسان هزاره به گونه‌ی مسخ‌شده و شبه‌حیوانی و به‌مثابه موجودی بازنمایی شد که تنها جایگاه بردگی شایسته و درخور ظرفیت وجودی او است و لیاقت و شایستگی زندگی انسانی را ندارد. انواع صفات و برجسپ‌های منفی و نفرت‌آور به هزاره‌ها نسبت داده شد. اوصافی چون «موجودات شرور»، «اهریمنی»، «بدسرشت»، «ددمنش»، «بدخصال»، «پست»، «حقیر»، «حیوان صفت»، «پلید و خطرناک»، «بی‌لیاقت»، «فاقد هوش و توانایی‌های ذهنی»، «عقب‌مانده»، «کندذهن» و … در سطح گسترده در میان مردم اشاعه و تبلیغ گردید. این یعنی همان کاری را که قدرت‌های امپریالیستی و استعمارگر غربی با مردم مشرق زمین انجام داده بودند و همان صفات و ویژگی‌های تحقیرآمیزی را که شرق‌شناسان انگلیسی در مورد خود قوم حاکم به کار برده بودند، اما حاکمان افغانستان به تقلید و اقتباس از انگلیسی‌ها و به طور قطع با مشورت آن‌ها، همان اوصاف و برجسپ‌های منفی را در مورد هزاره‌ها به کار بردند. شرق‌شناسان انگلیسی، مردمان افغانستان را به‌عنوان موجودات ابدی‌اراده، وحشی، دردرساز، غیرقابل اعتماد و خون‌آشام، دره، آدم‌کش، غدار دروغگو، و فریبکار (غبار، بی‌تا) و «موجودات پلید و کینه‌توزی که از شراره‌های چشمان‌شان نفرت می‌بارد.» (فلاشمن، ۱۲۶۳: ۷۹) و «با وجود کندذهنی و عقب‌ماندگی، توطئه و دسیسه و سخن‌چینی، کار همیشگی‌شان است.» (همیلتون، ۱۳۸۳: ۵) معرفی کرده بودند. بدیهی است موجوداتی با این اوصاف و ویژگی‌ها که از نظر سرشت انسانی در رتبه‌ی پست‌تر و نازل‌تری قرار می‌گیرند، به لحاظ حقوقی و اخلاقی نیز با انسان‌های دارای هوش و توانمندی ذهنی بالاتر برابر نخواهند بود. انسان‌های تکامل‌یافته و آثانی که در جایگاه انسانی بالاتری قرار دارند، با خیال آسوده به خود حق خواهند داد تا آنان را تحت قیمومیت خود گرفته و مایملک‌شان را به تصرف درآورند. (سعید، ۱۳۶۱: ۲۱)

پس از مرگ عبدالرحمان اگر چه قانون بردگی هزاره از سوی اخلاف وی ملغا اعلام شد، اما آن هدف و فکر اصلی که حاکمیت قومی را به تصاحب اموال و دارایی‌های هزاره‌ها و تحت سلطه نگه‌داشتن آن‌ها فرامی‌خواند هرگز از بین نرفت، بلکه بالاتر از آن، چنان‌که اشاره خواهیم کرد، در مراحل بعدی این روحیه تقویت هم شد. اخلاف عبدالرحمان نیز با انگیزه‌ی قوی‌تر و نیرومندتر می‌خواستند سلطه‌ی قومی بر جان و مال و دارایی‌های هزاره‌ها حفظ گردد. هزاره‌ها نباید اختیار مال و دارایی و حق اظهار وجود و تعیین سرنوشت خود را داشته باشند، نباید در عرصه‌های حیات اجتماعی با عنوان و هویت خود ظاهر شوند. او باید همیشه در حاشیه و به‌عنوان قوم زیر سلطه و تحت فرمان و انقیاد زندگی کند و این موقعیت را هم‌چون سرنوشت حتمی و طبیعی خود بپذیرد. برای حفظ این وضع و طبیعی جلوه دادن آن، لازم بود تمام سیاست‌های تبعیض‌گرایانه عبدالرحمان، بدون کم و کاست در حق مردم ما اجرا گردد. در عین اخذ مالیات‌های کمرشکن، محرومیت از حقوق و امتیازات سیاسی و اجتماعی و انواع ظلم‌ها و ستم‌های دیگر و در کنار اجرای طرح‌ها و توطئه‌های پنهان و شیطانی، باید ماشین تبلیغات‌شان نیز فعال شده و گفتمانی که عبدالرحمان درباره‌ی بی‌لیاقتی، ددمنشی، عقب‌ماندگی و کندذهنی، پلیدی ذاتی، نفرت‌انگیزی و حیوان‌صفتی هزاره تولید کرده بود را با شیوه‌های گوناگون تقویت، بازتولید و در جامعه پخش و منتشر می‌کرد تا آن را به یک نگرش و امر اعتقادی تبدیل نماید.

بدین ترتیب هزاره‌ها از هر نظر به حاشیه رانده شدند و در هیچ یک از زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگ و اجتماعی مجال بازیگری نیافتند. از این‌جا بود که هزاران مصیبت بر سر انسان هزاره فروریخت؛ انواع تبعیض‌ها و ستم‌های بی‌شمار و بی‌رحمی در حشش تجویز و روا داشته شد، نه تنها کسی از چنین رفتارهای غیر انسانی و وحشیانه ذره‌ای احساس عذاب وجدان نمی‌کرد، بلکه حتی خود هزاره‌ها هم نسبت به آن اعتراض نمی‌کردند؛ چون آن را سرنوشت محتوم و طبیعی خود می‌پنداشتند. کوچی‌ها مزارع‌شان را زیر پای رمه‌های خود نابود می‌کردند، پارچه‌های نابیکار خود را به زور سرشان می‌فروختند و از این کار احساس لذت و شادمانی می‌کردند. مأموران ادارات دولتی، با بی‌رحمی تمام بر آن‌ها ظلم می‌کردند، اموال‌شان را می‌خوردند و حقوق‌شان را نادیده می‌گرفتند. سربازان‌شان به بهانه‌ی احداثٔ سرک در تنگه‌ی غارو و بند ماهی‌پر، گروه گروه از کوه پرتاب شده و به صورت خاموش به کام مرگ فرستاده می‌شد. در کوچه و بازار، ادارات، مکاتب و هر کوی و برزن، این موجود ضعیف و ناتوان تحقیر می‌شد، حق نداشت به مکتب برود؛ حق نداشت به درجات بالای نظامی یا هر منصب دیگری دست پیدا کند. چرا که قبلاً با تلقین و ایجاد جو روانی به عموم مردم قبولانده شده بود که هزاره، لیاقت و استعداد رسیدن به مقامات بالا و انجام کارهای بزرگ را ندارد. هزاره، ددمنش و نفرت‌انگیز است و نباید به موقعیت‌های بالا

عبدالرحمان با بی‌رحمی تمام بیش از ۶۳فیصد جمعیت هزاره را نابود کرد. تمام رهبران و بزرگان‌شان، اعم از خان، میر، ملا، حاجی، کربلایی و سید را به قتل رساند. خانه‌های مردم را ویران و مزارع و درختان‌شان را آتش زد و بخش‌های وسیعی از زمین‌های‌شان را به زور تصاحب کرده و به کوچی‌ها داد. جمعیت بزرگی از آن‌ها را در بازارهای کابل و قندهار و هند و آسیای میانه به عنوان برده به فروش رساند. علاوه بر همه‌ی این خسارت‌های کمرشکن مالی و انسانی، جنایت وحشت‌ناک‌تری که در حق هزاره‌ها مرتکب شد وضع مالیات‌های کمرشکن و توان‌فرسا بود. با این سیاست شوم و شیطانی، هزاره‌ها برای همیشه از عرصه‌ی حیات اجتماعی حذف می‌شد. فقر و بدبختی و بیچارگی که این سیاست بر آنان تحمیل می‌کرد، انسان هزاره را در حالت نیازمندی شدیدی نگه می‌داشت که برای زنده ماندن و ادامه‌ی حیات، باید همیشه کار کند و در شهرها و پشت درهای دیگران به دنبال کار بگردد.

چنین سلطه‌ای در هرجا تحقق پیدا کند، به لحاظ سرشت و ماهیتش از نوع رابطه‌ی ارباب‌بردگی است ولو اسم آن را چیز دیگری بگذارند. کسانی که درصدد برقراری چنین سلطه‌ای هستند، برای توجیه و آرام کردن افکار عمومی و نیز جهت طبیعی و ازلی جلوه دادن آن، گفتمان و نظام معنایی را خلق می‌کنند که در آن جایگاه و منزلت انسانی دو طرف این رابطه مشخص می‌گردد. در این نظام معنایی با نسبت دادن انواع صفات و برجسپ‌های منفی ذاتی و اخلاقی به گروه‌های فرودست و زیر سلطه آنان را به‌سان موجودات اهریمنی، شرور، خطرناک پست، بی‌ارزش، پلید و نفرت‌انگیز، بی‌لیاقت و فاقد استعداد و توانایی‌های ذهنی بازنمایی کرده و بدین ترتیب از جایگاه و منزلت انسانی‌شان تنزل داده می‌شود. در مقابل، گروه‌های فرادست و سلطه‌گر با شان و منزلت والا و کرامت خدادادی باهوش، استعداد و توانایی‌های ذهنی سرشار و لیاقت و شایستگی ذاتی که باید همیشه در جامعه عزیز و صدرنشین باشد و دستور صادر کند، به تصویر کشیده می‌شود. آن‌گاه با کمک ابزارهای تبلیغی و دیگر راهبردها و تکنیک‌ها سعی می‌گردد این گفتمان در جامعه تثبیت و نهادینه گردد. به عبارت دیگر، سعی می‌کنند گفتمان خود را به عرصه‌ی ذهن و آگاهی و اعتقادات و باورها انتقال دهند. با انتقال گفتمان به عرصه‌ی ذهن و آگاهی، سلطه ابدی خواهد شد. زیرا وقتی چیزی به باور تبدیل شد، تطبی از آن غیر ممکن می‌گردد.

در یک چنین رابطه‌ای که گروه سلطه‌طلب، خواهان تصاحب و تملک همه چیز است و سعی می‌کند دیگران را همچون برده در خدمت درآورد؛ کشتار گروه تحت سلطه، امر عادی و پیش‌یا افتاده است. زیرا در فضای گفتمانی نفرت، تحقیر (پیش‌داوری) (ستوده، ۱۳۹۰: ۱۵۴) و نگرش منفی که علیه این گروه (گروه زیر سلطه) تولید می‌گردد، آن‌ها منزلت و جایگاه انسانی خود را از دست داده و در حد حیوانات تنزل داده می‌شود. در چنین فضایی، حتی در وجدان عمومی جامعه، آن‌ها مستحق کشتار و هر نوع زنجی تلقی می‌شوند. بدین‌رو جامعه در قبال مصائب ورنج‌های آن‌ها نه تنها با بی‌تفاوت برخورد کرده و هیچ اعتراض و عکس‌العمل منفی از خود نشان نمی‌دهد، (جمعی از مؤلفان، ۱۳۸۲: ۱۸۳) بلکه از رنج کشیدن آن‌ها احساس خرسندی می‌نماید؛ چرا که در نگاه عمومی هم فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی آن‌ها و هم موجودیت‌شان ارزش و احترام خود را از دست داده و مورد نفی و انکار قرار گرفته است.

مناسبات سلطه در افغانستان

می‌توان گفت حداقل طی صد و بیست سال اخیر، مناسبات سلطه در افغانستان همواره از نوع روابط ارباب‌بردگی بوده است. گر چه از نظر اسمی، چنین نامی بر آن نهاده نشده است. اما این مهم نیست. ماهیت رابطه میان گروه سلطه‌طلب و گروه‌های تحت سلطه، با رابطه‌ی ارباب‌بردگی همانندی و انطباق کامل داشته است. باید توجه داشت که پس از کشورگشایی‌ها و غارتگری‌های احمدشاه ابدالی، نوعی روحیه‌ی امپریالیستی و توسعه‌طلبی، در میان قوم حاکم به وجود آمد و این روحیه به‌سان نیروی نامرئی دائماً آنان را به تصرف و اشغال سرزمین‌های دیگر و غارت اموال و دارایی‌های دیگران، تحریص و ترغیب می‌کرده است. با همین روحیه طی این سه‌صند سال، حاکمیت قومی در افغانستان برقرار باقی مانده است. اما صرف فتح و اشغال سرزمین و به انقیاد و اطاعت درآوردن دیگر اقوام و فرمانروایی و حکومت بر آن‌ها، حس امپریالیستی و سلطه‌طلبی حاکمان را ارضا نمی‌کرد بلکه آن‌ها می‌خواستند شرایط را به گونه‌ای رقم بزنند که هم در چشم دیگران و هم در باور خودشان، مالکان واقعی و صاحب اختیار اصلی افغانستان به حساب آیند. آن‌ها می‌خواستند سرزمین‌ها و دارایی‌های دیگر اقوام را تصاحب کرده و اختیار جان و مال و ناموس آنان را در دست بگیرند. آن‌ها می‌خواستند دیگر اقوام را نسبت به اموال و دارایی‌های‌شان به کلی سلب الاراده و اختیار نموده و خودشان را همچون بردگان به خدمت بگیرند. بنابراین، با این نوع روحیه و تفکر، کشتار زیردستان به وسیله‌ی گروه مسلط و آنان که خود را صاحب اختیار مال و جان مردم می‌دانند، امری کاملاً عادی می‌نماید. این طرح به‌خصوص نسبت به جامعه‌ی هزاره، هم در نام و هم به لحاظ ماهیت، تحقق عینی پیدا کرد و در زمان عبدالرحمان و با پیشنهاد مستشاران انگلیسی، هزاره‌ها رسماً در جایگاه برده تعریف شد و اختیار جان و مال خود را از دست دادند.

عبدالرحمان با بی‌رحمی تمام بیش از ۶۳٪ جمعیت هزاره را نابود کرد. تمام رهبران و بزرگان‌شان، اعم از خان، میر، ملا، حاجی، کربلایی و سید را به قتل رساند. خانه‌های مردم را ویران و مزارع و درختان‌شان را آتش زد و بخش‌های وسیعی از زمین‌های‌شان را به زور تصاحب کرده و به کوچی‌ها داد. جمعیت بزرگی از آن‌ها را در بازارهای کابل و قندهار و هند و آسیای میانه به عنوان برده به فروش رساند. علاوه بر همه‌ی این خسارت‌های کمرشکن مالی و انسانی، جنایت وحشت‌ناک‌تری که در حق هزاره‌ها مرتکب شد وضع مالیات‌های کمرشکن و توان‌فرسا بود. با این سیاست شوم و شیطانی، هزاره‌ها برای همیشه از عرصه‌ی حیات

مناسبات سلطه و نسل‌کشی در افغانستان

عبدالرحمان با بی‌رحمی تمام بیش از ۶۳فیصد جمعیت هزاره را نابود کرد. تمام رهبران و بزرگان‌شان، اعم از خان، میر، ملا، حاجی، کربلایی و سید را به قتل رساند. خانه‌های مردم را ویران و مزارع و درختان‌شان را آتش زد و بخش‌های وسیعی از زمین‌های‌شان را به زور تصاحب کرده و به کوچی‌ها داد. جمعیت بزرگی از آن‌ها را در بازارهای کابل و قندهار و هند و آسیای میانه به عنوان برده به فروش رساند. علاوه بر همه‌ی این خسارت‌های کمرشکن مالی و انسانی، جنایت وحشت‌ناک‌تری که در حق هزاره‌ها مرتکب شد وضع مالیات‌های کمرشکن و توان‌فرسا بود. با این سیاست شوم و شیطانی، هزاره‌ها برای همیشه از عرصه‌ی حیات اجتماعی حذف می‌شد. فقر و بدبختی و بیچارگی که این سیاست بر آنان تحمیل می‌کرد، انسان هزاره را در حالت نیازمندی شدیدی نگه می‌داشت که برای زنده ماندن و ادامه‌ی حیات، باید همیشه کار کند و در شهرها و پشت درهای دیگران به دنبال کار بگردد.

داکتر عمران حلیمی

در کنوانسیون ۱۹۴۸ سازمان ملل متحد پنج مورد به‌عنوان مصادیق عینی نسل‌کشی مشخص شده است:
۱) کشتن اعضای یک گروه؛
۲) وارد کردن صدمات جسمی یا روحی شدید به اعضای یک گروه؛
۳) تحمیل عمدی نوعی از شرایط خاص زندگی بر یک گروه؛
۴) تحمیل اقداماتی جهت جلوگیری از زاد و ولد در گروه؛
۵) انتقال اجباری کودکان گروه به گروهی دیگر.
هر یک از این پنج مورد به شرطی که با هدف نابود کردن بخش یا تمامیت یک ملت، قوم، گروه نژادی یا مذهبی انجام گیرد، از مصادیق نسل‌کشی به حساب می‌آید.
(ریاحی، ۱۳۹۵ و بیگزاده، بی‌تا: ۷۵)
با توجه به این تعریف، تمامی مصائب و محرومیت‌هایی که در طول بیش از یک قرن بر جامعه‌ی هزاره تحمیل شده است، از مصادیق بارز نسل‌کشی به حساب می‌آید. از جنایات و بی‌رحمی‌های عبدالرحمان تا تحمیل انواع مالیات‌های کمرشکن و اعمال محرومیت‌های تاریخی به‌وسیله‌ی زمامداران بعدی، کشتارهای بی‌رحمانه‌ی طالبان در دهه‌ی هفتاد و از جمله حملات مرگبار تروریستی که عمدتاً مراکز مذهبی و آموزشی را هدف قرار می‌دهند، همگی ذیل این تعریف قرار می‌گیرند و می‌توان آن‌ها را از مصادیق عینی و مسلم نسل‌کشی و جنوساید به حساب آورد.

اما مسئله‌ی مهم و اساسی که فکر و اندیشه‌ی هر ناظر بی‌طرفی را به خود درگیر می‌کند و لازم است در مورد آن تأمل و تحقیق گردد، چرایی این نسل‌کشی‌ها و شناسایی ریشه‌های آن است؟ نسل‌کشی هزاره، پدیده‌ای است که در امتداد بیش از صدسال، به صورت مستمر و بدون انقطاع استمرار داشته و هنوز هم با شدت و قوت ادامه دارد. در این مسئله تردیدی نیست. اگر کسی یا کسانی آن را انکار می‌کنند، نه به خاطر ابهام و عدم بداهت مسئله است بلکه عواملی چون تعصبات قومی و… مانع اعتراف به آن می‌گردد. اما مسئله‌ای که باید مورد کندوکاو و تأمل قرار گیرد، عوامل ذهنی، تاریخی و فرهنگی تجویزکننده‌ی این جنایت‌ها در حق جامعه‌ی هزاره است. چرا گروه‌های مهاجم و تروریستی درصدد حذف ما هستند؟ تصویری که از سرشت، خصوصیات اخلاقی، و شخصیت انسانی این مردم در ذهن‌ها آفریده و پرورده شده، چگونه است که نه تنها مال، ناموس، شخصیت انسانی، فرهنگ و شیوه‌ی زندگی آنان را در نظر گروه‌های مهاجم از ارزش و احترام انداخته است، بلکه حتی موجودیت‌شان به مثابه موجودات نفرت‌انگیز، تحمل‌ناپذیر شده است و گروه‌های مهاجم در راستای محو و پاک‌سازی انسان هزاره به‌عنوان یک وظیفه و رسالت تاریخی و مقدس تلاش نمایند؟ نقش قدرت در مورد این پاک‌سازی‌های قومی چه مقدار است؟

مسلماً عوامل بی‌شمار خارجی و داخلی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در وقوع این پاک‌سازی‌های قومی نقش دارند. همه‌ی این عوامل دست به دست داده و زمینه‌ی کشتار مردم ما را فراهم ساخته است. اما مسئله‌ای که این نوشته به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل روی آن انگشت تأکید می‌نهد، مناسبات سلطه در افغانستان است. برای فهم نسل‌کشی و قتل‌عام هزاره‌ها باید مناسبات سلطه در افغانستان را مورد تأمل جدی قرار داد. شاید بتوان گفت این عامل به‌مثابه ریشه و عامل بنیادین، بسیاری از حوادث و رویدادهای جاری و گذشته‌ی کشور را تبیین کند. برای آن‌که مناسبات سلطه در افغانستان و چگونگی ارتباط آن با نسل‌کشی هزاره‌ها به درستی درک و توضیح داده شود، شکل‌های سلطه را به اجمال توضیح می‌دهیم. پژوهشگران برای سلطه انواع گوناگونی برشمرده‌اند اما آن چه که با هدف این نوشته ارتباط پیدا می‌کند، سه شکل مشخص از سلطه است.

۱- سلطه‌ی عریان: در این نوع سلطه، دولت یا گروه‌های سلطه‌طلب با اشغال یک سرزمین و حضور فیزیکی خود حاکمیت و فرمانروایی آن سرزمین را در دست می‌گیرند. هدف اصلی در این نوع سلطه، بسط قلمرو حاکمیت و به اطاعت واداشتن افراد و گروه‌های تحت سلطه است. دولت یا گروه‌های سلطه‌طلب با استفاده از قوه‌ی قهریه، ارتش و امکانات سخت‌افزاری، مردم یا گروه‌های دیگر را مغلوب کرده و کانون‌های مقاومت‌شان را درهم می‌کوبد و با زور و اجبار، آنان را وادار به تبعیت و فرمان‌برداری از خود وامی‌دارد. (دهشیری، ۱۳۹۸: ۷)
همین که مقاومت‌ها درهم شکسته شده و گروه‌های تحت سلطه به اطاعت و فرمان‌برداری گردن نهند، هدف تأمین شده است. در این نوع سلطه، دولت یا گروه سلطه‌طلب ممکن است نه به دنبال تغییر فرهنگ گروه‌های تحت حاکمیت باشد و نه تنزل جایگاه انسانی آنان را مد نظر داشته باشد.

۲- سلطه‌ی پنهان: نوع دوم سلطه سلطه‌ی نرم یا سلطه‌ی پنهان است. سلطه‌ی نرم به صورت غیرمستقیم و از طریق سازوکارهای فرهنگی و تبلیغی اعمال می‌گردد. در این نوع سلطه، تصرف خاک و سرزمین هدف نیست؛ بلکه اشغال افکار و اندیشه‌ها و به تعبیر جامعه‌شناسی مارکسیستی بسط هژمونی- (رائی تهرانی، ۱۳۸۸) هدف اصلی است. هژمونی یعنی رهبری فرهنگی و ساخت دادن ذهنیت مردم. (ریترز، ۱۳۷۴: ۱۹۸)
در سلطه‌ی نرم، فکر و ذهن و اندیشه‌ی مردم و گروه‌های تحت سلطه دستکاری، مهندسی و ساخت داده می‌شود. رسانه‌ها و نظام آموزشی، مهم‌ترین بازوهای اجرایی این نوع سلطه به حساب می‌آیند. در این نوع سلطه، دولت یا گروه‌های سلطه‌جو با لشکرکشی، قلمرو حاکمیت خود را بسط نمی‌دهد بلکه با کمک تبلیغات و رسانه‌ها و فعالیت‌های فرهنگی، فضا را به گونه‌ای آماده و ذهن عاملان اجتماعی را به گونه‌ای قالب‌ریزی و ساخت می‌دهند که تبعیت و پیروی از افراد و گروه‌های سلطه‌طلب را نه تنها بر خلاف منافع و مصالح و به‌منزله‌ی از دست‌رفتن استقلال و لگدمال شدن عزت و شرافت انسانی خود تلقی نکنند، بلکه این نوع رفتار را عین مصلحت و منفعت خود پنداشته و چه بسا به آن افتخار و مباهات کنند. بدین رو، آنان بدون هیچ‌گونه اجبار و فشار و هیچ‌گونه ناراضیاتی و با میل و اراده‌ی خود، در راستای آن چه گروه‌های سلطه‌طلب می‌خواهند و انتظار دارند عمل می‌کنند.

۳- سلطه اربابی: این نوع سلطه هم خیلی ویرانگر، ظالمانه و بی‌رحمانه است و هم در تاریخ حیات اجتماعی بشر، سابقه و پیشینه‌ی طولانی دارد. در این نوع سلطه، هم‌زمان هم سلطه‌ی مستقیم و عریان وجود دارد و هم سلطه‌ی نرم و پنهان. یعنی گروه‌های سلطه‌طلب در عین حال که به صورت مستقیم و بلاواسطه بر گروه‌های زیردست فرمان می‌رانند، با استفاده از ابزارها و شگردهای تبلیغی بر روح و روان آنان نیز اعمال سلطه می‌کنند، بلکه به تعبیر صحیح‌تر باید گفت در سلطه‌ی نوع سوم، نوع رابطه از سنخ دیگر است و به صورت اربابی و بردگی تجلی می‌کند. (نوروزی و آرام، ۱۳۹۷)
در رابطه‌ی ارباب‌بردگی، دولت یا گروه سلطه‌طلب فراتر از تصرف و اشغال سرزمین، آن را تصاحب کرده و در ملکیت خود درمی‌آورد. بدین رو، میزان احاطه و تسلط در این‌جا، بسی فراتر از صرف حاکمیت و فرمانروایی است. در این نوع سلطه، افراد و گروه‌های سلطه‌طلب بر جان و مال و ناموس گروه‌های زیر سلطه چیره شده و افراد و گروه‌های زیر سلطه به کلی سلب الاختیار می‌شوند. برده یعنی کسی که هیچ یک از جان و اموال و دارایی‌اش در اختیار خودش نیست و ارباب صاحب اختیار همه‌ی آن‌ها است. برای او این حق داده شده است که با برده‌ی خود هر نوع معامله‌ای بکند، او را بکشد، بفروشد، به اموال و ناموسش تصرف نماید و …

دختران چادر سفید



معصومه امیری

چادر سفیدش را روی سرش انداخت. پیش دروازه آشپزخانه که آینه‌ای به دیوار بود، نگاه کرد و خود را به آینه دید و مدتی کوتاه مکتی کرد. نگاهی کرد به اطراف خانه؛ همه جا را تمیز و جاروب کرده بود. بلند صدا زد: مادر جان! کارها تمام شد، اگر کاری ندارید، من به طرف مکتب می‌روم. از اتاق کاه گلی کوچکی که در کنار آشپزخانه موقعیت داشت و مکانی بود برای صندوق و الماری لباس‌ها و وسایل غیر ضروری، صدای زنی شنیده شد: نیکبخت دخترم! از مکتب که خلاص شدی، زود بیا خانه؛ کارهای خانه بسیار مانده و عید هم نزدیک است. چشمتی گفت و نگاهی انداخت به ساعت، دوازده و پانزده دقیقه شده بود. بیگ مکتب خود را پشت کرد و کفش‌هایش را پوشید و ناله‌ای کرد؛ چون کفشش به پایش تنگ شده بود؛ اما باز هم به شوق مکتب رفتن با تمام سختی‌های موجود جامعه افغانی و خصوصاً مشکلاتی که سد راه تعلیم و تحصیل دختران و زنان افغانی است، برای کسب علم و دانش پوشید و به راه افتاد. باز هم چادرش را درست کرد که مبادا موهایش دیده شود.

از خانه بیرون برآمد و از کوچه خارج شد. سربچی سرک، با صدای یکی از هم‌صنفی‌های خود به عقب برگشت و پشت خود را دید. صدا گفت: سلام نیکبخت! خوبی؟ صدای شهربانو بود. نیکبخت گفت: علیک سلام؛ خوبم. تو چطوری؟ شهر بانو گفت: من هم خوبم. و هر دو کنار هم به طرف مکتب رفتند. نیکبخت گفت: هیچ وقت نکردم که مضمون جغرافیه را بخوانم؛ چون همراه مدرم به کار خانه کمک کردم. اگر استاد امروز از من بپرسد، هیچ یاد ندارم. شهربانو گفت: خیر است نیکبخت! تشویب نکن؛ جغرافیه مضمون زیاد سخت نیست؛ یک‌بار که درس گذشته را مرور کنی به یادت می‌آید. و شاید هم استاد از تو نپرسد.

راستی، برای عید کالا چی خریدی؟ من که یک پنجابی صورتی با گل سفید گرفتم؛ چون رنگ صورتی رنگ زندگی است و خیلی این رنگ را دوست دارم. تو چی گرفتی؟ من که هنوز چیزی نخریده‌ام؛ چون پدرم هنوز به ما برای خرید کالای عیدی پیسه نداده. اگر پیسه داد، تصمیم دارم چیزی برای عید نخرم و پیسه‌ام را نگه دارم تا یک گرمیج برای خودم بابت مکتب بخرم. کفشم به پایم خرد شده و هنگام راه رفتن آذیت می‌کند. و پدرم هم آن قدر پیسه ندارد که باز برایم بدهد تا گرمیج بخرم. خووو! خیر است نیکبخت جان؛ خدا مهربان است. من و تو وقتی مکتب را خلاص کردیم و در آینده درس خواندیم، حتماً یک وظیفه خوب پیدا می‌کنیم و به پدرمان کمک می‌کنیم. هر دو با هم خندیدند و به راه خود ادامه دادند. دختران چادر سفید یکی یکی، دوتا دوتا، چند چندتا همگی به طرف مکتب روان بودند. همگی با یک شوق و اشتیاق و امید خاص به طرف مکتب می‌رفتند. بعضی‌ها به آرامی گپ می‌زدند و می‌خندیدند. لبخند و خنده آن‌ها و چشمان درخشان بادامی‌شان مشتتی بود به تلخی زمانه و روزگار.

هر دو نزدیک دروازه مکتب دخترانه سید الشهدا دشت برچی شدند. پیش دروازه مکتب پر از دختران چادر سفید بود که به همدیگر سلام می‌دادند و داخل حویلی مکتب می‌شدند. بعضی‌ها می‌دویدند؛ بعضی‌ها با صدای بلند می‌خندیدند؛ بعضی‌ها برای یک‌دیگر دست تکان می‌دادند؛ به مانند کبوتران سفیدی بودند که به هر طرف پرواز می‌کردند و اوج می‌گرفتند و می‌چرخیدند. رنگ مکتب به صدا درآمد. همگی منظم به لاین‌های خود ایستاده شدند. برنامه با تلاوتی از قرآن مجید مثل برنامه‌های همیشگی بعد چاشت شروع شد. در ختم آن همگی منظم و با امید و شوق همیشگی و برای یادگیری درس‌های جدید به لاین‌های منظم به صنوف خود رفتند.

نیکبخت و شهربانو هر دو با هم به یک چوکی و میز در کنار هم می‌نشستند و با هم دوستان خوبی بودند. دیگر دختران صنف هر کدام به چوکی‌های خود نشستند که استاد وارد صنف شد و همگی به احترام استاد بلند شدند و با اجازه دادن استاد، دختران به چوکی‌های خود نشستند. استاد شروع به حضری گرفتن

دست پیدا کند و در تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی و فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی حضور فعال داشته باشد. به بیان دیگر، در این مرحله هزاره‌ها فراتر از کشتار بلکه در معرض حذف همه‌جانبه قرار گرفتند. در کنار کشتار و قتل‌عام خاموش، در کنار هزاران محرومیت دیگر، فرهنگ و هویت انسانی و اجتماعی‌شان حذف شد که به مراتب دردناک‌تر و رنج‌آورتر از حذف و کشتار فیزیکی است.

در شرایط کنونی نیز رسوبات همان نظام معنایی که در دوره‌های پیشین علیه مردم ما تولید شده بود، همان تصورات وهم‌آلود و پندارها و کلیشه‌ها در افغانستان باقی است و با شدت بازتولید می‌گردد. هنوز هم گروهی خود را به چشم مالک و صاحب اختیار اصلی افغانستان می‌بینند و نسبت به دیگران و به‌خصوص هزاره‌ها با چشم برده و موجودات فرودستی نگاه می‌کنند که نه تنها حق هیچ‌گونه حضور در مراکز تصمیم‌گیری و اظهار وجود را ندارند، بلکه حتی اختیار اموال و دارایی خود را نیز نباید داشته باشند. آن‌ها نمی‌توانند خود را با هزاره‌ها در موقعیت برابر تصور کنند. خودبرتربندی و حق انحصار قدرت برای آن‌ها به یک باور تبدیل شده است. بدین رو، صرف حضور پررنگ و پرچوش و خروش هزاره، در مراکز شهری و عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و آموزشی، برای آن‌ها رنج‌آور و غیرقابل تحمل است. از طرفی، پیام‌ها و نشانه‌های فراوانی دریافت می‌گردد که نشان می‌دهد در سطوح و لایه‌های گوناگون قوم حاکم و به‌خصوص در میان توده‌ها و عناصر مذهبی، هنوز هم کانون‌های تولید و ترویج گفتمان نفرت علیه هزاره‌ها فعال است. گفتمانی که هزاره را به‌عنوان موجودی پلید، نفرت‌انگیز، خطرناک، غیرقابل اعتماد، متهم به همدستی با استخبارات بیگانه، و حتی بی‌لیاقت و فاقد استعداد و توانایی کارهای بزرگ، بازنمایی می‌کند. در این گفتمان، با یادآوری سرنوشت فلاکت‌بار تاریخی و دوران بردگی و ریسمان به دوشی هزاره، تلاش می‌شود وی را در جایگاه فرودستانه معرفی نماید. بدیهی است تا زمانی که بازتولید این گفتمان و افکار و اندیشه‌های مربوط به آن ادامه پیدا کند، آثار و پیامدهای آن، که قتل کشتار هزاره است، نیز تداوم خواهد یافت.

اما ممکن است این پرسش نیز مطرح گردد که این تفکر خودبرتربندانه و نفرت علیه هزاره از چه منابعی تغذیه می‌کند و تقویت می‌گردد؟ در پاسخ می‌توان به دو نکته اشاره کرد: ۱) ناسیونالیسم قومی؛ ۲) تعصبات مذهبی. در افغانستان ناسیونالیسم قوم‌پرستانه‌ی نیرومندی وجود دارد. این تفکر در قرن نوزدهم به وسیله‌ی گروهی از دانشمندان و با تکیه بر فرضیه‌ی زیستی داروین پرورانه شد. این اندیشه بر ایده‌ی برتری نژادی و ژنتیکی گروه‌های قومی خاص استوار است. زمامداران این تفکر نژادپرستانه را به صورت کورکورانه از غربی‌ها تقلید و اقتباس کردند و جد و جهد فراوان کردند تا یک گروه قومی را به عنوان گروه قومی دارای ژن و هوش برتر جا بیندازند. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که زمامداران افغانستان، سخت شیفته‌ی این اندیشه شده بودند. این‌که بعد از دوره‌ی امان الله خان و در زمان درخشش و قدرت‌نمایی آلمان، حاکمان افغانستان خود را به نژاد آریایی منتسب می‌کردند، نشانگر همین شیفتگی و سرسپردگی است. بر همین اساس سعی فراوان به خرج داده شد تا جهت اثبات برتری ژنتیکی یک قوم، سابقه‌ی تمدنی و تاریخی جعلی ترتیب داده شود. در کنار این تفکر خودبرتربندانه، تعصبات خشک و متحجرانه‌ی مذهبی که در متن جامعه‌ی قومی، به شدت بر ضد فرهنگ و ارزش‌های مذهبی هزاره فعال بود، جهت انسانیت‌زدایی و ارائه‌ی تصویر مسخ‌شده، شبه‌حیوانی و نفرت‌انگیز از انسان هزاره به کمک و تقویت آن می‌شتافت. برآیند این دو تفکر، تولید گفتمانی می‌شد که برای هزاره، جایگاهی نابرابر با دیگر اقوام تعریف می‌کرد.

نتیجه این‌که: قتل‌عام و نسل‌کشی هزاره‌ها در طول صد سال اخیر باید در ذیل مناسبات سلطه‌مورد تأمل و واکاوی قرار گیرد. در حقیقت آن‌چه که کشتار و پاک‌سازی هزاره‌ها را در شرایط حاضر توجیه و تجویز می‌کند، آن تصویر ذهنی است که در طول این صد و بیست سال، از جایگاه و منزلت انسانی و نیز سرشت، اوصاف و ویژگی‌های اخلاقی هزاره خلق و نهادینه شده است و او را به‌سان یک موجود اهریمنی و ترسناک در نظرها جلوه می‌دهد.

منابع

۱. بیگزاده، ابراهیم (بی‌تا)، بررسی جنایت نسل‌کشی و جنایات بر ضدبشریت در اساننامه دیوان کبیری بین‌المللی، مجله‌ی تحقیقات حقوقی، شماره‌ی ۲۱ و ۲۲.
۲. جمعی از مؤلفان (۱۳۸۲)، روان‌شناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی، تهران، سمت.
۳. دهشیری، محمدرضا و زهرا بهرامی (۱۳۹۸)، بازشناسی نظام سلطه، تهران، سمت.
۴. زاتی تهرانی، حبیب (۱۳۸۸)، نظریه‌ی هژمونی، آنتونیو گرامشی، مجله‌ی علوم اجتماعی، شماره ۱۶.
۵. ریاحی، آرزو تاجمیر (۱۳۹۵)، بررسی نسل‌کشی در اساننامه دیوان کبیری بین‌المللی، دومین کنفرانس بین‌المللی مدیریت و علوم انسانی.
۶. رینتز (۱۳۷۴)، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علم.
۷. ستوده، هدایت‌الله (۱۳۹۰)، روان‌شناسی اجتماعی، تهران، آوای نور.
۸. سعید، ادوارد (۱۳۶۱)، شرق‌شناسی، (شرقی که آفریده‌ی غرب است) ترجمه اصغر خانقا و حامد فولادوند، تهران، موسسه‌ی مطبوعاتی عطائی.
۹. غبار، میرغلام محمد (بی‌تا)، افغانستان در مسیر تاریخ، قم، صحافی احسانی.
۱۰. فلاشمن، هاری (۱۳۶۳)، خاطرات ژنرال فلاشمن، سفرنامه‌ی هند و افغانستان، ترجمه: هوشیار رزم آزما، تهران، سپنج (دفتر موقت انتشارات آرمان).
۱۱. نوروزی، مجتبی و آرام، زهرا (۱۳۹۳)، بررسی نقش خوی استکباری در پیدایش و اختلاف طبقات فرادست و فرودست جامعه.
۱۲. همیلتون، لیلیاس (۱۳۸۳)، (طبيب دربار عبدالرحمان) ترجمه حسین احمدی، بی‌نا، دهلی جدید.

نمود. آرزو بنت، حاضر. آمنه بنت، حاضر. بخت‌آور، حاضر. بی‌ظنیر بنت، حاضر. شهربانو بنت، حاضر. نیکبخت بنت، حاضر. بعد از ختم حضری، استاد گفت: خوب است که امروز همگی حاضر هستید؛ چون امروز یک درس جدید بیولوژی داریم و بعد از ارزیابی درس گذشته از چند نفر، به تدریس درس جدید شروع کرد. همگی دخترها متوجه درس بودند و استاد هم درس جدید را تدریس می‌کرد و گفت: هر کسی در آینده بخواهد داکتر شود، باید بیولوژی را خوب یاد داشته باشد و از دختران صنف پرسید: چه کسانی می‌خواهند در آینده داکتر شوند؟ تعدادی از دختران دست‌شان را بلند کردند و نیکبخت هم بلند کرد. استاد دلیلش را از شاگردان پرسید که چرا می‌خواهید داکتر شوید؟ هر شاگرد دلایلی برای خود داشت. بعضی گفتند: به خاطر می‌کنم که شغل داکتری را دوست دارند. به خاطر می‌کنم که داکتر زن در کشور کم داریم. به خاطر می‌کنم که به مردم خود خدمت کنند. نیکبخت هم گفت: می‌خواهم به پدرم در راستای درآمد خانه کمک کنم و هم مثل شهید داکتر مریم نورزاد که در شفاخانه صدبستر دشت برچی شهید شد، به هم‌وطنانم و خصوصاً به هم‌وطنانم کمک کنم. استاد حکیمه با گفتن بسیار عالی، درس را ادامه داد.

با شنیدن صدای زنگ مکتب، ساعت درسی اول تمام شد و زمان تفریح کوتاهی را به شاگردان خبر داد. به همین منوال، ساعت دوم و سوم و چهارم با صدای زنگ مکتب شروع شد و ختم شد. ساعت درسی آخر مضمون جغرافیه بود و نیکبخت از این‌که استاد جغرافیه از درس گذشته پرسان کند، نگران بود. بعد از گرفتن حضری، استاد سکینه ارزیابی درس گذشته را از چند شاگرد نمود و بعد به تدریس درس جدید شروع کرد. نیکبخت آهسته به شهربانو گفت: خوب شد از من نپرسید؛ اگر نه چیزی نخوانده بودم و در ادامه گفت: دفعه بعدی حتماً خوب می‌خوانم تا دیگه مثل امروز نباشم. همگی متوجه درس جدید شدند و به گپ‌های استاد توجه می‌کردند، تا در مورد جغرافیای کشور خود و سایر کشورها موضوعات جدیدی یاد بگیرند. با تشریح درس جدید توسط استاد، شهربانو به آرامی به نیکبخت گفت: چقدر جغرافیای کشور ما خشن است! و نیکبخت در مقابل گفت: مردمانش چطور است؟ و بعد هر دو آرام خندیدند. پس از ختم درس، استاد پرسید کسی سؤال ندارد؟ شاگردان گفتند: نخیر. چند ثانیه بعد صدای ختم درسی و پایان درس نیمه‌چاشتی و اعلان رخصتی مکتب دخترانه سیدالشهدا دشت برچی به صدا درآمد. استاد و شاگردان از یکدیگر خدانگهداری کردند و دختران کتاب و کتابچه و قلم خود را جمع کردند و در بیگ‌های خود ماندند و آماده رفتن به خانه‌های‌شان شدند. اما این صدای رخصتی زنگ مکتب دخترانه سیدالشهدا دشت برچی برای اکثر دختران چادر سفید، صدای پایان زندگی‌شان و نشان از مردمان خشن کشور، ختم خوشی‌ها و خنده‌های‌شان و آخرین ساعات نفس کشیدن‌شان و خدانگهداری‌شان تا ابد و بستن چشمان درخشان بادامی‌شان برای همیشه بود.

دختران چادر سفید همگی به طرف دروازه مکتب دخترانه سید الشهدا دشت برچی به حرکت درآمدند. تعدادی هنوز به صنف‌ها بود؛ تعدادی به دهلیزها؛ تعدادی به حویلی مکتب؛ و تعدادی نزدیک دروازه مکتب و تعدادی هم از دروازه بیرون شده بودند که زهرا و شکر به هم تازه از دروازه بیرون شدند. نزدیک یک موتر کرولا بودند که ناگهان صدای وحشتناک انفجار و دود و آتش همگی را به وحشت انداخت. در تمام فضا فریاد و جیغ دختران چادر سفید به گوش می‌رسید. دوباره صدای انفجار بلند شد. باز هم صدای انفجار. جیغ، فریاد و ناله بود. دود بود. آتش بود. خون بود. انسان بود. زخمی بود. مرده بود. بیگ مکتب بود. قلم بود. کتاب بود. کتابچه بود. گرمیج و کفش بود. چادرهای سفید بود که سرخ شده بودند، سرخ سرخ. سوخته بودند. تکه تکه شده بودند.

فاجعه وحشتناک و دردآور که قلب هر انسانی را به درد آورد، پیش روی و اطراف مکتب دخترانه سیدالشهدا دشت برچی اتفاق افتاد. دختران چادر سفید را چه شد؟ چه شد آن همه شوق و اشتیاق آمدن به مکتب؟ چه شد آن خنده‌های زیبا و امید‌وار؟ چه شد آن هیاهوی امید به فردا؟ تابلوی مکتب دخترانه سید الشهدا دشت برچی چرا سوراخ سوراخ شد و به زمین افتاد؟ آن همه را چه شد؟

در آن لحظه هولناک، همگی به خاک و خون غلتیدند؛ تعدادی سوختند؛ تعدادی می‌سوزند؛ تعدادی مرده‌اند و تعدادی می‌نالند و تعدادی فریاد می‌زنند. دیگر خبری از شهربانو نبود که لباس پنجابی صورتی خود را که به رنگ زندگی بود، در عید پوشد و به رنگ گل‌های سفیدش نگاه کند و بگوید زندگی چه زیبا است مثل رنگ صورتی. دیگر خبری از نیکبخت نبود؛ نیکبختی که به مادرش گفته بود بعد رخصتی مکتب زود به خانه می‌آیم تا در کار خانه به مادرش کمک کند؛ نیکبختی که می‌خواست مانند شهید داکتر مریم نورزاد شفاخانه صدبستر دشت برچی داکتر شود و به هم‌وطن و هم‌نوع خود کمک کند؛ نیکبختی که می‌خواست به پدرش کمک کند؛ نیکبختی که در آینده چادر سفیدش را درست می‌کرد و با هزار امید به مکتب می‌رفت. مادر نیکبخت دیگر نیکبختی نداشت، و در حضری استاد بیولوژی دیگر همگی حاضر نبودند و غیر حاضر دایمی زیاد بود.

دختران چادر سفید مکتب دخترانه سید الشهدا دشت برچی که مانند کبوتران در اوج پرواز بودند، هر کدام در گوشه‌ای افتاده و بال‌های‌شان شکسته بود؛ شاید دیگر نتوانند پرواز کنند؛ اگر هم پرواز کنند، دردی در بال خود احساس می‌کنند. شاگردان چادر سفید مکتب دخترانه سید الشهدای دشت برچی را به رنگ سرخ کردند. چه بعد چاشت سخت و دردآوری بود. اشک. اشک. اشک. وای!

هزاره‌های افغانستان در معرض نسل‌کشی سیستماتیک

به باور مورخین عبدالرحمان با پشتیبانی مالی و مشاوره‌ی نظامی انگلیسی‌ها در جریان حمله به هزاره‌جات مال و جان و دارایی و زنان و فرزندان مردم هزاره را برای لشکر خود مباح اعلام کرد و در این جنگ صدها هزار نفر بین ۶۲ تا ۹۵٪ از جمعیت هزاره‌ها توسط مهاجمین به شکل فجیعی قتل عام شدند. سپس بخش عظیمی از دارایی‌های غیرمنقول (زمین‌ها، چراگاه‌ها و باغ‌های) آن‌ها به قبایل پشتون بخشیده شد و هزاره‌های زنده‌مانده یا به کنیزی و غلامی درآمدند، یا در چهارسوی جهان آواره شدند یا به زندان‌ها فرستاده شدند.

۱۲. در جریان حمله به مسجد امام زمان خیرخانه، ۵۶ نفر شهید و ۵۰ نفر زخمی؛
۱۳. در جریان حمله به مرکز آموزشی تیان، ۵۲ نفر شهید و ۱۰۰ نفر زخمی؛
۱۴. در جریان حمله به مرکز آموزشی موعود، ۵۰ نفر شهید و ۶۸ نفر زخمی؛
۱۵. در جریان حمله به شرکت‌کنندگان سالگرد شهید وحدت ملی در مصلا‌ی شهید مزاری، در هر دو سال، ۴۳ نفر شهید و ۱۰۰ نفر زخمی؛
۱۶. در جریان حمله به مراسم نوروز زیارت سخی کابل، ۳۳ نفر شهید و ۷۰ نفر زخمی؛
۱۷. در جریان حمله به مرکز توزیع تذکره، ۶۹ نفر شهید و ۲۰۰ نفر زخمی؛
۱۸. در جریان حمله به کلب میوند، ۳۵ نفر شهید و ۹۵ نفر زخمی؛
۱۹. در جریان حمله طالبان به مردم ملکی ارزگان خاص، ۳۱ نفر شهید و ۷ نفر زخمی؛
۲۰. در جریان حمله به غیرنظامیان منطقه کندلان ارزگان، ۷۰ نفر شهید و ده‌ها نفر زخمی؛
۲۱. در جریان حمله به مردم ولسوالی جاغوری، ۹۰ نفر شهید ۴۵۰۰ خانواده مهاجر؛
۲۲. در جریان حمله به مردم ملکی ولسوالی مالستان، ۱۰ نفر شهید و ۲۰ نفر زخمی؛
۲۳. در جریان حمله به جشن عروسی شهر، ۶۳ نفر شهید و ۲۰۰ نفر زخمی؛
۲۴. در جریان حمله به کورس کوثر دانش، ۵۰ نفر شهید و ۷۰ نفر زخمی؛
۲۵. در جریان حمله به زایشگاه تانک تیل برچی، ۲۰ نفر شهید و ۳۰ نفر زخمی؛
۲۶. در جریان انفجار بازار بامیان، ۲۴ نفر شهید و ۵۰ نفر زخمی؛
۲۷. در جریان ترابردن‌های نیروهای دولتی به مظاهره‌کنندگان ولسوالی بهسود، حدود ۸۰ نفر شهید؛
۲۸. در جریان حمله به کارمندان دلاز کابورا، ۲۸ نفر شهید؛
۲۹. در جریان حمله به چهارراهی زنبق، ۲۰ نفر شهید؛
۳۰. در جریان حمله به موتر کارمندان وزارت معدن بیشتر از ۱۰ نفر شهید؛
۳۱. در جریان حمله به مسجد سبز سانچارک، ۳۶ نفر شهید؛
۳۲. در جریان حمله به مردم ملکی دره صوف، ۹ نفر شهید و تعدادی زخمی؛
۳۳. در جریان حمله به مردم بی‌گناه در مسیر زاری در مزار شریف، ۱۳ نفر شهید؛
۳۴. در جریان حمله به مسافران ولسوالی لعل و سرچنگل و تیرباران آن‌ها در ولایت غور و شهر فیروزکوه، ۵۰ نفر شهید و ۱۸ نفر زخمی؛
۳۵. در جریان حمله به تونس در چوک شهید مزاری، ۹ نفر شهید و ۳ نفر زخمی؛
۳۶. در حمله به مکتب سیدالشهدا، ۹۰ نفر شهید و ۱۷۰ نفر زخمی؛
۳۷. در جریان حمله به کاستر مسافربری، ۱۲ نفر شهید و ۲۴ نفر زخمی؛
۳۸. در حمله به تونس در پل سوخته، ۴ نفر شهید و ۵ نفر زخمی.
بنابراین، موارد یادشده -به‌عنوان مشت‌نمونه‌ی خروار- مؤید این واقعیت تلخ است که اقدامات نسل‌کشی‌های یک‌ونیم‌قرنه‌ای که از سوی حکومت‌های قومی علیه هزاره‌ها انجام شده، در دوران حکومت کنونی ابعاد گسترده‌تر و پیچیده‌تر یافته است. از این رو، کم‌کاری و سهل‌انگاری نهادهای امنیتی در شناسایی و مجازات عاملین جنایات، این گمانه را در میان مردم و نهادهای حقوق بشری تقویت می‌کند که حلقه‌های حکومت کنونی پشت این کشتارهای سریالی و هدفمند قرار دارد. به‌ویژه این‌که نهادهای امنیتی همان گونه که در تأمین امنیت جانی و مالی شهروندان هزاره عملاً ناکام بوده‌اند، در برخورد با عاملان حملات انتحاری و معرفی آن‌ها برای مردم و رسانه‌ها هیچ گونه اقدام روشن و قناعت‌بخش انجام نداده‌اند تا مردم از دست نداشتن این نهادها در کشتار هدفمند مردم هزاره اطمینان حاصل نمایند.
با این توصیف، توقع نگارنده از نهادهای حقوق بشری، بزرگان هزاره، اهل فکر و قلم و انسان‌های منصف و باورمند به ارزش‌های انسانی این است که برای دادخواهی در راستای جلوگیری از نسل‌کشی هزاره‌ها همدلانه بسیج شوند و به موازات آن، دولت افغانستان و سازمان ملل متحد و دادگاه بین‌المللی لاهه و سازمان حقوق بشر جهانی و سایر نهادهای معتقد به ارزش‌های انسانی را متقاعد نمایند تا نسل‌کشی سیستماتیک و هدفمند شهروندان هزاره را به صورت رسمی تأیید نموده و برای جلوگیری از دوام این جنایات‌های فجیع، تدابیر لازم و اقدامات قانونی به موقع اتخاذ گردیده و عاملین این جنایات ضدبشری به شکل علنی محاکمه شوند.

۵. انتقال اجباری اطفال آن گروه به گروه دیگر.
بدین‌ترتیب، برابر تعریف و توضیحات فوق می‌توان نتیجه گرفت که از آغاز حکومت عبدالرحمان تا کنون (طی یک‌ونیم سده‌ی اخیر) ، مصادیق فراوان و برجسته‌ای را می‌توان یافت که مؤید جنایات ضدبشری حاکمان افغان در رابطه به نسل‌کشی هزاره‌ها (به‌عنوان یکی از گروه‌های قومی ساکن در افغانستان) قابل یادکرد و شمارش است:
۱. به باور مورخین عبدالرحمان با پشتیبانی مالی و مشاوره‌ی نظامی انگلیسی‌ها در جریان حمله به هزاره‌جات مال و جان و دارایی و زنان و فرزندان مردم هزاره را برای لشکر خود مباح اعلام کرد و در این جنگ صدها هزار نفر بین ۶۲ تا ۹۵٪ از جمعیت هزاره‌ها توسط مهاجمین به شکل فجیعی قتل عام شدند. سپس بخش عظیمی از دارایی‌های غیرمنقول (زمین‌ها، چراگاه‌ها و باغ‌های) آن‌ها به قبایل پشتون بخشیده شد و هزاره‌های زنده‌مانده یا به کنیزی و غلامی درآمدند، یا در چهارسوی جهان آواره شدند یا به زندان‌ها فرستاده شدند.
۲. در کتاب سراج‌التواریخ (تاریخ رسمی و درباری امیر عبدالرحمان) فرمان‌های زیادی مبنی بر کشتار دسته‌جمعی و محو و نابودی کامل هزاره‌ها به ثبت رسیده است که هر کدام می‌تواند از مصادیق برجسته‌ی نسل‌کشی سیستماتیک و جنایت علیه بشریت به حساب آید.
۳. در زمان حکومت مشترک محمدهاشم‌خان و ظاهرشاه، مالیات‌های کمرشکن و هستی‌برانداز مانند خسبری، روغن شرکت، شاخ‌پولی، سرپولی، گندم گدام، سر چربی بی‌بی و غیره به منظور امحای کامل هزاره‌ها بالای آن‌ها وضع شد و به کوچی‌ها اختیار تام داده شد تا به هر نحوی که می‌توانند سران هزاره‌ها را بکشند، چراگاه‌ها و مزارع‌شان را بچرند، اجناس تجارته‌ی خود را به زور بفروشند و زمین‌های مردمان بومی را تصرف نمایند تا هزاره‌ها یا مجبور به ترک افغانستان شوند یا بر اثر فشارهای گوناگون ناشی از مظالم حکومتی و فقر و گرسنگی زاد و ولدشان کاهش یافته و به‌مرور ایام نابود شوند.
۴. در حمله‌ی مشترک نیروهای سیاف و شورای نظار بر مردم محله‌ی افشار کابل هزاران نفر از مردم بی‌گناه به شمول زنان و اطفال به جرم هزاره بودن/شیعه‌بودن قتل‌عام شدند.
۵. طالبان به رهبری ملا عبدالمنان نیازی جمعیت عظیمی از هزاره‌های بی‌گناه و غیرنظامی (ده‌ها هزار نفر) را در شهر مزار شریف به جرم تفاوت نژادی و مذهبی قتل‌عام کردند و هزارها نفر از مردم ملکی بامیان به جرم هزاره بودن توسط نیروهای طالبان به صورت دسته‌جمعی تیرباران شدند.
۶. در زمان اشرف غنی نیز هزاره‌ها در شاهراه‌ها، مساجد، ورزشگاه‌ها، محافل سیاسی، محافل فرهنگی، محافل خوشی و عروسی، مکاتب، آموزشگاه‌ها، شفاخانه‌ها، زایشگاه‌ها، محلات رای‌دهی، اجتماعات مدنی، مظاهره‌ها و غیره به صورت ویژه مورد حملات هدفمند و سیستماتیک انتحاری و انتحاری قرار گرفته‌اند که منجر به مرگ و معلولیت ده‌ها هزار نفر از مردم بی‌گناه به‌ویژه افراد تحصیل‌کرده و مفید و آینده‌دار جامعه‌ی هزاره و شیعه شده است که به گونه‌ی مثال آمار حملات سیستماتیک علیه شهروندان هزاره را -که در دوران حکومت اشرف‌غنی به شکل پیچیده و هدفمند قتل‌عام شده‌اند- می‌توان بدین قرار فهرست کرد:
۱. در جریان حمله به سربازان اریکی هزاره‌تبار در ولسوالی جلریز، ۲۲ نفر شهید؛
۲. در جریان گروگان‌گیری مسافران هزاره در ولایت زابل، ۷ نفر زن و کودک شهید؛
۳. در جریان تظاهرات هواداران جنبش روشنایی در چهارراهی دهمزنگ، ۸۰ نفر شهید و ۲۳۱ نفر زخمی؛
۴. در جریان حمله به مسجد خواجه گولک مزار، ۱۴ نفر شهید ۷۰ نفر زخمی؛
۵. در جریان حمله به زایران زیارت سخی کابل، ۱۸ نفر شهید و ۵۸ نفر زخمی؛
۶. در جریان حمله به مسجد باقرالعلوم، ۳۲ نفر شهید و ۷۰ نفر زخمی؛
۷. در جریان حمله به کارگران معدن ذغال‌سنگ در تاله و برفک ولایت بغلان، ۱۴ نفر شهید؛
۸. در جریان حمله به مسجد الزهرا، ۴ نفر شهید و ۹ نفر زخمی؛
۹. در جریان حمله به مسجد جوادیه هرات، ۳۲ نفر شهید و زخمی؛
۱۰. در حمله طالبان به مردم ملکی میرزا اولنگ، ۵۰ نفر شهید و صدها نفر زخمی؛
۱۱. در جریان حمله به مسجد امام زمان پل خشک برچی، ۴۰ نفر شهید و ۹۵ نفر زخمی؛

عادله محبی
کشتار سیستماتیک و پیچیده‌ی هزاره‌ها طی هفت‌سال اخیر را نمی‌توان بی‌ارتباط با الگوی عبدالرحمانی قتل‌عام وسیع هزاره‌ها در پایان قرن نوزدهم میلادی ارزیابی کرد؛ اما این‌که حملات انتحاری مکرر علیه هزاره‌ها را می‌توان نسل‌کشی خواند یا نه، نیازمند نگاهی هرچند سطحی به فراز و فرود تاریخ صورت‌پذیری اصطلاح نسل‌کشی و مقبولیت جهانی آن هستیم.

نسل‌کشی چیست؟
نسل‌کشی (genocide) اصطلاح بسیار ویژه‌ای است که به جنایات خشونت‌بار و غیرانسانی‌ای اطلاق می‌شود که علیه یک گروه قومی و به هدف نابودی آن انجام می‌گیرد. در سال ۱۹۴۴ و هم‌زمان با قتل‌عام وسیع یهودیان اروپایی توسط آدولف هیتلر و نازی‌های آلمانی یک وکیل یهودی لهستانی به‌نام رافائل لمکین تصمیم گرفت تا سیاست‌های نژادپرستانه‌ی نازی‌های آلمان را درباره‌ی قتل‌های سازمان‌یافته‌ی یهودیان توضیح دهد. بنابراین، او اصطلاح ژنوساید (genocide) را از ترکیب دو کلمه‌ی یونانی «geno» (به‌معنای نژاد یا قبیله) و کلمه‌ی لاتینی «cide» (به معنای کشتن) ابداع نمود. رافائل لمکین از طریق پیشنهاد این اصطلاح جدید می‌خواست برنامه‌ی نظام‌یافته‌ای را تدوین کند که شامل اقدامات مختلف به هدف نابودی پایه‌های اصلی بقای گروه‌های ملی و درنهایت از بین بردن خود گروه‌ها طرح‌ریزی شده بود. یک‌سال بعد از این ماجرا که متحدین فاشیسم هیتلر-موسولینی در برابر نیروهای متفقین شکست خورده و دادگاه نظامی بین‌المللی در شهر نورنبرگ مقامات طراز اول نازی را به «جنایت علیه بشریت» متهم کرده بود، اصطلاح نسل‌کشی نیز تنها جهت توصیف و نه به‌عنوان یک اصطلاح قانونی، در دادخواستِ دادستان دادگاه گنجانده شد.

پیمان صلح ورسای
در جنگ جهانی اول -که در سال ۱۹۱۴ آغاز شد و تا سال ۱۹۱۸ ادامه یافت- در طول چهار سال جنگ بر اثر جنایات هولناکی که علیه بشریت انجام شد، انسان‌های بی‌شماری از بین رفتند. یکی از مصادیق بارز نسل‌کشی در این دوره کشتار ارمنی‌ها توسط امپراتوری عثمانی و محکومیت هم‌زمان آن توسط دولت‌های روسیه، انگلیس و فرانسه به‌عنوان جنایت ضدبشری بود.

بدین‌ترتیب، در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ میلادی کنفرانس صلح (پیمان ورسای) میان طرفین جنگ جهانی اول منعقد گردید. اما سه ماه قبل از آن، در مارچ ۱۹۱۹ کمیسیون برای گزارش اعمال ضدانسانی انجام‌شده در جریان جنگ به کنفرانس مقدماتی صلح تشکیل گردید. کمیسیون مزبور اصطلاحاتی چون قوانین بشریت، جرایم ضدقوانین بشریت و نقض قوانین بشریت را برای نخستین بار مورد استفاده قرار داد.

کمیسیون یادشده در مورد مسئولیت کیفری جنایت‌کاران، چنین نتیجه‌گیری کرد: «همه افراد متعلق به کشورهای درگیر در جنگ، حتی رؤسای دولت‌ها، در صورتی که مرتکب جرایمی علیه قوانین و عرف جنگ یا قوانین بشریت مرتکب شده باشند مسئول هستند و مورد پیگرد واقع می‌شوند. بنابراین داشتن پست و مقام عالی در کشور هیچ تفاوتی را در اعمال مجازات ایجاد نمی‌کند.»

تلاش‌های جامعه‌ی ملل بعد از پایان جنگ جهانی دوم در ۱۷ دسامبر ۱۹۴۲ میلادی و ۵ جنوری ۱۹۴۳ میلادی نیروهای متفقین دو بیانیه صادر کردند که در هر دو، تصمیم‌شان مبنی بر محاکمه‌ی جنایت‌کاران نازی را که در خلال جنگ جهانی دوم مرتکب جنایات علیه بشریت شده بودند، اعلام نمودند. به دنبال آن در ۱۱ فوریه ۱۹۴۳ میلادی در کنفرانس یالتا، تئودور روزولت، وینستون چرچیل و ژوزف استالین قطعنامه‌ی مشابهی را تصویب کردند. در ۸ اگست ۱۹۴۵ متفقین توافقنامه‌ای را مبنی بر تشکیل و تأسیس دادگاه نورنبرگ امضا کردند. این منشور برای نخستین بار در تاریخ حقوق بین‌الملل، جرایم ضدبشری را به رسمیت شناخت و مصادیق آن را برشمرد، که بند (ج) منشور یادشده به جرایم ضدبشری اختصاص داشت. طبق این بند، جرایم ضدبشری عبارتند از: قتل عمد، ریشه‌کن کردن، بر دگی گرفتن، اخراج و سایر اعمال غیرانسانی‌ای که علیه یک جمعیت غیرنظامی در اثنای جنگ و یا غیر آن بنا به دلایل سیاسی، نژادی و مذهبی انجام می‌شود که رسیدگی به آن‌ها در صلاحیت محاکم عدلی قرار دارد. بدین‌سان اصطلاح «ژنوساید» توسط دادستان‌ها (نه قضات) در دادگاه نظامی بین‌المللی نورنبرگ به کار گرفته شد و دادستان دادگاه نورنبرگ، جنایت‌کاران جنگی نازی را به چیزی تحت عنوان ژنوساید (نسل‌کشی) متهم کرد.

بدین ترتیب سازمان ملل متحد در نخستین سال فعالیت خود (تاریخ ۹ دسامبر ۱۹۴۸) تحت تأثیر واقعی‌هولوکاست (نسل‌کشی یهودیان اروپایی) و تا حد زیادی به دلیل تلاش‌های بی‌وقفه و پشتکار فوق‌العاده‌ی رافائل لمکین، قطعنامه‌ی ۱۹۶ را در دسامبر ۱۹۴۶ را تصویب و به موجب آن به صراحت تأیید کرد: «نسل‌کشی به موجب حقوق بین‌الملل جرم است و جهان تمدن آن را تقبیح می‌کند.» بدین ترتیب، کنوانسیون منع و مجازات جرم نسل‌کشی را درست یک روز پیش از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر به تصویب مجمع عمومی رسانید. طبق این کنوانسیون «نسل‌کشی» جرم بین‌المللی شناخته شد و کشورهای امضاکننده‌ی آن ملزم به «منع و مجازات» عاملان آن شدند.

با این‌وصف، پرسش اصلی این است که آیا کشتار گروهی هزاره‌های افغانستان را می‌توان نسل‌کشی عنوان کرد؟ برای فراهم‌کردن پاسخ به این پرسش ابتدا باید نسل‌کشی (ژنوساید) را تعریف کنیم: «هر یک از اعمالی که با هدف نابود کردن بخشی یا تمامیت یک ملت، قوم، گروه نژادی یا مذهبی انجام گیرد، به معنای نسل‌کشی می‌باشد.»

مطابق ماده‌ی دوم کنوانسیون منع و مجازات جرم نسل‌کشی مفهوم کلمه نسل‌کشی (Genocide) شامل یکی از اعمال یادشده در ذیل می‌باشد که به نیت نابودی تمام یا بخشی از یک گروه ملی و قومی و نژادی یا مذهبی انجام گردد:

۱. قتل اعضای آن گروه؛
۲. صدمه شدید نسبت به سلامت جسمی یا روحی افراد آن گروه؛
۳. قراردادن عمدی گروه در معرض وضعیت‌زندگانی نامناسبی که منتهی به زوال قوای جسمی کلی یا جزئی آن بشود؛
۴. اقداماتی که به منظور جلوگیری از توالد و تناسل آن گروه صورت گیرد؛

جنايت كشي؛ ابعاد حقوقي و تعهدات دولتها

محمد جواد دادگر

رئيس دفتر ساحوي كميسيون مستقل حقوق بشر در باميان

نسل كشي در زمره‌ي دردناك‌ترين و ناگوارترين اشكال جنايت عليه بشريت به شمار مي‌رود كه امروزه ممنوعيت و محكوميت آن به عنوان قاعده‌آمره شناخته شده و نظام‌هاي حاكم، اعم از دولتهائي كه به كنوانسيون بين المللي منع و مجازات نسل كشي ملحق شده‌اند و دولتهائي كه عضو اين كنوانسيون نيستند، متعهد به اعمال تدابير تقنيني و قضايي لازم، براي پيش‌گيري از جنايت مزبور و محاكمه و مجازات عاملان آن مي‌باشند. قواعد بين المللي نسل‌كشي را در زمره جرايم عمومي و غير قابل گذشت محسوب مي‌كنند كه به دليل پيامدهاي ناگوار ناشي از ارتكاب آن بر وجدان بشريت، مرور زمان تأثيري بر رسيدگي قضايي به آن ندارد. به اين معني كه صرف نظر از زمان و منشا ارتكاب اين جنايت، با استفاده از سازوكارهاي ملي و بين المللي مي‌توان براي تعقيب عدلي و قضايي مرتكبان آن اقدام كرد. اسناد مختلف بين المللي از جمله كنوانسيون منع و مجازات نسل كشي و اساس‌نامه رم كه سند تاسيس محكمه بين المللي جزايي مي‌باشد، به تعريف و تبیین مصاديق و ابعاد مختلف اين جنايت پرداخته و به دولتهاي عضو براي پيش‌گيري و مجازات عاملان آن، تعهدات مختلف و متنوعي را مشخص کرده است. كد جزاي افغانستان نيز، با تبعت از اسناد بين المللي پيش گفته، مخصوصاً كنوانسيون بين المللي منع و مجازات نسل كشي، اين عمل را جرم‌انگاري کرده و به اين ترتيب دولت را ملتزم به محاكمه و مجازات عاملان نسل كشي از طريق محاكم ملي نموده است.

جرم‌انگاري نسل كشي

اسناد بين المللي حقوق بشر و همين طور كد جزاي افغانستان، نسل كشي را به عنوان يكي از مصاديق مهم و برجسته‌ي جرايم بين المللي به رسميت شناخته و آن را جرم‌انگاري کرده است كه در ذيل به صورت مختصر به توضيح آن پرداخته مي‌شود.

الف) اسناد بين المللي: به موجب ماده ۲ كنوانسيون بين المللي منع و مجازات نسل كشي، ارتكاب هر يك از اعمال ذيل كه به نيت نابودي تمام يا بخشي از يك گروه ملي، قومي، نژادي يا مذهبي ارتكاب يابد نسل كشي محسوب مي‌شود:

- كشتن اعضاي آن گروه؛
 - ايراد صدمات جدی بدني يا روحي به اعضاي آن گروه؛
 - قرار دادن عمدی آن گروه در معرض شرايط نامناسب زندگي كه منتهی به زوال قواي جسمي آن به طور كلي يا جزئي گردد؛
 - تحمیل اقداماتي به منظور جلوگیری از تولد و تناسل آن گروه؛
 - انتقال اجباری اطفال آن گروه به گروه ديگر.
- هم‌چنين، ماده ۳ علاوه بر نفس عمل كشتار دسته جمعی، توطئه براي نسل كشي، تحريك مستقيم و علنی نسل كشي، شروع به ارتكاب جرم مزبور و نيز شركت در آن جرم را قابل مجازات دانسته است. به موجب ماده ۴ اشخاصي كه مرتكب نسل كشي و يا اعمال مشروحه در ماده سوم شوند، اعم از اينكه اعضاي حكومت يا مستخدمين دولت و يا اشخاص عادي باشند، مجازات خواهند شد. اين تعريف در بند ۲ ماده ۴ اساس‌نامه محكمه يوكسلاوي سابق، بند ۲ ماده ۲ اساس‌نامه محكمه رواندا و ماده ۶ اساس‌نامه محكمه بين المللي جزايي، عيناً تکرار و پذيرفته شده‌است (مهر پور، ۱۳۹۲: ۷۲).

ب) كد جزاي افغانستان

كد جزاي افغانستان نيز با تبعت از مفاد و الزامات مقرر در اسناد بين المللي حقوق بشر از جمله كنوانسيون منع و مجازات نسل كشي، اعمال ياد شده را در زمره مصاديق نسل كشي قلمداد کرده و براي مرتكبان آن مجازات در نظر گرفته است. چنانچه ماده ۳۳۳ اين قانون، مصاديق نسل كشي را عيناً به اعمالی محدود کرده است كه در اساسنامه محكمه جزايي بين المللي و كنوانسيون منع و مجازات نسل كشي مشخص شده است. در ادامه، بندهاي ۱ و ۲ ماده ۳۳۴ اين قانون براي مرتكبان نسل كشي، حسب احوال حبس دوام درجه ۲ و اعدام را پيش بيني کرده است كه با اين وجود، محاكم ذي صلاح ملي در صورت ارتكاب جنايت نسل كشي در كشور، بايد مطابق احكام مندرج در كد جزا براي محاكمه و مجازات مرتكبان اين جنايت ترتيبات قضايي لازم را عملي نمايند

(كد جزاي افغانستان، ۱۳۹۶: ۳۳۱).

جرم‌انگاري نسل كشي در كد جزاي افغانستان، در شرايطي كه شواهد و مدارك معتبري دال بر ارتكاب اين جنايت در مورد گروه قومي و مذهبي مشخص در كشور وجود دارد، مي‌تواند دست آورد و گام مهمي براي محاكمه و مجازات عاملان نسل كشي و به تبع آن، پايان دادن به فرهنگ معافيت از مجازات تلقی گردد، مشروط بر اين كه زمينه و امكان اجرائی احكام جزايي اين قانون فراهم گردد.

تعهدات دولتها

چنان‌كه كه مطرح شد قواعد ناظر بر ممنوعيت و محكوميت نسل كشي، تعهدات جهان‌شمولي در پي دارد و تمامی دولتها را صرف نظر از عضویت يا عدم عضویت در كنوانسيون منع و مجازات نسل كشي و بدون توجه به منشاء و محل ارتكاب اين جرم، مكلف به اجرائی برخی اقدامات مشخص مي‌كند. از جمله اقدامات تقنيني و قضايي براي پيش‌گيري از نسل كشي و محاكمه و مجازات عاملان آن. با اين وجود، بر مبنای ماده ۱ كنوانسيون مزبور، طرف‌هاي متعاقد تصديق و تأييد مي‌كنند كه نسل كشي اعم از اين كه در موقع صلح صورت گيرد يا جنگ، جنايت محسوب مي‌شود و تعهد مي‌كنند از آن جلوگیری کرده و مرتكبان آن را مورد مجازات قرار دهند.

بر اساس ماده ۵ اين كنوانسيون، طرف‌هاي متعاقد ملتزم مي‌شوند كه بر طبق قوانين اساسي مربوط خود، تدابير قانوني لازم را براي تأمين اجرائی مقررات اين قرار داد اتخاذ نمايند و مخصوصاً جزاهای مؤثر درباره مرتكبان نسل كشي يا يكي ديگر از اعمال مشروحه در ماده سوم را در نظر بگيرند (مهر پور، ۱۳۹۲: ۷۳).

باتوجه به آنچه گفته شد، دولتهای متعاقد ملتزم و مكلف به اجرائی اقدامات مختلف و متنوعي مي‌باشند. از يك سو بايد به موجب قوانين جزايي خود جرم مزبور را منع و مرتكبان آن را مورد محاكمه و مجازات قرار دهند. از سوي ديگر، بايد سياستها و تهديدات مؤثر و مقتضي را به منظور پيش‌گيري از ارتكاب اين جنايت عملي نمايند. بنا بر اين، تعهدات دولتها در مورد نسل كشي، صرفاً به جرم انگاري جنايت مذکور محدود نمی‌شود و در واقع، اين امر به تنهائي نمی‌تواند از دولتها رفع مسؤليت نمايد؛ بلكه بايد اقدامات پيش‌گيرانه نيز براي جلوگیری از وقوع آن اتخاذ و اجرا گردد. افزون بر اين، طبق ماده ۸۶ اساس‌نامه محكمه بين المللي جزايي، كشورهاي عضو مكلف مي‌باشند تا در انجام تحقيق و تعقيب جنايت‌هاي مشمول صلاحيت محكمه متذکره، از جمله جرم نسل كشي همكاري نمايند. اين همكاري‌ها به صورت مشخص معطوف به تحقيق و تعقيب جرم نسل كشي ارتكاب یافته، گرفتاری، توقیف و تحويل مظنونين آن به محكمه بين المللي جزايي می‌باشد. در اين مورد نياز است كه كشورهاي عضو، قانوني را براي همكاري با محكمه بين المللي جزايي وضع و تصويب نمايند (متن كامل اساسنامه محكمه جزايي بين المللي، ترجمه از مركز استناد حقوق بشر ايران).

مکانيسم رسيدگي قضايي به جرم نسل كشي

بر مبنای قواعد حقوق بين الملل جزايي، رسيدگي به جنايت نسل كشي، در حوزه صلاحيت قضايي محكمه جزايي بين المللي قرار دارد؛ چنانچه بر مبنای ماده ۵ اساس‌نامه اين محكمه، رسيدگي قضايي به نسل كشي به عنوان يكي از چهار قلمرو اعمال صلاحيت محكمه مشخص شده است. اما صلاحيت محكمه بين المللي در اين مورد، از نوع صلاحيت تكميلي است به اين معنا كه در گام نخست دولتها در قبال وقوع جرايم در قلمرو خود مسئول مي‌باشند و بايد مرتكبان اين جنايت را مجازات نمايند. چنانچه بر اساس مواد ۶، ۷ و ۸ اساس‌نامه محكمه بين المللي جزايي، هرگاه جرم در داخل كشوري رخ دهد، بايد دولت حاكم به جرم واقع شده رسيدگي و عاملان آن را مجازات نمايند. اما هرگاه دولت حاكم نخواهد يا نتواند به جرم ارتكاب یافته رسيدگي نمايد آنگاه محكمه بين المللي مي‌تواند صلاحيت قضايي خود را براي رسيدگي به اين جرم اعمال نمايد. نکته قابل ذکر ديگر اينكه، اعمال صلاحيت قضايي محكمه براي رسيدگي به جنايت نسل كشي، مستلزم الحاق يك دولت به اساسنامه محكمه مي‌باشد، يعني كشورها به موجب ماده ۱۲ اين اساس‌نامه بايد قبلاً صلاحيت محكمه را به رسميت شناخته باشند تا محكمه امكان اجرائی صلاحيت قضايي خود را پيدا نمايد. از اين رو، محكمه بين المللي جزايي طبق ماده ۱۱ اساس‌نامه رم، صرفاً در مورد جرايمي صلاحيت رسيدگي دارد كه پس از لازم الاجرا شدن اين اساس‌نامه صورت بگيرد. همين طور، اگر كشوري بعد از لازم الاجرا



شدن اين اساس‌نامه به آن پيوندند، محكمه تنها در مورد جرايمي صلاحيت قضايي خواهد داشت كه پس از لازم الاجرا شدن اين اساس‌نامه در آن كشور رخ بدهد. مگر آنكه كشور مزبور بر اساس بند ۳ ماده ۱۲ صلاحيت محكمه را پذيرفته باشد.

در ماده ۱۳ اين اساس‌نامه تصريح شده است كه محكمه در سه حالت مي‌تواند صلاحيت قضايي خود را اعمال نمايد. اول اين كه كشورهاي عضو از محكمه درخواست رسيدگي نمايند. دوم اينكه شوراي امنيت سازمان ملل متحد از محكمه درخواست رسيدگي نمايد و سوم اينكه محكمه مي‌تواند بر اساس صلاحيت ذاتي خود اقدام به رسيدگي نمايد.

دولت افغانستان در سال ۲۰۰۳ عضویت اين محكمه را بدست آورده است. به همين دليل كد جزا به جرم‌انگاري نسل كشي و ديگر مصاديق مهم جرايم بين المللي پرداخته و مسؤليت نهادهاي ذي ربط دولتي را مشخص کرده است. در اين راستا بر اساس حكم مندرج در ماده ۳۴۳ اين قانون، مسؤليت مقامات ارشد در جرايم عليه بشريت از جمله جنايت نسل كشي را بيان کرده است كه در يكي از حالات ذيل داراي مسؤليت جزايي بوده و حسب احوال به حبس طويل يا دوام درجه ۲ محكوم مي‌گردند: (در حالي كه از ارتكاب جرايم نسل كشي، جنگي، ضد بشري يا جرم تجاوز عليه دولت توسط اشخاص تحت صلاحيت خود مطلع بوده يا اين كه آگاهانه به اطلاعات در مورد ارتكاب اين جرايم اعتنا نكرده باشد.

(در حالي كه جرايم ارتكابي مربوط به فعاليت‌هاي بوده كه تحت مسؤليت و كنترول مستقيم آن‌ها قرار داشته باشد.

(در حالي كه مقامات ارشد، اقدامات لازم را كه در توان يا در حيطه صلاحيت وي بوده، براي جلوگیری يا متوقف ساختن ارتكاب اين جرايم انجام ندهد.

(در حالي كه موضوع را براي تحقيق و تعقيب به مقامات ذي صلاح ارجاع نمايد (كد جزاي افغانستان، ۱۳۹۶: ۳۴۹).

پيشگيري از ادامه نسل كشي در چهارچوب «اصل مسؤليت حمايت»

در سال ۲۰۰۵ اجلاس سران دول مجمع عمومي سازمان ملل متحد، «اصل مسؤليت حمايت» را با اجماع تصويب كرد. در پارگراف ۱۳۸ سند مصوب اين اجلاس تصريح شده است كه: «هر دولتي به طور انفرادي مسؤليت حفظ و حمايت از شهروندان در مقابل كشتار جمعی، جنايات جنگي، پاكسازي قومي و جنايات عليه بشريت را بر عهده دارد و مسؤليت جامعه جهاني در اين مرحله كمك به دولتها براي انجام مسؤليت شان است.»

در پارگراف ۱۳۹ سند مزبور آمده است كه: «جامعه جهاني از طريق سازمان ملل متحد داراي مسؤليت است كه با استفاده از راه‌هاي مسالمت آميز و ديپلماتيك از مردم در مقابل نسل كشي، جنايات جنگي، پاكسازي قومي و جنايات عليه بشريت حمايت كند و آماده اقدام جمعی و به موقع از طريق شوراي امنيت مطابق فصل ۷ منشور و همكاري با سازمان‌هاي بين المللي و منطقه‌اي تحت فصل ۸ منشور باشد. بر اساس اين اصل، مداخله بشر دوستانه به چهار جرم بين المللي از جمله جرم نسل كشي محدود شده است (اكبر نژاد، ۱۳۹۵: ۱۹۷).

با اين وجود، اقدام در چهارچوب «اصل مسؤليت حمايت» به عنوان ايده اي كه امكان پيش‌گيري از ادامه نقض حقوق بشر و حمايت از قربانيان را فراهم مي‌آورد، راه‌كار ديگري است كه براي پيش‌گيري از نسل كشي و ديگر جرايم بين المللي مي‌توان به آن متوسل شد.

بازخوانی تحلیلی احیای هویت؛ رویکرد راهبردی به نسل کشی

طرح عبدالرحمان و مشاوران انگلیسی وی این بود که برای تشدید حساسیت اقوام سنی مذهب علیه هزاره‌ها باید ابتدا مخالفان مناطق اطراف هزارستان را توسط نیروهای هزاره سرکوب نماید و پس از نرفت پراکنی گسترده علیه هزاره‌ها از نیروهای مربوط به گروه‌های سرکوب‌شده برای فتح هزارستان استفاده کند. بنابراین، عبدالرحمان برای سرکوب هواداران سردار اسحاق خان از نیروهای متحدین هزاره‌ی خود استفاده کرد و از رهگذر همراهی موقتی با خواست‌های کوتاه‌فکرانه‌ی میران هزاره نخستین گام‌ها را در راستای تشدید اختلافات قومی و نرفت پراکنی گسترده علیه هزاره‌ها و تسخیر هزارستان برداشت و بزرگان هزاره بدون تأمل در این دام از قبل تعبیه‌شده گرفتار آمدند. بدین ترتیب، زمانی که فرمان حمله به هزارستان صادر شد، کسانی که از نیروهای هزاره‌تبار متحد عبدالرحمان ستم دیده بودند، برای جنگ با هزاره‌ها داوطلب شدند.



محمد انور رحیمی

کتاب «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» تألیف شادروان بصیر احمد دولت‌آبادی توسط مؤسسه‌ی انتشارات مقصدی در ۵۸۰ صفحه به چاپ رسیده است. نویسنده در مقدمه‌ی کتاب، هدف از نگارش اثر را شرح و بیان گوشه‌هایی از قتل عام، بردگی و آوارگی تاریخی هزاره‌ها (به زبان ساده) برای عامه‌ی مردم عنوان کرده است؛ اما با نگاهی گذرا به متن کتاب درمی‌یابیم که جان‌مایه‌ی اصلی این اثر از منظر نگاه انسانی بازتاب دردمندانه و آگاهانه‌ی فهم نویسنده از تاریخ هزاره‌ها به‌ویژه رخدادهای مربوط به نسل‌کشی و آوارگی گسترده‌ی آن‌ها در پایان قرن نوزدهم توسط امیر عبدالرحمان است که از منظر روان‌شناختی بیرون‌داد دردهای درونی مؤلف به حساب می‌آید. منابع عمده‌ی نویسنده به ترتیب عبارتند از: ۱. یادداشت‌های روزانه‌ی کاتب تحت عنوان وقایع افغانستان؛ ۲. جلد سوم کتاب سراج‌التواریخ (اثر کاتب)؛ ۳. تاریخ ملی هزاره (نوشته‌ی تیمورخان تاجیکستانی).

آنچه که از ادعای مؤلف برمی‌آید، در روزگاری که او به نگارش این اثر آغاز کرده، از یک‌سو فرهنگیان به آثار مربوط به قتل عام هزاره‌ها دسترسی نداشته‌اند و از سوی دیگر، زمینه‌ی فهم آثار نسبتاً دشوار فهم کاتب هزاره برای عامه‌ی مردم و افراد کم‌سواد میسر نبوده/نیست. از این‌رو، سعی او در این اثر معطوف به عمومی‌سازی جریان قتل عام ۶۲٪ هزاره‌ها در پایان قرن نوزدهم است تا علاوه بر ارتقای فهم همگانی، حقوق دانان را ترغیب نماید تا با مطالعه‌ی آثار کاتب و با تکیه بر موارد نقض حقوق بشری که از سوی عبدالرحمان و عمال و نظامیان او علیه مردم هزاره صورت گرفته است، در آینده دادخواهی کنند، تا بازماندگان مرتکبین آن جنایت‌های ضدبشری را -که نه تنها بابت جنایات و ستمگری‌های بی‌سابقه‌ی عبدالرحمان و صاحب‌منصبان اردوی وی حمایت می‌کنند- توان از نسل‌کشی و ستمگری‌های سابقه‌ی عبدالرحمان و صاحب‌منصبان اردوی وی حمایت می‌کنند- به عدل خواهی از بازماندگان قربانیان و معذرت‌خواهی بابت جنایت‌های پیشینشان وادار سازند تا مردم افغانستان و نهادهای حقوق بشری جهان نسبت به وقایع مربوط به نسل‌کشی هزاره‌ها توسط عبدالرحمان وقوف کامل پیدا کرده و آن را چونان رخدادهای قتل عام یهودیان توسط نازی‌ها، درس عبرتی برای جلوگیری از تکرار وقایعی از این دست بفهمند.

کتاب یادشده در هفت فصل تنظیم شده است. فصل نخست به تاریخچه‌ی پناه‌گزینی اقوام افغانستان به ویژه هزاره‌ها در دوران حکومت نادرشاه افشار و احمدشاه ابدالی و سیاست زمین‌خواری عبدالرحمان و سرکوب هزاره‌های شیخ‌علی توسط اردوی عبدالرحمان می‌پردازد. نویسنده مبانی فکری سیاست تصرف زمین از سوی عبدالرحمان را به مسائل ذیل حواله می‌دهد:

۱. تصرف اجباری زمین‌های حاصل‌خیز هزاره‌ها در زمان احمدشاه ابدالی آغاز شد که به موجب آن، زمین‌های هزاره‌های اطراف قندهار به قبایل پشتون داده شد.

۲. عبدالرحمان با سرزمین‌های شمالی افغانستان آشنایی کامل داشت. به همین دلیل، با استفاده از فرصت سرکوب قیام اسحاق خان و قبل از حمله به هزارستان قبایل مختلف پشتون‌های هندی را در وادی‌های حاصل‌خیز شمال جابه‌جا کرد.

۳. شناخت دقیق از خصوصیات و بافت‌های قومی و اعتقادی افغانستان به عبدالرحمان توانایی بخشید تا برنامه‌ی قلع و قمع گروه‌های اجتماعی را با تکیه بر اصل سیاست استعماری (اختلاف‌بینداز و حکومت کن) گام به گام به منصه‌ی اجرا بگذارد.

بدین ترتیب، عبدالرحمان از روزهای آغازین حکومت خویش در صدد زمینه‌سازی حمله به هزارستان بود اما از آن‌جا که یک نظامی کارگشته به حساب می‌رفت، احتیاط می‌کرد. زیرا از دشواری‌ها و خطرات این اقدام آگاهی داشت. از این‌رو، برای تطبیق استراتژی حمله سراسری به هزاره‌ها علاوه بر کسب اطلاع دقیق از میزان جمعیت، وضعیت جغرافیایی، نیروهای مسلح مخالف حکومت، باید از شورش‌ها و موانع احتمالی اطراف هزارستان اطمینان حاصل می‌کرد. به همین جهت، وقتی که با غایله‌ی شورش سردار اسحاق خان پسر عموی خود مواجه شد، از یک‌سو هواداران او را به شکل بی‌رحمانه‌ی سرکوب کرد، تا هیچ کس دیگر علیه حکومت او سر بلند نکند اما از سوی دیگر، با استفاده از این موقعیت، با یک تیر سه نشان زد:

۱. هزاره‌های شیخ‌علی را به بهانه‌ی این‌که آنان متعرض کاروان‌های کابل-بامیان می‌شوند، به‌وسیله‌ی نیروهای دولتی و سربازان میران هزاره‌ی وابسته به خود سرکوب کرد؛ در حالی که شیخ‌علی در شمال شرق و شرق بامیان موقعیت داشت/دارد و در آن هنگام هیچ کاروانی از آن‌جا عبور نمی‌کرد اما حدس و نیت اصلی عبدالرحمان در مورد هزاره‌های شیخ‌علی این بود که ممکن است نیروهای او در جریان لشکرکشی به شمال و هزارستان از ناحیه‌ی آن‌ها مورد حمله قرار بگیرد، «لذا علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد».

۲. طرح عبدالرحمان و مشاوران انگلیسی وی این بود که برای تشدید حساسیت اقوام سنی مذهب علیه هزاره‌ها باید ابتدا مخالفان مناطق اطراف هزارستان را توسط نیروهای هزاره سرکوب نماید و پس از نرفت پراکنی گسترده علیه هزاره‌ها از نیروهای مربوط به گروه‌های سرکوب‌شده برای فتح هزارستان استفاده کند. بنابراین، عبدالرحمان برای سرکوب هواداران سردار اسحاق خان از نیروهای متحدین هزاره‌ی خود استفاده کرد و از رهگذر همراهی موقتی با خواست‌های کوتاه‌فکرانه‌ی میران هزاره نخستین گام‌ها را در راستای تشدید اختلافات قومی و نرفت پراکنی گسترده علیه هزاره‌ها و تسخیر هزارستان برداشت و بزرگان هزاره بدون تأمل در این دام از قبل تعبیه‌شده گرفتار آمدند. بدین ترتیب، زمانی که فرمان حمله به هزارستان صادر شد، کسانی که از نیروهای هزاره‌تبار متحد عبدالرحمان ستم دیده بودند، برای جنگ با هزاره‌ها داوطلب شدند.

۳. ایجاد نفاق میان میران هزاره؛ همکاری برخی میران هزاره با عبدالرحمان در جریان قتل عام مردم شیخ‌علی باعث گسترش بی‌اعتمادی عمومی میان هزاره‌ها شد و در نتیجه زمینه را برای تسخیر ارزگان و اجرستان و مالستان با همکاری نیروهای پیش‌مرگ میران هزاره و در نهایت قتل عام ۶۲٪ هزاره‌ها و تصرف زمین‌های زراعتی، مراکز و بردگی و آوارگی آن‌ها مهیا ساخت.

۴. عبدالرحمان هم‌زمان با سرکوب اسحاق خان و هزاره‌های شیخ‌علی جاسوسانی را به نام‌های سید نجف، سید باباشاه، سید عبدالوهاب، سید نبی و محمدخان قزلباش برای تحقیق در مورد وضعیت هزاره‌ها مأمور کرد و آنان در زمانی که عبدالرحمان هنوز در شمال کشور بود، معلومات حاصله را به سمع او رسانیدند تا زمینه‌ی حمله به هزارستان کاملاً مهیا شود.

فصل دوم کتاب به موقعیت و مساحت و میزان جمعیت هزارستان (پیش از هجوم عبدالرحمان) و چگونگی سیاست و برخورد عبدالرحمان با هزاره‌ها قبل از تصرف و بعد از تصرف هزارستان می‌پردازد. مساحت هزارستان قبل از سرکوب از شرق به کابلستان، از غرب به سیستان، از جنوب به دریای سند و از شمال به بلخستان و خراسان و به درازای بیست منزل و عرض پانزده منزل می‌باشد (استناد مؤلف به مختصر المنقول ارزگانی).

برابر روایت مؤلف از کتاب‌های مختصر المنقول یاد شده و نژادنامه‌ی افغان کاتب، نفوس تمام هزاره‌های شیعه‌ی ساکن هزارستان (هم‌زمان با حمله عبدالرحمان) پنج‌صد هزار خانوار و نفوس تمام هزاره‌های ساکن در افغانستان شش‌صد و پنجاه هزار خانوار برابر با دو میلیون و دویست و پنجاه هزار نفر جمعیت برآورد شده است.

عبدالرحمان پیش از حمله به هزارستان در نامه‌ای مردم هزاره را مسلمان و پیرو قرآن و امت پیغمبر آخرازمان می‌خواند و ادعا می‌کند که بین افغان (پشتون) و هزاره فرق قابل نیست و حتی هزاره‌ها را قوم، لوس، دوست و رعیت می‌خواند. اما پس از فرمان حمله و مواجهه با مقاومت مردم، لحنش تغییر می‌کند و عدم اطاعت

به شدت مجازات کنید و در قتل و تاراج دارایی یاغیان کوچک‌ترین رحم و مضايقه‌ای روا ندارید.

بدین‌سان، هزارستان به تصرف عبدالرحمان درآمد و غلام‌حیدر خان سپهسالار که یکی از افراد متعهد به اصول اخلاقی به شمار می‌رفت! با ۱۱۰۰ نفر کنیز و برده هزارستان را به مقصد ترکستان ترک کرد. طبق برآورد نویسنده، با ختم جنگ بیش از دویست هزار نفر مردم هزاره توسط لشکر حکومتی به بردگی (کنیزی و غلامی) کشیده شدند.

نویسنده در پایان این تردید را مطرح می‌کند که عبدالرحمان در نسل‌کشی و تصفیه‌ی قومی هزاره‌ها تنها نبوده بلکه از سوی دولت انگلیس مورد حمایت همه‌جانبه‌ی مالی، تسلیحاتی و مشورتی قرار می‌گرفته است. وی در این زمینه اسنادی ارائه نمی‌کند اما اهدای لقب دلاور اعظم، طبقه‌ی اعلا‌ی ستاره‌ی هند از سوی ملکه‌ی انگلیس را تشویق و تقدیر عبدالرحمان -بابت نابودی هزاره‌ها- از سوی دولت انگلیس می‌داند، اما دلیل واضحی برای آن نمی‌یابد. به همین جهت، آرزوی می‌کند که کاش در میان مورخین و حقوق‌دانان کسی پیدا شود که با بررسی اسناد آرشیف دولت انگلیس اسناد و شواهد کافی در این مورد فراهم کند تا مشخص شود که چرا انگلیسی‌ها نه تنها در قبال کشتار وسیع هزاره‌ها (۶۲٪) توسط عبدالرحمان سکوت اختیار کرد بلکه او را مورد حمایت وسیع و بی‌دریغ مالی، نظامی و سیاسی نیز قرار داد؟

فصل چهارم به مواردی چون سرنوشت هزاره‌ها بعد از شکست، خشونت علیه زنان و کودکان و قیام میران هزاره برای جبران اشتباهات پس از شکست هزاره‌های جنوب اختصاص یافته است. به روایت تاریخ، پس از آن که قیام هزاره‌ها در خزان توسط سپاه مهاجم در هم کوبیده شد، عبدالرحمان علاوه بر کشتار، آواره کردن و به اسارت کشیدن مردم، مولوی‌های سنی را برای ترویج اجباری مذهب حنفی در میان بازماندگان سرکوب -که برای زنده ماندن از میان سرگین اسپان دانه‌های گندم و جو و جواری را کبوترآسی می‌چیدند- فرستاد و از کشت کردن زمین‌های زراعتی مردم جلوگیری به عمل آورد!

با این وصف، زنان و کودکان که اکثریت قریب به اتفاق زنده‌مانده‌ها را تشکیل می‌دادند، بیشترین خشونت را از ناحیه‌ی رفتار وحشیانه‌ی سربازان عبدالرحمان متحمل شدند. زیرا پس از این‌که تسلیم‌شدگان را خلع سلاح کردند، تمام اموال و دارایی و مواد غذایی‌شان به غارت رفت؛ خانه‌های‌شان خراب و درختان‌شان قطع شد. علاوه بر این، خروارها روغن و کاه و آذوقه‌ی حیوانات از سوی لشکر ایلجاری بالای‌شان حواله می‌شد تا مردم از سر ناچاری دختران خود را به سپاهیان مهاجم بفروشند.

بدین‌سان، زندگی هزاره‌های سرکوب‌شده به‌طور بی‌سابقه‌ای رقت‌انگیز شد؛ چنان‌که دل کاتب خون‌سرد و دوراندیش را حین نگارش تاریخ چنین به درد آورده است: «مردم فوجی در حین اسلحه جمع کردن و علوفه خواستن، بنیاد ظلم را چنان عرض‌ریض نهادند که از دود و آه مظلومان فلک دیگر از افلاک نه‌گانه مجسم شد، چنان‌چه بسیار کسان کشته شده، بسیار زنان و دختران و مردان پرده‌ی ناموس‌شان دریده گشت و آن قدر بیداد بدان قوم روی داد که قلم از شرح آن عاجز است... خصوصاً فرهاد خان کرنیل... مشارالیه هرچه خواست کرد و هرچه ظلم که از اول خلقت آدم تا آن دم به وجود نیامده، به فعل و وجود آورد.»

بدین ترتیب، علاوه بر ستم‌هایی که از ناحیه‌ی سپاهیان پیروز علیه مردم می‌رفت، اختلاف درونی هزاره‌ها پس از شکست بیشتر شده بود. نیروهای اشغالگر با استفاده از این فرصت آنان را وادار به شکایت علیه همدیگر می‌کردند و از این طریق ده‌ها هزار نفر دستگیر و همراه با افراد سرشناس مانند زوارها، کربلایی‌ها، سادات، میرها، میرزاده‌ها، ملاها و خلاصه تمام کسانی که سرشان به تن‌شان می‌ارزید و از سوی عبدالرحمان فرمان مرگ‌شان داده شده بود به کابل فرستاده شدند و بسیاری از آن‌ها در مسیر راه‌ها و زندان‌ها از بین رفتند و زنده‌مانده‌های‌شان در بازارهای برده‌فروشی فروخته شدند! عبدالرحمان برای این‌که مردم را بیشتر تحقیر کند، تجاوز به ناموس هزاره‌ها و به کنیزی گرفتن آنان را مجاز دانسته و ازدواج با آن‌ها

هزاره‌ها از حکومت خویش و مقاومت آنان را مایه‌ی شرمساری و نشانه‌ی بی‌عزتی و کم‌زوری مردم افغان (پشتون) و پادشاه افغان (پشتون) در نزد همسایه‌ها و داوری آیندگان تلقی می‌کند.

بدین ترتیب، پس از این‌که عبدالرحمان با بهره‌گیری از اختلافات ذات‌البینی میرها، مردم هزاره را به تسلیم وامی‌دارد، بعد از آن حتی هزاره‌های بخت‌برگشته و پراکنده را که به دست خودشان آهنگ نیستی‌شان را نواخته بود، انسان و مسلمان نمی‌شمارد و موافق و مخالف حکومت خود را بی‌رحمانه از دم تیغ می‌گذراند و اهل و عیال آن‌ها را به بردگی می‌کشاند؛ چنان‌که دو نفر از پسران شیرعلی خان جاغوری (از هواداران پروپا قرص خود) را نیز به وضع فجیعی به قتل می‌رساند! در فصل سوم، قیام سراسری هزاره‌ها پس از تسلیم شدن، صدور حکم تکفیر علیه هزاره‌ها (توسط مولوی‌های درباری) و اعلان جهاد سراسری علیه آن‌ها (توسط عبدالرحمان)، قتل عام گسترده‌ی شکست‌خوردگان و خرید و فروش گسترده‌ی اسیران هزاره در بازارهای برده‌فروشی افغانستان آن روزگار بررسی شده است.

به باور نویسنده‌ی کتاب، علی‌رغم ادعای تاریخ‌نگاران متعصب درباری و تاریخ‌نگارانی که از تاریخ رسمی تأثیر پذیرفته‌اند، عبدالرحمان برای نابودی هزاره‌ها تصمیم قطعی و عمدی داشت. زیرا پس از تسلیم شدن هزاره‌ها، افسران سپاه او با ظلم و اجحاف بی‌سابقه و تعدی و تجاوز به ناموس مردم آن‌ها را تحریک کردند تا جایی که جز قیام و ایستادگی در برابر برخورد‌های ظالمانه‌ی لشکر ایلجاری چاره‌ی دیگری نگذاشتند؛ درحالی‌که عبدالرحمان می‌توانست به جای سرکوب تسلیم‌شدگان، تلاش‌هایی را در راستای آشتی ملی به انجام رساند اما به گواهی تاریخ هرگز چنین اقدامی انجام نداد. زیرا همین که هزاره‌ها را کاملاً خلع سلاح کرد، نه تنها دست سربازان خود را در کشتار و تصرف دارایی و تعدی به ناموس مردم باز گذاشت بلکه آن‌ها را تشویق نمود.

در نتیجه وقتی که کار به استخوان مردم رسید، تعدادی از میرهای متحد عبدالرحمان نیز به جمع قیام‌کنندگان پیوستند. پس از آن عبدالرحمان به کمک تکفیرنامه‌ی که برای برانگیختن احساسات مذهبی اهل‌سنت علیه هزاره‌ها فراهم کرده بود، لشکر داوطلب متشکل از متعصبین قومی و مذهبی و سارقان و اشرار را به گرفتن غنایم و اسرای هزاره تطمیع و تحریک کرد. به گزارش کاتب: «... تا که حضرت والا به فتوای علمای ملت و فضلاء پایه‌ی سریر سلطنت، اشتها کفر طوایف مذکوریه هزاره را صادر فرمود، از تمامت افغانستان و ترکستان لشکر گسیل داشته، از بن برداشتن بنیاد هزاره را همت گماشت.» (صفحه‌ی ۱۰۵)

بنابراین، پس از داوطلب شدن لشکر یک‌صد هزار نفری، امیر فرمان صادر کرد که مرد و زن و دختر و پسر و تمام مال و دارایی هزاره‌های کافر را تصرف کنید و پنج یک غنایم حاصله را به دولت بپردازید.

با وجودی که افسران عبدالرحمان به حد کافی با مردم تسلیم‌شده ظالمانه و غیرانسانی رفتار می‌کردند اما عبدالرحمان از شدت عمل آن‌ها راضی نبود و آن‌ها را به درنده‌خویی بیشتر تحریک می‌کرد؛ چنان‌که در نامه‌ای به غلام‌حیدر خان چرخ‌ی نوشت:

«در قتل و تاراج مردم هزاره اهمال و تعطیل را جایز نشمرده، فریب این‌قوم را که دشمن خدا و رسول-اند نخورده و هر که ... سر بر خط فرمان داشته باشند، از اسلحه‌کاردی برای ذبح حیوانات نزد ایشان نگذاشته، قلاع ایشان را یک‌سره خراب نماید و یاغیان را یک‌سر قتل و غارت نماید.» (همان، صفحه‌ی ۱۰۸)

بعد از سرکوب شدید هزاره‌ها و پایان جنگ (سال ۱۲۷۱ خورشیدی) عبدالرحمان افرادی را برای پیمایش و تهیه‌ی نقشه‌ی طبیعی هزارستان به منظور تصرف زمین هزاره‌ها فرستاد و متعاقب آن به سپهسالاراش فرمان داد که بارها حکم داده‌ام که زمستان نزدیک است و مردم هزاره‌ی مکار و کافر بسیار حيله‌گر و مکارند، باید کاری کنید که نامی از آن‌ها در افغانستان باقی نماند و کسانی که تسلیم شده‌اند، خلع سلاح کرده و

را برای سپاهیان خود ممنوع اعلام کرده بود. از این‌رو، فساد اخلاقی نظامیان به اوج رسیده و زنان و دختران و حتی پسران تسلیم‌شدگان را مورد تعرض و تجاوز قرار می‌دادند. مردم از بیم سربازان فاسد و ظالم به کوه‌ها پناهنده می‌شدند، چنان‌که در یک مورد ۴۸ دختر از مردم ارزگان –که سردسته‌ی آن‌ها شیرین نام داشت– از بیم تجاوز مهاجمین به کوه‌ها پناه بسته بودند اما زمانی که توسط سربازان محاصره شدند، خودشان را چونان پرندگان سبک‌بال از بالای کوه به پایین دره پرتاب کردند.

بدین‌سان، بر خوردهای سبعانه‌ای از این دست حتی احساسات و غرور هزاره‌های متحد عبدالرحمان را به غلیان آورد و آنان با دست خالی علیه سپاه تا به دندان مسلح مهاجم قیام کردند اما با وجود رشادت و دلآوری‌هایی که از خود به نمایش گذاشتند، به زودی شکست خوردند و جنگ در تابستان ۱۳۷۲ به نفع مهاجمین تمام شد و بازماندگان این بار در دام بلای مهاجرین هندی، مالیات‌های سنگین حکومت و ظلم و ستم کوچی‌های مهاجم گرفتار آمدند.

فصل پنجم؛ با توجه به اینکه دشمن جنگ را به خانه‌های هزاره‌ها کشیده بود، تلفات انسانی آنها نسبت به دشمن خیلی زیاد بود و هزاره‌ها پس از شکست و قتل‌عام و تحمل ستم‌های بی‌شمار چنان روحیه‌ی خود را باخته بودند که قدرت هیچ‌گونه تصمیم‌گیری و انتخاب در آن‌ها دیده نمی‌شد و مانند افسون‌شده‌ها هر آنچه را که مهاجمان از آنان می‌خواستند، برآورده می‌کردند.

از این‌رو، مطابق طرح فاشیستی عبدالرحمان باید زمین‌های هزاره‌ها برای مهاجرین هندی توزیع می‌شد و خود آن‌ها به بردگی لشکر مهاجم درمیآمدند یا در بازارهای برده‌فروشی افغانستان معامله می‌شدند یا روی زمین خودشان به‌عنوان دهقان مهاجران تازه‌وارد هندی کار می‌کردند (بدون اینکه اختیار داریی و زن و فرزند خود را داشته باشند). در غیر آن، چاره‌ای جز فرار از افغانستان نداشتند. به همین جهت، بسیاری از هزاره‌ها به کشورهای همسایه آواره شدند. به روایت سراج‌التواریخ فقط حدود ۱۰٪ از فراری‌ها توانستند در مرزها رد شوند اما حدود ۹۰٪ فراری‌ها در مسیر راه توسط حیوانات وحشی، حرمیان، نظامیان حکومت و متعصبین مذهبی قتل‌عام شدند. از سوی دیگر حکومت به دو دلیل از فرار هزاره‌ها به بیرون از افغانستان جلوگیری می‌کرد:

۱. هراس از سرایت اخبار قتل‌عام هزاره‌ها به بیرون از افغانستان؛

۲. تکمیل طرح نابودی تمام هزاره‌ها.

بدین‌سان، عبدالرحمان برای نابودی کامل هزاره‌ها در سال ۱۳۱۲ زمین‌ها و چراگاه‌های آنها را به مهاجرین و کوچی‌های هندی پشتون‌تبار واگذار کرد و کوچی‌های مسلح در سایه‌ی مصونیت از تعقیب جرمی و عدم پرداخت مالیات علاوه بر تصرف چراگاه‌ها، پامال زراعت مردم و فروش اجباری کالاهای تجارتی بنجل‌شان بالای مردم سرکوب‌شده، بسیاری از هزاره‌های بی‌گناه را به قتل می‌رسانیدند اما مأمورین حکومتی نه تنها به عرایض هزاره‌های ستم‌رسیده و خانواده‌های کشته‌شدگان کوچکترین توجهی نشان نمی‌دادند بلکه خودشان کاسه‌ی داغ‌تر از آش بودند. به طور نمونه، سربازانی که بر اثر بیماری، حوادث طبیعی و حمله‌ی حیوانات وحشی در هزارستان از بین می‌رفتند، حکومت خون‌بهای آنها را از هزاره‌ها می‌گرفت و تعدادی را هم به جرم مرگ آن‌ها اعدام و زندانی می‌کرد! چیزی که در این هنگامه‌ی نسل‌کشی گسترده و قتل‌عام مهیب و بی‌سابقه تعجب مؤلف کتاب را بر انگیزخته است، بی‌توجهی دولت قاجاری ایران در قبال نسل‌کشی گسترده‌ی هزاره‌ها و حمایت ضمنی سیدجمال الدین از عبدالرحمان است که خطاب به ناصرالدین می‌نویسد که در تأمین وحدت سراسری به امیر عبدالرحمان تاسی بجویید.

با این وصف، به باور نگارنده‌ی کتاب، کوچی‌گری یک پدیده‌ی سیاسی-قومی است. زیرا کوچی‌های دوتابعیته که تذکره‌ی نخست آن‌ها پاکستانی و تذکره‌ی دوم آنها افغانستانی است، ثروتمندترین گروه اجتماعی افغانستان هستند. با توجه به این نکته که کوچی‌ها هیچگاه به حکومت‌ها مالیات نپرداخته/نمی‌پردازند. از این رو، نه تنها نقشی در تأمین منافع اقتصادی و ملی افغانستان ندارند بلکه همیشه سربار مردم و حکومت‌ها بوده /هستند. گرچه طراح نسل‌کشی هزاره‌ها و معضل کوچی‌گری عبدالرحمان جابر بود اما این طرح ضدبشری در دوره‌های حکومت آل‌یحیا از طریق وضع مالیات‌های سنگین و کم‌رشکن و حمایت بی‌دریغ از کوچی‌ها با شدت بیشتر علیه هزاره‌ها تطبیق شد و در دوره‌ی طالبان به اوج خود رسید.

نویسنده، منشأ فساد اداری گسترده‌ی دوران حکومت کرزی را به سیستم اقتصادی و سیاسی غارت‌گرانه‌ی عبدالرحمان و حکومت‌های پس از آن حواله می‌دهد. زیرا ساختار قدرت در افغانستان بر پایه‌ی فساد اداری طرح شده و حکومت‌های قومی در طول تاریخ همان‌گونه که قبیله‌ی خودشان را از پرداخت مالیات معاف کرده و دست آنها را در ظلم و اجحاف و زورگیری و غارت‌داریی سایر اقوام و قبایل باز می‌گذاشتند، مصارف حکومتی را نیز از دست‌رنج و خون دل رعایای غیرقومی خود حاصل می‌کردند.

در فصل ششم، نویسنده به چگونگی بازگشت دوباره‌ی هزاره‌ها به صحنه‌ی رقابت‌های اجتماعی و قومی افغانستان پرداخته و تحلیل خود را بر دلایل ذیل استوار نموده است:

۱. به‌هم خوردن معادله‌ی قدرت قومی؛ از یکسو عبدالرحمان تسلط پشتون‌ها را بر سایر اقوام ساکن در افغانستان مسجل ساخته بود و از طرف دیگر، بیم آن می‌رفت که افرادی از میان قبایل پشتون حکومت عبدالرحمان و اخلاف او را با مخاطره مواجه سازند.

۲. تولید روغن زرد و تأمین مصارف اردو؛ مهاجران کوچی هندی استقرار یافته بر سرزمین اجدادی هزاره‌ها نه به زمین‌داری اهمیت می‌دادند، نه به حکومت مالیات می‌پرداختند و نه رعایای مطیع و سر به‌راه بودند بلکه روزگارشان به خلق تنش میان خود و غارت مدام هزاره‌ها و سایر اقوام

افغانستان می‌گذشت. به همین جهت، حکومت قومی زیر فشار این همه سربار از لحاظ اقتصادی و تأمین مایحتاج ارتش در مضیقه قرار گرفته بود.

۳. افزایش شمار هزاره‌های آواره در ارتش بریتانیا؛ شایعات فراوانی از قدرت‌گیری هزاره‌ها در ارتش انگلیس بر زبان‌ها می‌گشت. با وجودی که این شایعات ساخته و پرداخته‌ی کسانی بود که بیشتر از عبدالرحمان آرزوی نابودی کامل هزاره‌ها را داشتند اما این مسئله مایه‌ی نگرانی دایمی عبدالرحمان را فراهم ساخته بود.

بدین‌سان، عوامل یادشده سبب شد تا عبدالرحمان با تکیه بر دیدگاه مادی‌گرایانه‌اش، تعدادی از جنرال‌هایی را که پس از سرکوب و چپاول هزاره‌ها ثروتمند شده و دیگر برای او مصرف نظامی نداشتند، به جرم بدرفتاری با هزاره‌ها محاکمه کرد و در چراگاه‌ها میان کوچی‌ها و هزاره‌ها حدودی معین کرد. به قصد دلجویی از هزاره‌ها، تعدادی از دختران آزاد و اسیر میرهای مشهور را برای خود و پسرانش به همسری پذیرفت. تا اینکه در دوره‌ی امیر حبیب‌الله خان به تعدادی از هزاره‌ها اجازه‌ی عودت به افغانستان داده شد که به موجب آن حدود ۵۰۰۰ هزار خانواده از ایران برگشتند و تعدادی از آنها در مناطق شمالی و اطراف هرات جابه‌جا شدند و تعدادی هم در مناطق جنوبی سکنا داده شدند اما به مرور زمان در برابر ستم‌های مهاجرین و کوچی‌های خودسر هندی تحلیل رفته و نابود شدند اما هزاره‌های شمال بر اثر همکاری با حکومت وضعیت بهتری داشتند.

تا اینکه فرمان لغو بردگی در دوران دولت مستعجل امیر امان‌الله خان اعلام شد و هزاره‌ها به حمایت از دولت امانی برخاستند اما بعدها هزاره‌ها به دلیل حمایت از حکومت امیر امان‌الله خان و اعدام نادرشاه توسط عبدالخالق، مورد غضب حاکمان آل یحیا به ویژه نادرخان و هاشم خان واقع شدند و تا زمان قیام ابراهیم‌خان گاوسوار و آغاز دهه‌ی دموکراسی از شر مظالم و مالیات‌های سنگین و ستم‌های بی‌شمار کوچی‌ها، بسیاری از آنها یا از گرسنگی نابود شدند و یا اینکه زادگاه‌شان را ترک و زمین‌های‌شان را به کوچی‌ها و میرهای طرفدار حکومت -در برابر باقی‌مانده‌ی قیمت پارچه‌های جیم و مالیات‌های گوناگون دولتی- واگذار نمودند.

هزاره‌هایی که از شر کوچی‌ها و فشار مالیات به شهرهای افغانستان گریخته بودند، برای ادامه‌ی بقا هویت خود را کتمان می‌کردند، تا اینکه در نسل‌های بعدی در درون سایر هویت‌های قومی افغانستان کاملاً تحلیل رفتند و ارتباط خویشاوندی، فرهنگی، مذهبی آن‌ها با سایر هزاره‌ها به کلی قطع شد.

بدین ترتیب، با نگاهی به حضور اجتماعی و سیاسی هزاره‌ها می‌توان دریافت که از مرگ عبدالرحمان تا پایان حکومت داودخان تغییر چندانی در میزان برخورداری اقتصادی، سهم‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی هزاره‌ها رونما نشد. به طور نمونه، در لویه‌جرگه‌ی سال ۱۳۰۳ خورشیدی از مجموع ۱۰۵۰ نفر شرکت‌کننده بین ۵۳ - ۶۰ نفر (۸٪) هزاره بودند. از مجموع ۱۱۱ کرسی در دور اول مجلس شورای ملی سال ۱۳۰۹ از کل هزارستان هفت نماینده (۳/۶٪) حضور داشتند. در آخرین دوره‌ی مجلس شورای ملی (در دهه‌ی دموکراسی) از مجموع ۲۱۶ نماینده‌ی مجلس سیزدهم فقط ۲۰ نفر نماینده (۲/۹٪) از هزارستان بودند.

حتی در لویه‌جرگه‌ی سال ۱۳۸۱ از مجموع ۱۶۵۰ نفر نماینده، تعداد نمایندگان هزاره بین ۲۱۵ - ۲۲۰ نفر (۱۳ فیصد) بودند. خلاصه اینکه نخستین مکتب دولتی در سال ۱۳۲۵ در ولسوالی پنجاب ولایت بامیان تأسیس شد و همین مکتب در سال ۱۳۴۹ به لیسه ارتقا یافت که مجموع شاگردان آن ۴۶۰ نفر بود. به دلیل تبعیض و تعصب شدیدی که از سوی حکومت‌های پس از عبدالرحمان در بخش‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بر هزاره‌ها اعمال می‌شد، تعداد مشاهیر هزاره تا دوران داودخان به کمتر از چهل نفر می‌رسید.

فصل هفتم؛ این بخش کتاب به معرفی شخصیت، نقش و کارکردهای رهایی‌بخش پنج نفر از احیاگران هویت سیاسی و اجتماعی هزاره‌ها پس از نسل‌کشی ۶۲٪ عبدالرحمان اختصاص یافته است.

۱. از دیدگاه نویسنده، ملا فیض‌محمد کاتب هزاره نخستین احیاگر هویت هزاره‌ها است که هوشمندانه و متعهدانه در انعکاس ستم‌گری‌های بی‌سابقه‌ی امیر عبدالرحمان علیه هزاره‌ها قلم می‌زند و صبورانه و دوراندیشانه نخستین گام‌ها را در راستای احیای هویت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی هزاره‌ها برمی‌دارد. زیرا کاتب با استفاده از اسناد دربار و نوشتن تاریخ معاصر افغانستان، رنج کشتار، بردگی و آوارگی ستمدیدگان سرزمینش را با دقت و وسواس عجیب و شرح همه‌جانبه‌ی جزئیات به تصویر کشید و جنایت‌های ضدبشری عبدالرحمان و عمال او را نیز موبه‌مو برای نسل‌های آینده و وجدان‌های منصف افشا کرد.

کاتب در لویه‌جرگه‌ی پغمان به نمایندگی از مردم هزاره و شیعیان افغانستان از امیر درخواست نمود که مذهب جعفری را در قانون اساسی بگنجاند و در تألیف و تدوین کتاب‌های درسی مکاتب جدید و نظام‌نامه‌های دولتی سهم عمده و اساسی داشت، و با تکیه بر وسعت معلومات خویش در مورد فقه حنفی و جعفری، تعدادی از کتاب‌های مربوط به احکام شرعی را با همکاری علمای برجسته‌ی اهل سنت به نگارش درآورد. با وجود این‌همه کار فرهنگی طاقت‌سوز تا آخرین فرصت‌های زندگی، به نقد حکومت امیر امان‌الله خان پرداخته و ماهیت ارتجاع سکوی و پیامدهای آن را صریح و بی‌باکانه تحلیل کرد.

۲. عبدالخالق هزاره: به باور مؤلف، عبدالخالق در اوج اختناق و استبداد، محمد نادرشاه را کشت. این اقدام از آن جهت مهم بود که پس از نسل‌کشی ۶۲٪ هزاره‌ها عبدالرحمان به اخلاف خود اطمینان داده بود که من مردی در افغانستان باقی نگذاشته‌ام تا حکومت شما را تهدید کند اما عبدالخالق با اعدام انقلابی حاکم مغرور عصر خود (پس از تشکیل حکومت حبیب‌الله کلکانی) این محاسبه و پیش‌بینی را شجاعانه به سرخه گرفت و برای حکومت ستمگر و مردم ستم‌دیده‌ی افغانستان نشان داد که هزاره‌ها پس از تجربه‌ی آن‌همه ستم‌های هولناک و رفتارهای ضدبشری قشون تباهی هنوز زنده‌اند و می‌توانند برای ستمگران خطرآفرینی کنند.

۳. ابراهیم خان گاوسوار: فشارهای ناشی از عکس‌العمل حکومت در برابر اقدام انقلابی عبدالخالق و فشارهای فرآینده‌ی کوچی‌ها جامعه‌ی هزاره را به ورطه‌ی نابودی کشانیده بود که در سال ۱۳۲۳ ابراهیم خان دست تعدی و تجاوز حکومت کلان دایزنگی و کوچی‌های مسلح را از ولسوالی‌های شهرستان و دایکندی کوتاه کرد تا مردم را از شر ستم‌های سیستماتیک و بی‌پایان نجات بخشد. در این اوضاع و احوال، حکومت، با

توسل به شیوه‌های تهدید و تطمیع تلاش‌های زیادی را سامان داد تا ابراهیم خان و سپاه خودجوش قیام را متوقف کند اما این تلاش‌ها نتیجه‌ای نداد تا اینکه با استفاده از شیوه‌ی سنتی ریش‌سفیدی و میانجی‌گری ابراهیم خان را به کمک و همکاری بزرگان مردم هزاره به پای میز مذاکره کشانید. ابراهیم خان در جریان مذاکره، اطاعت از حکومت و دست کشیدن از ادامه‌ی جنگ را به پذیرش مطالبات ذیل از سوی نمایندگان حکومت مشروط نمود:

۱. حواله‌ی روغن شرکت (کنه‌پاوی) لغو شود.

۲. ظلم و ستمی که مأموران حکومتی و کوچی‌ها بر مردم هزاره روا می‌دارند، باید مورد پیگرد قضایی و بازخواست عادلانه قرار گیرد.

۳. تمام نیروهایی که در جریان قیام همراهی ام کرده‌اند، مورد عفو قرار گیرند.

بدین ترتیب، هیئت حکومت مطالبات ابراهیم خان را موقتاً قبول کرده و او را متقاعد کردند که همراه آنان به کابل بیاید. هرچند پرونده‌ی قیام ابراهیم خان با پذیرش این پیشنهاد و عزیمت به کابل بسته شد؛ زیرا او با استقرار در پایتخت خطری برای حکومت حساب نمی‌شد. واقعیت اما این است که اگر این قیام متهورانه اتفاق نمی‌افتاد، هزاره‌ها در برابر آن همه ظلم و بیباد تاب نیاورده و به مرور زمان نابود می‌شدند و تمام زمین‌های کم‌حاصل و چراگاه‌ها و مرغ‌زارهای سبزشان به تصرف کوچی‌ها درمی‌آمد. زیرا بعد از این قیام و اقدام متهورانه، حکومت این واقعیت را درک کرد که چاره‌ای جز توسل به مدارا و کاستن از شدت عمل ندارد. از این‌رو، حواله‌ی روغن شرکت متوقف شد و بر خورد مأمورین حکومتی تا حدودی با مردم بهتر شد.

۴. سید اسماعیل بلخی: کنش‌های اصلاح‌گرانه و انقلابی بلخی بعد از ختم قیام گاوسوار از آن جهت برای هزاره‌ها اهمیت حیاتی داشت که بلخی برخلاف گاوسوار با روحیات شهری بزرگ شده و در حوزه‌ی دینی درس خوانده بود و از طریق ارتباط با جنبش‌های روشنفکری و مبارزین اسلامی که مخالف حکومت‌های محمدرضا شاه پهلوی و ظاهرشاه بودند، قدرت و تأثیرگذاری تبلیغات از طریق منابر، رسانه‌ها و مطبوعات (بر ذهنیت عموم مردم) را به خوبی می‌دانست و پس از بازگشت به افغانستان و ملاقات با افرادی مثل ابراهیم خان گاوسوار و سایر مبارزین ضد اختناق و استبداد به این واقعیت تلخ پی برده بود که مبارزه علیه حکومت‌های استبدادی مبتنی بر عصبیت قبیله‌ی اگر ملی و فراگیر نباشد، هرگز نتیجه‌بخش نیست. به همین دلیل، از طریق مسافرت‌هایی به قندهار، بلخ و هرات، ملاقات با علمای هزاره و شیعه و سخنرانی‌های گرم و پرشور در میان مردم ضمن جذب هواداران زیاد، با مشکلات عدیده‌ی مردم از نزدیک آشنایی حاصل کرد. بعد از آن در سال ۱۳۲۲ به کمک همفکرانش -که از میان اقوام مختلف افغانستان بودند- حزب ارشاد را تأسیس نموده و چند سال بعد (۱۳۲۹) قبل از اینکه طرح براندازی حکومت را از طریق ترور ظاهرشاه توسط ابراهیم خان گاوسوار عملی سازد، جزئیات طرح بلخی به دلیل اینکه از نقش عنصر قومیت در شکل‌گیری قدرت چنانکه باید آگاهی نداشت یا غفلت کرد، توسط یکی از اعضای حزب ارشاد به نام گل‌جان وردک افشا شد.

ه. عبدالعلی مزاری: به باور مؤلف، مزاری اگر یا به صحنه‌ی مبارزه نمی‌گذاشت، تلاش‌های فرهنگی کاتب، جان‌فشانی و عصبان خالق، مبارزات ابراهیم خان گاوسوار و اقدام و افکار انقلابی سید اسماعیل بلخی هرگز به بار و باور نمی‌نشست. زیرا مزاری ضمن اینکه از لحاظ روش و منش شخصیتی، سنتزی از تمام ویژگی‌های چهار احیاگر قبل‌الذکر (خردمندی، صبوری و فرهنگ‌دوستی کاتب، شهامت عبدالخالق، سرسختی گاوسوار و بلندپروازی و ملی‌اندیشی بلخی) بود؛ علاوه بر این، از تمام توان فکری، مالی و حیاتی خود مایه گذاشت تا در قالب ادبیات و کنش انسانی و ملی‌گرایانه‌ی مبتنی بر عدالت اجتماعی از حقوق مردم دفاع کند. اما تفاوت عمده‌ی مزاری با احیاگران یادشده این بود که وی مبارزات خود را هم‌زمان از هفت جبهه‌ی آتی آغاز کرد:

الف. ترویج آگاهی عمومی از طریق فعالیت‌های فرهنگی؛

ب. همبستگی سراسری شیعیان و هزاره‌ها در قالب سامان‌بخشی جریانی به‌نام حزب وحدت اسلامی؛

ج. احیای مرجعیت مذهبی شیعیان افغانستان؛

د. اتکا به اصل‌های انسانی برادری و برابری؛

ه. ترویج منافع علیای جمعی بر منافع شخصی؛

و. دفاع از اقوام محروم با تکیه بر اصل وحدت‌ملی؛

ز. تکیه بر مشارکت هزاره‌ها در ساختار قدرت از طریق سهم‌گیری تعیین‌کننده در تصمیم‌گیری‌های ملی.

بدین ترتیب، وی مطالبات خود را با صراحت لهنجه و صداقت رفتاری با انحصارگران و تبعیض‌پیشه‌گان در میان نهاد و تا آخرین لحظه‌ی حیات خود از این مطالبات برحق مردم نه تنها عقب‌نشینی نکرد بلکه تا پای جان استوار و مقاوم ایستاد. در فرجام کار، همین تلاش‌های ماندگار و بی‌سابقه‌ی مزاری

در تمام عرصه‌ها و به‌ویژه مقاومت غرب کابل باعث ارتقای خودباوری و اعتماد به نفس

نسل نوین هزاره در مواجهه با واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی شد. چنانکه برای

نخستین بار، در آغاز شکل‌گیری نظام دموکراتیک یک سیاستمدار هزاره

کاندید احراز پست ریاست‌جمهوری افغانستان شد و مذهب اهل

تشیع در قانون اساسی به رسمیت شناخته شد و هزاره‌ها

در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، ورزشی،

فرهنگی و غیره خوش درخشیدند و برای این

سرزمین افتخارات فراوانی کسب نمودند.

بخش عمده‌ای از تغییرات یادشده را

نمی‌توان بدون ارتباط با مبارزات

صادقانه‌ی مزاری در راستای

انسانی‌سازی سیاست به

درستی تحلیل و ارزیابی

نمود.



عبدالخالق در اوج اختناق و استبداد، محمد نادرشاه را

کشت. این اقدام از آن جهت مهم بود که پس از نسل کشی

۶۲فیصد هزاره‌ها عبدالرحمان به اخلاف خود اطمینان

داده بود که من مردی در افغانستان باقی نگذاشته‌ام تا

حکومت شما را تهدید کند اما عبدالخالق با اعدام انقلابی

حاکم مغرور عصر خود (پس از تشکیل حکومت حبیب‌الله

کلکانی) این محاسبه و پیش‌بینی را شجاعانه به سرخه گرفت

و برای حکومت ستمگر و مردم ستم‌دیده‌ی افغانستان نشان

داد که هزاره‌ها پس از تجربه‌ی آن‌همه ستم‌های هولناک و

رفتارهای ضدبشری قشون تباهی هنوز زنده‌اند و می‌توانند

برای ستمگران خطرآفرینی کنند.

ابعاد حقوقی و سیاسی نسل‌کشی هزاره‌ها در افغانستان

محمدرضا شفق

نسل‌کشی یکی از مباحث مهم و اساسی در حقوق بشر می‌باشد. در تاریخ کشورها جرایم نسل‌کشی و نسل‌زدایی به تکرار به‌وقوع پیوسته است. در وقایع گذشته جهان نزدیک به ۲۰ قضیه نسل‌کشی اتفاق افتاده که ثبت تاریخ گردیده است. افغانستان به‌عنوان بخشی از جامعه جهانی در گذشته‌ی تاریخی‌اش شاهد این قضیه است. دوره امیر عبدالرحمان خان را می‌توان یکی از دوره‌های سیاه تاریخ معاصر افغانستان یاد کرد. در این دوره یکی از هولناک‌ترین جنایات ضد بشری علیه یک قوم خاص به‌نام هزاره صورت گرفت و بیشتر از ۶۰ فی صد نفوس این ملیت به شکلی از اشکال نابود گردید. در واقع اولین اقدام برای نابودی یک قوم از همین جا آغاز گردید و اگر ما به نسل‌کشی تدریجی یک قوم باورمند باشیم، به صراحت گفته می‌توانیم که اساس روند ژنوساید علیه هزاره‌ها از همین‌جا (دوره عبدالرحمان خان) آغاز می‌گردد.

امروزه بیش از هر زمان دیگری ارتکاب جنایت علیه بشریت و جرایم نسل‌کشی پیچیده گردیده و جوانب مختلف را در برگرفته است. در شرایط کنونی علاوه بر اقوام مختلف، مذاهب و گروه‌های مختلف را نیز نشانه گرفته است. هزاره‌ها به‌عنوان یک قوم از زوایای مختلف مورد قتل و کشتار قرار گرفته و مجنی علیه جرایم نسل‌کشی محسوب می‌گردد.

نسل‌کشی هزاره‌ها ابعاد مختلف را احتوا می‌کند. جدا از اینکه نسل‌کشی هزاره‌ها در تاریخ سیاه این کشور ریشه دارد و به تعبیر دیگر دارای بعد تاریخی است، ابعاد دیگری ازجمله ابعاد حقوقی و سیاسی را نیز احتوا می‌کند. بررسی ابعاد حقوقی و سیاسی نسل‌کشی هزاره‌ها در این مقاله سخت است. چون دامنه این مبحث طولانی و پیچیده است ولی با آن‌هم تلاش صورت می‌گیرد تا از یک منظر کوتاه به این مسئله پرداخته شود. در اینجا به دنبال تعریف جرایم نسل‌کشی نیستیم بلکه تلاش می‌گردد، ابعاد حقوقی قضیه در اسناد بین‌المللی و ملی به بررسی گرفته شده و بیشتر تبیین گردد.

اینکه کدام عوامل موجب می‌گردد تا عده‌ای دست به جرایم نسل‌کشی بزنند؟ و یا اینکه عواملی که یک قوم، گروه مذهبی یا گروه‌های اجتماعی مورد جرایم نسل‌کشی قرار می‌گیرد، چیست؟ بحثی جداگانه است. در وضعیت کنونی ضرورت ایجاد می‌کند که روی سه مسئله بیشتر تمرکز صورت گیرد تا بتوانیم در عرصه داخلی و بین‌المللی دادخواهی و اقدامات عملی را روی دست گیریم:

نکته اول، تبیین و آگاهی از جریان تاریخی نسل‌کشی و سایر جرایمی که علیه هزاره‌ها در طول تاریخ این کشور صورت گرفته است. (این وقایع بیشتر تاریخ‌نگاری گردیده است و اسناد و مدارک معتبر تا حد ممکن در دست اهل فکر و عمل و آن عده افراد که دنبال چنین قضاییی بوده‌اند، قرار دارد).

نکته دوم، آگاهی و درک کامل حقوقی و قانونی از جرایم نسل‌کشی و چگونگی تسجیل آن در اسناد حقوقی ملی و بین‌المللی است. درک این مسئله موجب می‌گردد جرایمی که علیه قوم هزاره در طول تاریخ معاصر به صورت مستقیم و غیرمستقیم صورت گرفته است را تبیین و توضیح داده شود و از موقف عدالت‌خواهی هزاره‌ها دفاع صورت گیرد. به این معنی که درک ابعاد حقوقی، قضیه ما را در راستای تلاش برای تحقق عدالت اجتماعی، جلوگیری از تداوم نسل‌کشی و به پای محاکمه‌کشانندن آن عده از افرادی که به شکلی از اشکال در این مسئله دست داشته‌اند، کمک می‌کند.

نکته سوم، تمرکز روی بعد سیاسی مسئله است. شرایط سیاسی ایجاد می‌کند تا نخبه‌گان ما به این بعد از قضیه بیشتر توجه کنند و برای دادخواهی و دفاع از موضع‌شان، بیش از هر چیز به ریشه‌ها و علل داخلی، عوامل منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای جرایم نسل‌کشی علیه هزاره‌ها تمرکز کنند و بر همسویی و عدم همسویی با نظام حاکم نیز بیشتر دقت کرده و در لابی‌گری‌های سیاسی‌شان کوتاهی نکنند. وضعیت سیاسی کشور طوری است که هر نوع اقدام ناموجه و غیرمستولانه عواقب ناگواری برای ما خواهد داشت. از این‌رو، دقت و توجه لازم به این نکته هم مهم است.

ریشه حقوقی موضوع را می‌توان در اسناد حقوقی ملی و بین‌المللی و به‌خصوص کود جزای افغانستان جستجو کرد. بررسی ابعاد حقوقی این مسئله نشان می‌دهد که نسل‌کشی در واقع یک جنایت بین‌المللی و ضد حقوق بشری است. در کنوانسیون منع نسل‌کشی نیز به‌عنوان یک جنایت بین‌المللی پذیرفته شده است. چون نسل‌کشی، اساسی‌ترین حقوق بشری افراد یعنی حق حیات را نقض می‌کند. با توجه به اینکه نسل‌کشی جنایتی است که به هدف نابود کردن یک گروه قومی، مذهبی یا نژادی صورت می‌گیرد، در اسناد بین‌المللی نه تنها جنایت علیه حق حیات شناخته شده بلکه جنایت علیه دیگر حقوق بشری افراد نیز تعریف گردیده است. از همین رو، ممنوعیت آن به‌عنوان یک قاعده‌ی آمره از منظر حقوق بین‌الملل به منظور حمایت از تمامی حقوق انسان به‌ویژه حق حیات به صورت مستقیم مورد توجه جامعه جهانی قرار گرفته و در موازین بین‌المللی نسبت به آن تأکید گردیده است.

در حقوق جزای داخلی افغانستان، اولین بار نسل‌کشی در کود جزا، جرم‌انگاری شده است. مادهٔ ۳۳۳ کود جزا تحت عنوان ارتکاب جرم نسل‌کشی، چنین مقرر می‌دارد: «شخص زمانی مرتکب جرم نسل‌کشی می‌شود که یکی از اعمال ذیل را عمداً و به منظور نابود ساختن تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی انجام دهد:

۱- قتل اعضای گروه؛

۲- وارد کردن صدمه شدید جسمی یا روانی به اعضای گروه؛

۳- قرار دادن عمدی یک گروه در معرض وضعیت زندگی نامناسبی که منتهی به زوال قوای جسمی کلی یا جزئی آن شود.

۴- اقداماتی که به منظور جلوگیری از تولد و تناسل یک گروه صورت گیرد.

۵- انتقال اجباری اطفال یک گروه به گروه دیگر.»

در کود جزای افغانستان به شکل عمومی به مصادیق و تعریف جرم نسل‌کشی پرداخته شده است اما در اسناد و موازین بین‌المللی، اولین بار واژه کشتار جمعی و نسل‌کشی در محکمه نورنبرگ در اکتبر ۱۹۴۵ علیه جنایتکاران آلمانی آمده است که در دادخواست آن سند ذکر شده: «با پرداختن به کشتار جمعی عمدی و پیاپی یا به عبارت دیگر با تن دادن به نابودی گروه‌های نژادی و ملی از میان جمعیت غیرنظامی بعضی سرزمین‌های اشغالی به منظور اضمحلال نژاد یا طبقات مشخصی از جمعیت و گروه‌های ملی، نژادی یا دینی.» علاوه بر دو سند ملی و بین‌المللی، اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی هم مصادیق بارز جنایت نسل‌کشی را تعریف کرده است. بررسی این اسناد نشان می‌دهد که هزاره‌ها به شکلی از اشکال در معرض جنایت نسل‌کشی قرار داشته و همه روزه به گونه‌های مختلف تجربه می‌کند.

بعد سیاسی قضیه این است که ما در سایه منازعات قدرت و تلاش طالبان برای کسب و احراز قدرت سیاسی در این کشور، همه روزه مورد قتل و کشتار دسته‌جمعی قرار می‌گیریم. قدرت‌طلبی طالبان، سایه سنگین روی جرایم نسل‌کشی آن گروه علیه هزاره‌ها افکنده است. این وضعیت باید تفکیک گردد. بین جنگ طالب با دولت برای احراز قدرت و جریان جنایات نسل‌کشی یک قوم به‌نام هزاره تفاوت وجود دارد که در طول بیست سال گذشته این مسئله مورد اغماض قرار گرفته است. در واقع ما شاهد نسل‌کشی یک قوم به صورت تدریجی بودیم ولی همه در سایه مسائل سیاسی کشور پنهان گردیده بود / است. از این‌رو، بررسی بعد سیاسی این مسئله بسیار مهم است. جنایات نسل‌کشی یک گروه علیه یک قوم آن‌هم به شکل سازمان‌یافته و منظم آن قابل اغماض نیست و دولت به‌عنوان تأمین‌کننده‌ی امنیت جان و مال شهروندان باید نسبت به این قضایا برخورد سیاسی نکند.

در اخیر، برای اینکه به جهانیان نشان دهیم که نسل‌کشی یک قوم در این جغرافیا جریان دارد و این روند همه روزه از مردم ما قربانی می‌گیرد، چند اقدام عملی را روی دست گیریم: باورمندیم و تاریخ نشان داده است که مبارزه علیه این مسئله کار توده‌ها نیست. چون توده‌های جامعه صرفاً می‌توانند صدای‌شان را بلند کنند ولی کار اصلی را باید رهبران سیاسی و نخبه‌گان جامعه انجام دهند. برای تحقق این هدف، با نهادهای ملی و بین‌المللی تماس مستمر و دوامدار برقرار گردیده و با کشورهای منطقه و فرمانطقه تعامل طولانی‌مدت صورت گیرد. دادخواهی‌های ما به شکل رسمی آن از مراجع رسمی بین‌المللی تعقیب گردد و راه ورود ما به شبکه جهانی فراهم گردد.

نسل‌کشی هزاره‌ها دلایل استمرار

داکتر اوین کمالی

روابط میان‌گروهی اقوام افغانستان در طول تاریخ، همواره با خصومت و خشونت و قتل و کشتار و نابرابری و تعصب و تبعیض مشخص شده است. در این میان، بیشترین سهم از این همه نکبت و خشونت و رفتارهای نانسانانه نصیب قوم هزاره شده است. مردم هزاره، چه از نظر ویژگی‌های جسمانی و چه از نظر ویژگی‌های فرهنگی، دو فاکتور مهم تفاوت نژادی و فرهنگی، با اقوام دیگر افغانستان متفاوت و متمایز اند. تنها در دوصد سال اخیر، صدها هزار نفر از مردم هزاره مورد کشتار هدفمند یا نسل‌کشی یا به تعبیر دقیق‌تر نسل‌زدایی قرار گرفته‌اند. هزاره‌ها از زمانی که عبدالرحمان خان حاکم وقت افغانستان تصمیم به فتح سرزمین آنان گرفت، مورد نسل‌کشی و نسل‌زدایی بوده‌اند، زمین‌ها و اموال‌شان مورد چپاول و غارت قرار گرفته و مجبور به کوچ اجباری گردیده‌اند. هزاره‌ها در این سال‌ها مورد همان اعمال مجرمانه‌ای قرار گرفته‌اند که طبق تعریف سازمان ملل در کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی، مصداق بارز نسل‌کشی و پاک‌سازی قومی است: «نسل‌کشی به اعمال مجرمانه‌ای اطلاق می‌گردد که به نیت و قصد نابود کردن تمام یا بخشی از گروه‌های ملی، قومی، نژادی یا مذهبی صورت می‌گیرد.» الگوی روابط نژادی و قومی در افغانستان در طول این سال‌ها الگوی دشمنی و خصومت و دزدی و غارت بوده است. الگوهایی که به درستی در قالب پنج‌گانه کنوانسیون منع و مجازات نسل‌کشی سازمان ملل آمده است.

طبق ماده ۴ کنوانسیون مذکور، جنایت نسل‌زدایی در قالب پنج فعل مجرمانه انجام می‌گیرد:

۱. قتل اعضای گروه؛
۲. ایراد صدمه جدی به تمامیت جسمانی یا روانی اعضای گروه؛
۳. قرار دادن عمدی گروه در معرض شرایط حیاتی‌ای که به زوال مادی کلی یا جزئی آن‌ها منتهی گردد.
۴. اقداماتی که به منظور جلوگیری از تولید نسل صورت می‌گیرد.
۵. انتقال اجباری جمعیت و کودکان یک گروه به گروه دیگر.

اکثر این قالب‌های نسل‌زدایی در سیاست‌های حاکمان افغانستان وجود داشته است. از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به قلع و قمع و کشتار دسته‌جمعی و نیز انتقال جمعیت و کوچاندن اجباری مردم هزاره از سرزمین‌های اجدادی‌شان و جایگزین کردن مردم غیربومی و غیراصیل به جای آنان اشاره کرد که عبدالرحمان خان، آن را آغاز و تا دوران فعلی کم‌وبیش ادامه دارد. علاوه بر این، نسل‌زدایی از هزاره‌ها تنها جنبه فیزیکی و مادی را دربرنمی‌گیرد، بلکه جنبه‌های فرهنگی مردم هزاره را نیز دربرمی‌گیرد. در طول تاریخ علاوه بر این‌که هزاره‌ها در معرض نابودی عمدی و فیزیکی گروه مسلط بوده‌اند، در معرض نسل‌کشی فرهنگی نیز قرار گرفته‌اند که خود را به شکل تحلیل و متزلزل‌سازی زندگی فرهنگی و اعتقادی هزاره‌ها نشان داده است. نمونه بارز آن، محو و امحای کتاب‌های تاریخی و نیز به آب انداختن کتاب‌ها و نابودی آثار تاریخی و تمدنی مثل تخریب بوداهای بامیان به‌عنوان یک اثر ارزشمند فرهنگی هزاره‌ها است. بوداهایی که نشانگر پیشینه تمدنی و فرهنگی هزاره‌ها به شمار می‌رود و در حال حاضر خالی از بار قدسی گذشته خود شیده‌اند و تنها نشانه‌هایی صامت از وجود تمدن کهن‌سال هزاره‌ها هستند و دلیلی بر بومی بودن و اصالت این مردم. این هم پرواضح است که هدف نیروی حاکم و طالبان از این نوع اعمال، نسل‌کشی فرهنگی و نابودی حافظه‌ی فرهنگی مردم و تنوع فرهنگی موجود در این نواحی است.

آن‌چه سبب استمرار این وضعیت گردیده و هنوز در قرن بیست‌ویکم که قرن آگاهی و اطلاعات است، به نظر من دو نکته کلیدی است. به اختصار به آن اشاره می‌کنم.

۱. ضعیف‌کشی

اولین نکته را می‌توان در مفهومی توضیح داد که من از آن به‌عنوان «ضعیف‌کشی» یاد می‌کنم. بدین معنا که گروه مسلط چنان از بی‌مایگی و میان‌مایگی رنج می‌برد که گروهی را که پیش از این قربانی ستم و توحش آنان بوده‌اند را عامل اصلی به‌وجودآورنده‌ی مشکلات و معضلات خود می‌دانند. مشکلات و معضلاتی که خودشان سبب‌ساز اصلی آن‌اند. ضعیف‌کشی زمانی اتفاق می‌افتد که اعضای یک گروه احساس خطر می‌کنند ولی توانایی تلافی علیه منبع واقعی خطر را ندارند. در عوض اینان محرومیت و فقر اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی خود را بر سر گروه ضعیف یا کسانی که پیش از این مورد تحقیر و اذیت و آزار آنان قرار گرفته‌اند، تخلیه می‌کنند و از این راه چنین درکی برای خود به وجود می‌آورند که خودشان حداقل برتر از کسان دیگر هستند. امیل دورکیم جامعه‌شناس فرانسوی در این باره گفته است: «هنگامی که جامعه دست‌خوش رنج و عذاب است، این نیاز را احساس می‌کند که باید کسانی را بیابد تا آن‌ها را مسئول این رنج قلمداد کنند، انتقام بدبختی‌های خود را از آنان بگیرند؛ و طبعاً آن کسانی که پیشاپیش توسط افکار عمومی مورد تبعیض قرار گرفته‌اند، برای این نقش تعیین شده‌اند. این‌ها آدم‌های مطرودی اند که به‌عنوان قربانی

کفاره‌دهنده به کار می‌آیند (ریتزر،۱۳۸۹، ۴۸).» اکثر حملات انتحاری و قتل‌عام‌هایی را که در دهه‌های اخیر علیه هزاره‌ها صورت گرفته است، می‌توان از این منظر نیز دید. گرچه ریشه‌ها و عوامل این قتل‌عام‌ها دلایل قومی و اعتقادی دارد اما جامعه پساطالبانی به مدد آزادی رسانه و بیان و دست‌یازی هزاره‌ها به فرصت آموختن و آموزش سبب شد که هزاره‌ها متوجه رنج تاریخی و عقب‌ماندگی‌ای شوند که ناشی از انسداد و تعصب و تبعیض قانونی و نهادی علیه آن‌ها بود؛ لذا همه به سمت مدرسه و مراکز آموزشی روی آوردند. تلویزیون‌ها و مظاهر دیدنی دنیای رسانه، توسط مردم هزاره اشغال شد و آنان که بیش از این به‌عنوان برده و نوکر و نفر خدمت در خانه شناخته می‌شدند، آمدند حرف‌ها و سخنانی گفتند که بالاتر از فهم و درک اعمال‌کنندگان تعصب و تبعیض بود. چنین وضعیتی نوعی منبع خطر برای قاتلان و جانبان مردم هزاره ایجاد کرد که توانایی نابودی منبع اصلی خطر را که همان آگاهی به وضع اجتماعی و هویتی هزاره‌ها است گرفته است؛ لذا کمر به قتل و کشتار بی‌رحمانه زنان و کودکان و دانش‌آموزان و دانشجویان مردم هزاره بسته‌اند.

۲. بی‌رحمی اجتماعی

نکته مهم بعدی که به نظر نگارنده سبب‌ساز اصلی تداوم و استمرار نسل‌زدایی هزاره‌ها شده، این است که یک نوع همدستی خاموش و بی‌تفاوتی و سکوت نیز این همه ستم و ظلم و کشتار و نسل‌کشی را در طول تاریخ همراهی کرده است؛ که از آن می‌توان به «بی‌رحمی اجتماعی» یاد کرد. مفهومی که کمتر در بحث‌های جامعه‌شناختی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. ناگفته نماند که مفهوم «بی‌تفاوتی اجتماعی» یا «بی‌اعتنایی مدنی» یا «شخصیت انزواطلب» در ادبیات جامعه‌شناسی مورد بحث قرار گرفته است که نسبت به وضعیت اجتماعی جامعه‌ی ما بی‌ربط و غیرمرتبط است. بی‌رحمی اجتماعی از نظر نگارنده به این امر راجع است که مردم یک جامعه نسبت به رنج و درد گروه اجتماعی‌ای که با آنان هم‌گروه نیستند، اما ساکن یک قلمرو جغرافیایی و یک کشور اند، ساکت و بی‌توجه اند. درد و رنج دیگری را حس نمی‌کنند و قدرت و توان همدردی و هم‌صدایی از آنان گرفته شده است. روح جمعی این جامعه حکم می‌کند که گروه محکومین، همیشه محکوم بماند و ضعیف‌کشی استمرار پیدا کند. مردم این نوع جامعه، روح جمعی قوم و مردم خود را بیشتر از درد و رنج دیگر انسان‌ها پاس می‌دارند. در چنین وضعیتی حتی افراد گروه محکومین نیز تا به شخص خودش آسیب و درد و رنجی نرسیده، رنج و درد هم‌گروه خود را درک نمی‌کنند. تنها به فکر منفعت شخصی خود اند و از هر نوع ایجاد همبستگی واقعی که آنان را در رفع نابرابری و تبعیض و بی‌عدالتی علیه گروه خودشان یاری می‌کند، خودداری می‌ورزند. به‌هم‌پیوستگی اجتماعی و سرنوشت مشترک را درک نمی‌کنند و چنین فکر می‌کنند که هر کس باید گلیم خود را از آب بیرون بکشد، موفق‌تر است. در واقع در چنین وضعیتی، بی‌رحمی اجتماعی بیداد می‌کند و کانون اصلی جامعه‌را محرک‌های شخصی و ملاحظات کثیف قومی شکل می‌دهد تا محرک‌های جمعی و رها شدن از روح جمعی قومی و منفعت شخصی. برای نمونه، در هیچ جای تاریخ این یک قرن و نیم اخیر نیامده است که مردم پشتون یا حتی اقوام دیگر افغانستان علیه ظلم و بیداد رفته بر هزاره‌ها اعتراض کرده باشند و علیه آن شوریده باشند. همه در سکوت سرد و بی‌تفاوتی مرگبار، نظاره‌گر این فجایع بوده‌اند. اگر دهه‌های گذشته را فاکتور بگیریم، حداقل در این دو دهه که دهه اطلاعات و رسانه بوده است و مردم، از فجایع با سرعت برق و باد باخبر می‌شوند نیز شاهد چنین بی‌رحمی و بی‌تفاوتی اجتماعی هستیم. هم مردم اقوام دیگر به سرنوشت اقوام دیگر بی‌توجه‌اند و هم مردم هزاره به مرگ یکدیگر بی‌توجه و بی‌حس شده‌اند.

نوعی از فروپاشی اجتماعی و نوعی از بی‌رحمی و بی‌تفاوتی اجتماعی بیرون‌گروهی و درون‌گروهی که زمینه را برای کشتن و نسل‌زدایی بعدی مهیا می‌کند، و مردم به جای ایجاد یک گروه منسجم قومی و یا تلاش برای بیرون‌رفت از این بن‌بست خانمان‌سوز که ریشه‌ها و جوانه‌های مردم هزاره در آن نیست و نابود می‌گردد، اما هر کدام به راه خود روان است و صدای اعتراضی هم اگر هست، چند روزی در فضای پرابندانال اجتماعی است و سپس فروکش کرده و هر کس به کار خود مشغول می‌شوند و منتظر فاجعه و پروسه نسل‌زدایی بعدی می‌نشینند. در واقع هیچ مردمی غیر از مردم هزاره، این‌گونه فبیع به کشتن خودشان برخاسته‌اند که آن‌ها به زندگی نشسته‌اند؛ سرد و بی‌تفاوت و بی‌هزینه!

شاید این وضعیت را بشود با این شعر فروغ فرخزاد بهتر بیان کرد:

آه، ای صدای زندانی

ای شکوه یاس تو هرگز

از هیچ سوی این شب منفور

نقیی به سوی نور نخواهد زد؟

آه، ای صدای زندانی

ای آخرین صدای صداها...

حقوق قربانیان نسل‌کشی در پرتو قوانین داخلی و اسناد بین‌المللی

حمایت و رعایت حقوق قربانیان و گروه در معرض نسل‌کشی شامل موارد متعددی می‌شود که کلیت آن مورد تأیید قوانین نافذ کشور و حقوق بین‌الملل است. حمایت از قربانیان نسل‌کشی در گفتمان حقوقی، عاملی در جهت تثبیت صلح و استقرار عدالت است. تعهد و حمایت در واقع مشمول حمایت مادی و معنوی می‌شود که از مصادیق مهم آن، تحقیق عادلانه و بی‌طرفانه، به رسمیت شناختن نوع جنایت ارتکاب یافته، روی دست گرفتن تدابیر حمایتی و وقایعی، محاکمه و مجازات مرتکبان جنایت و تضمین عدم تکرار فاجعه را شامل می‌شود.



با حمایت از حقوق هزاره‌ها به عنوان گروه در معرض نسل‌کشی ثابت نماید که نقشی در نسل‌کشی ندارد.

۳- حق دریافت غرامت و خسارت

پرداخت غرامت و خسارت به قربانیان جنگ هم به صورت فردی و هم به صورت جمعی سابقه طولانی در رویه محاکم داخلی و بین‌المللی دارد. ماده ۹ کنوانسیون بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سازمان ملل متحد تأکید بر بیمه‌های مختلف برای قربانیان جنگ دارد. شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۰ سندی را تحت عنوان اصول اساسی و راهبردهای حق ترمیم و جبران خسارت قربانیان نقض حقوق بشر بین‌المللی و حقوق بشر دوستانه به تصویب رساند. بخش (X) این سند که به اشکال ترمیم اختصاص دارد، شیوه‌های ترمیم را که دولت باید برای قربانیان نقض قواعد حقوق بشر بین‌المللی و حقوق بشر دوستانه تدارک ببیند قرار ذیل بر می‌شمارد: (احمدی، ۱۳۹۶: ۵۱۳).

ا. **حق اعاده وضع به حال سابق:** این موضوع حکایت از آن دارد که دولت تمام امکانات خود را بکار می‌گیرد تا وضعیت قربانیان و گروه در معرض قربانی نسل‌کشی به زمان قبل از حملات هدفمندانه برگردد.

ب. **حق پرداخت غرامت:** رایج‌ترین شیوه جبران خسارت، پرداخت غرامت است که در ازای صدمه روحی یا جسمی، از دست دادن فرصت‌های اقتصادی، آموزشی و اجتماعی، به شمول هزینه‌های درمانی انجام می‌شود و علاوه بر آن آرایه خدمات حقوقی و هزینه برای طرح دعوا در محاکم ملی و بین‌المللی که مورد اطمینان گروه قربانی نسل‌کشی باشد باید فراهم شود (راجیان، ۱۳۸۵: ۸).
ج. **حق توان‌بخشی:** یکی از شیوه‌های حمایتی دیگر از گروه قربانی نسل‌کشی توان‌بخشی است، به این مفهوم که گروه در معرض قربانی را در امر جلوگیری از تکرار فجایع در امور حقوقی، اقتصادی، امنیتی و مدیریتی دخیل می‌سازد.

د. **حق جلب رضایت:** این حق می‌تواند به واسطه رسمیت شناختن نسل‌کشی، معذرت‌خواهی به‌خاطر کوتاهی از حفاظت گروه در معرض نسل‌کشی، اتخاذ تدابیر موثر برای جلوگیری از عمل ارتكابی، صحه گذاشتن بر حقایق و افشای عوامل و عاملان آن و مشارکت گروه در معرض نسل‌کشی برای اعمال مجازات‌های کیفری بر ناقضان حقوق بشری به دست آید (رضوی فرد، ۱۳۹۲: ۴).

ه. **حق ضمانت بر عدم تکرار فاجعه:** یکی از مواردی که سبب اطمینان گروه در معرض نسل‌کشی می‌شود، حق بر تضمین عدم تکرار فاجعه است. تضمین تأمین امنیت گروه در معرض نسل‌کشی از سوی دولت متبوع، تضمین برگزاری محاکمه عادلانه برای متهمان عمل نسل‌کشی، نظارت بر حسن اجرا و رعایت یکسان قوانین و اسناد بین‌المللی حقوق بشر دوستانه و تقویت ساز و کارهای پیشگیری از ارتكاب جنایت از جمله مصادیق این حق می‌باشد (راجیان، ۱۳۸۵: ۱۸).

نتیجه‌گیری

حمایت و رعایت حقوق قربانیان و گروه در معرض نسل‌کشی شامل موارد متعددی می‌شود که کلیت آن مورد تأیید قوانین نافذ کشور و حقوق بین‌الملل است. حمایت از قربانیان نسل‌کشی در گفتمان حقوقی، عاملی در جهت تثبیت صلح و استقرار عدالت است. تعهد و حمایت در واقع مشمول حمایت مادی و معنوی می‌شود که از مصادیق مهم آن، تحقیق عادلانه و بی‌طرفانه، به رسمیت شناختن نوع جنایت ارتكاب یافته، روی دست گرفتن تدابیر حمایتی و وقایعی، محاکمه و مجازات مرتکبان جنایت و تضمین عدم تکرار فاجعه را شامل می‌شود.

منابع

۱. خداخواه، نسیم، حقوق بزه دیده و متهم در دیوان کیفری بین‌المللی، فصل‌نامه داخلی کانون وکلای دادگستری، شماره ۱۷، ۱۳۹۷.
۲. راجیان اصلی، مهرداد، تحول حقوق جهانی بزه دیدگان، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۵۶ و ۵۷، ۱۳۸۵.
۳. رضوی فرد، بهزاد و مرضیه دیرباز، حمایت‌های حقوقی دیوان کیفری بین‌المللی از بزه دیدگان، فصل‌نامه پژوهش حقو کیفری، سال دوم، شماره سوم، ۱۳۹۲.
۴. عسکری، پوریا، عدالت پس از جنگ و مسئولیت حمایت از قربانیان در مخاصمات مسلحانه، فصل‌نامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۶، شماره ۴، ۱۳۹۵.
۵. توکلی، جلیل، بررسی و تحلیل ژنوساید در حقوق بین‌الملل، فصل‌نامه بین‌المللی قانون یار، ۱۳۹۸، نشر در سایت www.SID.ir
۶. احمدی، دکتر محمدعارف، دادرسی منصفانه، بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۹۶.
۷. وزارت عدلیه، قانون اساسی افغانستان، ۱۳۸۲. و سایر قوانین عادی.

قانون حمایت حقوق طفل (مواد ۶-۸ و ۱۲-۱۳) و سایر قوانین نافذ کشور. در همه اسناد نام برده تأکید شده که قربانیان نقض فاحش حقوق بشر (نسل‌کشی) و حقوق بشر دوستانه باید مورد حمایت قانونی قرار بگیرد. بنا دولت افغانستان هم مطابق به قوانین نافذ کشور و هم مطابق اسناد بین‌المللی ملزم به رعایت و حمایت حقوق قربانیان نسل‌کشی می‌باشد.

گفتار دوم: مهمترین حقوق قربانیان نسل‌کشی

۱- حق دسترسی موثر به عدالت

یکی از بارزترین جلوه‌های حمایت از حقوق قربانیان، حق دسترسی موثر به عدالت و بدون تبعیض است (خداخواه، ۱۳۹۷: ۱۳). حق دسترسی به عدالت قضایی، شامل سایر مراجع و از جمله مراجع اداری می‌شود که باید با مراعات اصل بی‌طرفی به ادعاهای قربانیان به صورت فردی یا دسته جمعی رسیدگی کنند. چنانچه در ماده ۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر بیان داشته «همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض و بالخصوص از حمایت قانون بر خوردار شوند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشد و بر علیه هر تحریکی که برای چنین تبعیضی به عمل آید بطور تساوی از حمایت قانون بهره‌مند شوند».

همچنان در اصول تنظیمی از سوی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در خصوص حمایت و ارتقای حقوق بشر آمده است: حق دسترسی به عدالت از اقدامات مهم می‌باشد که شامل دسترسی به محاکم هم در سطح ملی و هم در سطح منطقه ای و بین‌المللی است (عسکری، ۱۳۹۵: ۱۴).

با توجه به آن چه گفته شد، ایجاب می‌کند که دولت افغانستان برای دسترسی عادلانه شهروندان قربانی نسل‌کشی و در معرض نسل‌کشی، زمینه دسترسی آنان را به دیوان کیفری بین‌المللی فراهم بسازد. به دلیل اینکه این جنایات هولناک نخست از سوی تروپستان بین‌المللی صورت می‌گیرد، ثانیاً صلاحیت رسیدگی به جرم نسل‌کشی را علاوه بر نهادهای ملی، دیوان کیفری بین‌المللی دارد و ثالثاً ممکن است مستولان عدلی و قضایی با اضطراب از تکرار حملات دهشت افگانه علیه آنان تحت تأثیر قرار گرفته و به درستی عدالت را تطبیق نتوانند.

۲- حق آگاهی از حقیقت

به مفهوم ساده عبارت از حق قربانیان و آنان که در معرض قربانی شدن هستند به دانستن، بر علت جنایت ارتكابی و عاملان جنایت است. این حق دو وجهی است که هم شامل قربانیان و هم شامل جامعه می‌شود. با توجه به این که ژنوساید لزوماً به معنی نابودی بی‌درنگ یک گروه نیست، بلکه به معنی دلالت بر برنامه هماهنگ شده ارتكاب اعمال مختلفی است که به هدف نابودی بنیان‌های اساسی زندگی گروهی انجام می‌شود (آرش پور، ۱۳۹۵: ۱۹) و به شکل سیستماتیک ادامه دارد، گروه در معرض نسل‌کشی حق دارند بدانند که به چه هدفی و از سوی چه کسانی /گروهی مورد حمله قرار می‌گیرند. لذا دولت باید زمینه تحقیق یک هیئت متخصص بین‌المللی را برای حقیقت‌یابی فراهم بسازد و بعد از ارائه یافته‌های حقیقت‌یاب، قربانیان حق دارند به عنوان قربانیان جنایت نسل‌کشی به رسمیت شناخته شوند و دولت علاوه بر اذعان به نسل‌کشی سایر تدابیر حمایتی و وقایعی را روی دست بگیرد. از این که نسل‌کشی عموماً به صورت انجام فعل و ترک فعل صورت می‌گیرد؛ ممکن است که مقامات مسئول حکومتی با سکوت و تجاهل از کشتار در حال وقوع جلوگیری نکرده باشند (توکلی، ۱۳۹۸: ۶). بر این اساس مردم حق دارند به نیت دولت در امر حفاظت از آنان شک کنند. لذا دولت باید

یازمیر احمدی

نسل‌کشی سابقه‌ای طولانی در تاریخ بشری و به ویژه در قرن بیستم دارد. سازمان ملل متحد با درک جنایات ارتكاب یافته، در نخستین سال فعالیت خود (۱۹۴۶) با تصریح این که نسل‌کشی مطابق حقوق بین‌الملل جرم است و جهان متقدم آن را تقبیح می‌نماید؛ زمینه تصویب کنوانسیون ژنوساید را در دسامبر ۱۹۴۸ فراهم آورد.

افغانستان کشوری است که سال‌های متمادی در آتش جنگ می‌سوزد. جرایم بین‌المللی نیز در این کشور اتفاق افتیده است. هزاره‌ها با داشتن ویژگی‌های قومی، نژادی و مذهبی عملاً در معرض نابودی قرار دارند. به صراحت می‌توان گفت که حذف فیزیکی هزاره‌ها در امتداد تاریخ این کشور در دستور کار بوده است. این فجایع گاهی توسط دولت، گاهی با حمایت دولت و گاهی نیز با سکوت دولت انجام شده است. در این اواخر قتل‌عام‌های زنجیره‌ای علیه هزاره‌ها توسط عناصر تروریستی شدت یافته است. در این نوشتار حملات هدفمندانه علیه هزاره‌ها را منحیث یک گروه اتنیک و مذهبی مصداق نسل‌کشی دانسته و حقوق آنان را منحیث قربانیان نسل‌کشی در پرتو قوانین نافذ کشور و اسناد بین‌المللی بررسی می‌نمایم.

مقدمه

نسل‌کشی یکی از جرایم بین‌المللی شناخته شده است. این جنایت، از جنایات تکانه‌دهنده بین‌المللی است که عمل ضد حقوق بشر می‌باشد و اساسی‌ترین حق بشری یعنی حق حیات را نقض می‌کند. این جنایت به منظور نابود کردن تمام یا قسمتی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی ارتكاب می‌یابد. ماهیت ضد انسانی این جرم، آن را عملی ضد حقوق بشری قرار داده است که ممنوعیت آن به عنوان یک قاعده آمره از منظر حقوق بین‌الملل به منظور حمایت از تمامی حقوق انسان‌ها بویژه قربانیان نسل‌کشی به‌صورت مستقیم و متضمن حق حیات و امنیت جهانی می‌باشد. منظور از «قربانیان» اشخاصی هستند که به‌صورت فردی یا دسته جمعی، متحمل خسارت بویژه صدمه به تمامیت جسمی یا روحی، زبان مادی یا آسیب شدید به حقوق اساسی خود، در اثر فعل یا ترک فعل ناشی از نقض قوانین کیفری شده‌اند. جنایت نسل‌کشی معمولاً به شیوه‌های قتل اعضای گروه با ثبات، ایراد صدمه شدید جسمی یا روانی به اعضای گروه، قراردادن عمدی گروه در معرض شرایط زیستی نامناسب که باعث نابودی جسمی کلی یا بخش از گروه شود، تحمیل اقدام‌هایی به منظور جلوگیری از تولد در گروه، انتقال اجباری کودکان از گروه به گروه دیگر و سایر طرق که باعث حذف فیزیکی به صورت قسمی یا کلی گروه شود، ارتكاب می‌یابد.

گفتار اول: اجرای تعهدات مطابق قوانین نافذ و اسناد بین‌المللی حمایت از قربانیان نقض فاحش حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه و رعایت حقوق آنها از جانب دولت و طرف‌های درگیر از اسناد ملی و بین‌المللی ذیل قابل استخراج است: اعلامیه جهانی حقوق بشر (مواد ۸ و ۲۸) میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ماده ۲)، کنوانسیون منع تبعیض نژادی (ماده ۶)، اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری (مواد ۶۸ و ۷۵)، منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم (ماده ۷) کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر (ماده ۲۵)، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (ماده ۱۳). (عسکری، ۱۳۹۵: ۱۱) و همچنان اسناد ملی چون قانون اساسی (مواد ۶، ۷، ۲۲، ۲۳، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۸، ۵۱)، قانون اجراء جزایی (ماده ۶)، قانون دسترسی به اطلاعات (مواد ۲-۷)، قانون پولیس (ماده ۵)،

نگارنگ ایدئولوژیک

دکتر یوسف عارفی

اشاره

نسل کشی امروزه به عنوان فجیع ترین جنایت در عرصه بین الملل شناخته می شود و به جنایات خشونت باری اطلاق می گردد که علیه یک گروه و به قصد نابودی آن صورت می گیرد. نسل کشی وصف جدید برای یک رفتار قدیمی است. تاریخ بشر لبریز از این عمل غیر انسانی و خشونت بار است. اما آنچه که نسل کشی در دنیای کنونی به ویژه در افغانستان را متفاوت و متمایز می گرداند ابعاد فاجعه بارتر آن به کمک ابزار جدید و تسلیحات کشنده تر است. حمله به مراکز آموزشی، مذهبی و درمانی در غرب کابل تنها نمونه از نسل کشی هزاره ها نیست بلکه تداوم سیاستی است که با عبدالرحمان شروع شد حبیب الله و آل یحیی هر کدام به نحوی آن را عملی ساخت و در چهار دهه اخیر به وسیله گروه های مدعی اسلام گرایی استمرار یافته است، همچنان ادامه دارد و هر روز ابعاد و گستره وسیع تر می گیرد. هر چند همه اقوام و اقلیت ها از این خشونت ها و کشتار بی نصیب نبوده اند و هزینه های سنگینی از سوی ایدئولوژی تمامیت خواهی بر آنان تحمیل شده است اما جامعه هزاره به شکل وسیعی هدف قرار گرفته و بیشترین قربانیان جنگ، جنایت علیه بشریت و نسل کشی از این جامعه است. در مراکز آموزشی، ورزشی، مذهبی، درمانی، جاده ها، سطح شهر و در همه جا هزاره هدف قرار می گیرد. اگر «جنگ تمام عیار» را به معنای هدف قرار دادن تمام قلمروهای حیات یک جامعه اعم از قلمرو سیاسی، امنیتی، اقتصادی، صحتی و فرهنگی بدانیم، جامعه هزاره با چنین جنگی روبه رو است. اکنون هدف جنگ فقط قوت ها و ظرفیت های نظامی این جامعه نیست بلکه دامنه گسترده تر از تصورات ساده اندیشانه را در بر می گیرد و تمام هویت و موجودیت این جامعه هدف قرار گرفته است. سوال این است که این همه خشونت و نفرت از کجا ناشی می شود؟ چگونه عده ای می توانند به چنین اقدامات خشونت بار و مهلکی دست بزنند؟ چه ایدئولوژی ای در حال و آینده این فرآیند را هدایت می کند؟ اساساً چه ارتباطی میان این خشونت ها و ایدئولوژی وجود دارد؟ این افراد و گروه ها به دنبال ساختن چه نوع جامعه ای هستند؟

بحث را با پاسخ اجمالی به این سوال ها در چند محور پی می گیریم. بحث تفصیلی و مستوفی در این موضوع فرصت و ظرفیت وسیع تری را می طلبد که اکنون وجود ندارد.

ماهیت نسل کشی و مفهوم ایدئولوژی

الف) نسل کشی

در جامعه شناسی، نسل کشی به نابود ساختن ساختاری و نظام یافته ای اشخاص بی گناه و متناسب به گروه خاص قومی، نژادی یا مذهبی تعریف شده است. (مارشال ۱۳۸۸، ۴۵۱) از این منظر نسل کشی از یک سو با یک ایدئولوژی و برداشتی از گروه غیر خودی همراه است. گروهی که «فرا دست» تلقی می شود و از سوی دیگر به یک مرجعی راجع است که قادر به اداره کشتار در سطحی وسیع و غیر شخصی باشد. (همان: ۴۵۲) از نگاه حقوقی اما نسل کشی به اعمالی اطلاق می گردد که به قصد نابودی کلی یا جزئی یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی ارتکاب یابد. (آذری ۱۳۸۵) بنابراین از ابعاد محوری جرم نسل کشی اولاً ماهیت گروهی قربانیان است، به این معنا که کشتن افراد به قصد ضربه زدن به گروه و به تعبیری به دلیل انتساب شان به گروه خاص است. ثانیاً برای صدق عنوان نسل کشی لازم نیست دامنه کشتار آن قدر وسیع باشد که شامل صدها هزار کشته گردد بلکه وجود توالی و هدف بدخواهانه که در طی آن یک گروه انسانی شناسایی شده و مورد هدف قرار می گیرد برای صدق این عنوان کافی است. مطلب دیگر اینکه از منظر جامعه شناسی میان نسل کشی و ایدئولوژی رابطه معنادار وجود دارد. به این معنا که ایدئولوژی چه ناسیونالیستی و قوم محورانه باشد یا مذهبی و یا ناشی از چیزی دیگری همان چیزی است که در مقام توجیه گری، نسل کشی و خشونت را برای مرتکبان موجه جلوه دهد و خواستنی سازد.

ب) ایدئولوژی

ایدئولوژی نظامی از افکار، باورها و رویکردهایی دانسته شده است که هنگامند و واقعی انگاشته می شود و از الگوی خاصی از روابط اجتماعی هواداری می کند و هدف آن توجیه الگوی رفتاری ویژه ای است که در صدد پیشبرد، تحقق، تعقیب یا حفظ آن هستند. (خاکی قراملکی ۱۳۹۷، ۱۸۸)

در تعریف جامعه شناسی ایدئولوژی گفته شده: «ایدئولوژی عبارت از سیستمی از ایده ها و قضاوت های روشن و صریح و عموماً سازمان یافته است که موقعیت یک گروه یا جامعه را توجیه، تفسیر، تشریح و اثبات می نماید. این سیستم با الهام و تأثیر پذیری شدید از ارزش ها، جهت یابی معین و مشخصی را برای کنش اجتماعی آن گروه یا آن جامعه پیشنهاد و ارائه می دهد.» (روش ۱۳۷۷، ۸۲-۸۳) بنابراین ایدئولوژی می تواند حوزه های سیاست، اجتماع و اقتصاد را متأثر سازد و تمام کنش ها، رفتارها و موضع گیری های افراد را توجیه کند. ایدئولوژی توانایی تبیین و تفسیر وضعیت موجود و ترسیم تصویر آرمانی و ایده آل از یک جامعه را با اتکالی بر نظام های ارزشی خاص آن جامعه داراست. چنان که توان اعطای استراتژی عمل و پتانسیل تحریک و تهییج احساسات و عواطف توده ها را دارد و می تواند برای دگرگون ساختن جامعه و تبدیل آن به جامعه ای آرمانی استراتژی ارائه کند. ایدئولوژی چند شاخصی مهم و تعیین کننده دارد:

۱. ظرفیت اقناع و توجیه: مشروعیت و مقبولیت ایدئولوژی را دو عنصر «اقناع» و «توجیه» تعیین می کند. توجیه و اقناع هم در مرحله قبل از عمل و هم در مرحله بعد از عمل وجود و نقش دارد. نقش توجیه و اقناع قبل از عمل، ایجاد انگیزه و گرایش نسبت به عمل است. اما نقش آن بعد از عمل مشروع جلوه دادن و موجه نشان دادن کنش ها و اعمالی است که انجام شده است.



در افغانستان دقیقاً بر مبنای همین خاص گرایی است که یک گروه قومی خود را برتر و دارای حقوق و اختیارات ویژه می بیند. آنچه که سیاستها، رفتارها و مواضع نخبگان سیاسی و فرهنگی این گروه قومی را از زمان عبدالرحمان سمتوسو می دهد، نهادینه سازی «استثناء بودن» و «خاص بودن» و تثبیت حق و حقوق ویژه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برای خودشان است. دقیقاً از همین زمان یعنی حکمروایی عبدالرحمان است که الگوی هویتی مبتنی بر خاص گرایی ناسیونالیستی شکل می گیرد. باورها، ادراکات و تصوراتی که از این هویت در ساختار سیاسی قومی از دوران عبدالرحمان ترویج یافت، ریشه و اساسی را شکل داد که به خشونت های بی بدیل و نسل کشی ها انجامید و تا به امروز امتداد یافته است.

سطح از نفرت و خشونت می رساند چیست؟!

ایدئولوژی «خاص گرایی» و ناسیونالیسم قومی

ناسیونالیسم قومی مبنای ایدئولوژیک دارد به طوری که بدون هیچ گونه تردیدی می توان گفت که ناسیونالیسم قومی خودش اکنون در قامت یک ایدئولوژی ظهور و بروز دارد. این نوع ناسیونالیسم معمولاً با این ادعا که «ما از دیگران متمایز و برتریم» شناخته می شود. آنچه که موجب این ادعا است و چنین ادعایی را موجه می سازد یک ایدئولوژی است، ایدئولوژی ای که عجلتاً آن را «خاص گرایی» می نامیم. خاص گرایی موجب می شود که یک گروه قومی و اقلیت فرهنگی خود را «یگانه»، «متفاوت» و «برتر» از دیگران ببیند و در صدد تحمیل این پندار بر دیگر گروه های قومی و فرهنگی باشد. بدین ترتیب «خودمهم بینی» و «خودبرتر بینی» نتیجه ای ایدئولوژی خاص گرایی است. در افغانستان دقیقاً بر مبنای همین خاص گرایی است که یک گروه قومی خود را برتر و دارای حقوق و اختیارات ویژه می بیند. آنچه که سیاستها، رفتارها و مواضع نخبگان سیاسی و فرهنگی این گروه قومی را از زمان عبدالرحمان سمتوسو می دهد، نهادینه سازی «استثناء بودن» و «خاص بودن» و تثبیت حق و حقوق ویژه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برای خودشان است. دقیقاً از همین زمان یعنی حکمروایی عبدالرحمان است که الگوی هویتی مبتنی بر خاص گرایی ناسیونالیستی شکل می گیرد. باورها، ادراکات و تصوراتی که از این هویت در ساختار سیاسی قومی از دوران عبدالرحمان ترویج یافت، ریشه و اساسی را شکل داد که به خشونت های بی بدیل و نسل کشی ها انجامید و تا به امروز امتداد یافته است.

خاص گرایی و انگاره ی تقدس فرهنگ قومی

محور این نوع خاص گرایی اعتقاد به «حرمت» و «تقدیس» فرهنگ قومی است و چنین چیزی را القاء و تلقین می کند. فرهنگ قومی از این منظر شامل ارزش های غیر قابل جایگزین است که باید حفظ و نگاهداری شود و برای حفظ آن در درجه اول تلاش می شود از هر نوع نفوذ و رخنه ی فرهنگ بیگانه جلوگیری گردد. «جداسازی»، «طرد» و «قلع» و «قمع» گروه هایی که به عنوان «غریبه» و «بیگانه» بازنمایی شده است نوعی تکاپو برای حفظ ارزش های فرهنگ قومی است. چنان که «تصفیه قومی» و «نسل کشی» نتایجی است که بر

۲. اعطای دستور و تجویز: ایدئولوژی نقش دستوری و تجویزی نیز دارد. به این معنا که دستورالعمل و راهکار خاص برای انجام عمل ارائه می دهد. (خاکی قراملکی ۱۳۹۷، ۲۰۸) اساساً این ایدئولوژی هاست که نحوه عملکرد عواملان اجتماعی را تعیین می کند. به این معنا که پس از تثبیت انگاره های ایدئولوژیک در نظام باورهای فرد، نوبت به ظهور و بروز آن انگاره ها در مناسبات اجتماعی می رسد و در قالب کنش و عملکرد بروز می کند. کنش و واکنش های خشن و سخت یا ملایم و نرم در برابر سایر افکار و عقاید ریشه در باورهای ایدئولوژیک دارد.

رابطه ایدئولوژی و نسل کشی

قبل از پرداختن به رابطه نسل کشی و ایدئولوژی، شایسته است به این نکته تمهیدی توجه شود که افغانستان از کشورهای دارای ساختار چند قومی و ترکیبی از گروه های متنوع قومی و فرهنگی است. گروه های قومی در مناطق مختلف جغرافیایی و فرهنگی، دارای سنت های فرهنگی و احساسات هویتی خاص (بر پایه مشترکات زبانی، نژادی، ادبیات، محل سکونت و...) هستند و اعضای هر گروه خود را از لحاظ ویژگی های خاص فرهنگی از سایر اعضاء جامعه متمایز تلقی می کنند. وجود این گروه ها و مناطقی که بر اساس تمایز قومی و زبانی خاص شکل گرفته است کاملاً مشهود و انکارناپذیر است. از همین رو محیط اجتماعی و سیاسی افغانستان پیچیدگی های خاص خود را دارد. ویژگی قومی و قبیله ای بودن ساختار اجتماعی به همراه همونی طلبی بر خاسته از ناسیونالیسم قومی، سبب رقابت های خشونت بار قومی و فرهنگی و بازتولید این خشونت ها به صورت متوالی و متواتر است. این همان چیزی است که عرصه تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان را تاکنون غیر قابل پیش بینی، سیال و بسیار شکننده ساخته است؛ لذا هیچ رخدادی در این کشور دور از انتظار نیست. برای درک بهتر و روشن تر از طبیعت و قدرت ناسیونالیسم قومی و مذهبی در افغانستان ناگزیر باید دنبال فهم ایدئولوژی باشیم که منتهی به ناسیونالیسم قومی یا مذهبی شده است. فهم آن ایدئولوژی کلید فهم معمای «قدرت انفجاری ناسیونالیسم قومی و مذهبی» در افغانستان است و ماهیت ویرانگر بسیاری از خشونت ها و قساوت ها را آشکار می سازد. به راستی آن ایدئولوژی که افراد را به این



این جداسازی و طرد و نهایتاً بر خاص‌گرایی ناسیونالیستی یا مذهبی مترتب می‌شود. (اسمیت ۱۳۷۷) تاریخ نشان می‌دهد که با ایدئولوژی خاص‌گرایی گروه‌های قومی دیگر چگونه به راحتی می‌توانند به قربانی تبدیل شوند. به کمک این ایدئولوژی دیگر گروه‌های قومی به ویژه آنهایی که اقلیت خاصی هستند اغلب به‌عنوان انسان‌هایی «پست» و «فرو دست» ترسیم می‌شوند و به عنوان «دشمن» و «بیگانه» بازنمایی می‌گردند تا به‌عنوان تهدید بزرگ برای فرهنگ و یا سرزمین تلقی شوند و در نهایت به خاطر رفتارهای فعلی و آتی خیالی مورد هدف و نسل‌کشی قرار گیرند. (وایت هورن ۱۳۸۷)

ترکیب خاص‌گرایی قومی و خاص‌گرایی مذهبی

امروزه اما در افغانستان خاص‌گرایی قومی با نوعی خاص‌گرایی مذهبی ترکیب و تسدید شده است. خاص‌گرایی مذهبی، نوعی گرایش عقیدتی است که به گونه‌ای جزئی و با تصلب خاص بر اصالت و حقانیت فکر و الگوی زیستی خود اصرار می‌ورزد. نمونه عینی این خاص‌گرایی، طالبان یا گروه‌های سلفی است. واقعیت این است که تلاش برای تحمیل الگو و ساختار قدرت قومی پشتون بر اقوام دیگر باعث تکوین این نوع خاص‌گرایی است. دلیل این واقعیت، تفسیر گروه‌هایی مانند طالبان از شریعت است که به شدت متأثر از «پشتون‌والی» و مقررات قبیله‌ای پشتون است. چنان‌که عملکرد آن‌ها در ابعاد مختلف ویژگی قومی بودن را به صورت افراطی بازتاب می‌دهد.

این گروه‌ها با تکیه بر ایدئولوژی خاص‌گرایی قومی و مذهبی، خود را حق‌تمام و تمام‌حق می‌دانند و مدعی‌اند که برگزیدگان خداوند و مأموران الهی برای پاک‌سازی جامعه از سیستم‌های سیاسی و فرهنگی‌ای فاسد هستند. سیستم‌هایی که به کفار تشبه می‌ورزند و یا دست‌ساخته کافران است. در واقع این خاص‌گرایی، ساخته و پرداخته‌ی یک ایدئولوژی (ایدئولوژی قومی) است که خود به شکل یک ایدئولوژی دیگر (ایدئولوژی مذهبی) بازتولید می‌شود تا نوعی «خودحق‌پنداری» و «خودمهم‌بینی» را برای آنان رقم زند. این خاص‌گرایی و خودحق‌پنداری به نحوی است که حتی خشن‌ترین و غیرانسانی‌ترین رفتارهای خویش را در پرتو آن اخلاقی بلکه الهی می‌بینند و کشتن فجیعانه افراد بی‌گناه و زنان و کودکان را مأموریتی مقدس تفسیر و تعبیر می‌کنند. به عبارت دیگر، مواضع و رفتارهای ناسیونالیست‌های قومی اکنون از دو ایدئولوژی «خاص‌گرایانه» تغذیه می‌کنند؛ یکی ایدئولوژی «ناسیونالیستی» و دیگری ایدئولوژی «خاص‌گرایی مذهبی»: از همین‌رو تصلب و جزم‌گرایی در آنان بسیار شدید است. در واقع انطباق آموزه‌های مذهبی سلفی با خصایص سنتی قبیله‌ای، نوعی خاصی از رفتار را با محوریت خشونت تولید و تأیید می‌کند. دآوری و ارزیابی یک‌سویه و به شدت متعصبانه از افکار و رفتار دیگران زمینه را برای بروز خشن‌ترین کنش‌ها و رفتارها فراهم می‌سازد. کنش و واکنش‌های خشن در برابر سایر افکار و عقاید از سوی خاص‌گرایان ناسیونالیست، ریشه در باورهای ایدئولوژیک و تعصبات فکری مذهبی آنان دارد. از این منظر هر کسی باور و فرهنگ آنان را نداشته باشد «غیر» و «دیگر» است. چنان‌که قاعده کنش در برابر غیر و دیگر به طور معمول، طرد و قلع و قمع است.

«دیگری‌سازی» و خاص‌گرایی

دیگری‌سازی در قالب قوم و مذهب از رفتارهای مبتنی بر ایدئولوژی‌های خشونت و برخاسته از عصیبت‌نژادی، قومی و مذهبی است. از این منظر، دیگری با هدف «تحقیر» و ایجاد «نفرت» و «ترس موهوم» ساخته و بازنمایی می‌شود تا طرد یا جداسازی اقوام، مذاهب و فرهنگ‌ها تسهیل شود. با این اوصاف دیگری‌سازی قبل از هر چیزی یک مفهوم سیاسی- فرهنگی و محصول پیوند نظام قدرت و توانایی یا ناتوانی فرهنگی با موضوع قومیت، نژاد و مذهب از یک‌سو و سیاست‌های سلطه‌طلبانه بر دیگری / دیگران از سوی دیگر

امروزه اما در افغانستان خاص‌گرایی قومی با نوعی خاص‌گرایی مذهبی ترکیب و تسدید شده است. خاص‌گرایی مذهبی، نوعی گرایش عقیدتی است که به گونه‌ای جزئی و با تصلب خاص بر اصالت و حقانیت فکر و الگوی زیستی خود اصرار می‌ورزد. نمونه عینی این خاص‌گرایی، طالبان یا گروه‌های سلفی است. واقعیت این است که تلاش برای تحمیل الگو و ساختار قدرت قومی پشتون بر اقوام دیگر باعث تکوین این نوع خاص‌گرایی است. دلیل این واقعیت، تفسیر گروه‌هایی مانند طالبان از شریعت است که به شدت متأثر از «پشتون‌والی» و مقررات قبیله‌ای پشتون است. چنان‌که عملکرد آن‌ها در ابعاد مختلف ویژگی قومی بودن را به صورت افراطی بازتاب می‌دهد.

خوشونت‌ها و «نسل‌کشی» در افغانستان ناشی از نوعی ایدئولوژی است، ایدئولوژی‌ای که می‌توان آن را «خاص‌گرایی» عنوان داد. ایدئولوژی «خاص‌گرایی قومی» در افغانستان با نوعی خاص‌گرایی مذهبی به سطحی از توسعه رسیده است که آن را با خاص‌گرایی در فرهنگ‌های دیگر متفاوت می‌سازد. خاص‌گرایی توسعه‌یافته «ایدئولوژی خاص‌گرایی» را به طور کیفی از سایر ایدئولوژی‌ها و نظام‌های باور جدا می‌کند. چرا که این ایدئولوژی از سوی نظامی از باورهای مذهبی سلفی نیز تسدید و تقویت شده است. اکنون برای «خطرناک» یا «قابل حذف» قلمداد کردن جامعه هزاره تنها به ایدئولوژی خاص‌گرایی قومی تمسک نمی‌شود بلکه طیفی از اعتقادات مبتنی بر حذف «غیر خودی» وجود دارد و این ایدئولوژی در انتهالیه آن طیف قرار دارد.

وسعت بیشتر هدف خصومت‌ها، خشونت‌ها و رفتارهای مطابق با نسل‌کشی قرار گرفت. خشونت‌ها نسبت به جامعه هزاره اکنون به مرحله کشتار سازمان‌یافته در ابعاد وسیع است. راه‌ها، خیابان‌ها، سطح شهر، مراکز آموزشی، ورزشی، تفریحی و مذهبی، همه جا اعضای این جامعه هدف قرار می‌گیرد. خشونت‌ها به نحوی است که هیچ تعبیری جز تعبیر «نسل‌کشی» و «پاک‌سازی قومی» نمی‌تواند آن را بازتاب دهد. احتمالاً هدف از این خشونت و بی‌رحمی‌ها عینیت دادن به هدف پاک‌سازی قومی است. عطف به این واقعیت تاریخی تسدید مخاصمات در این دوره و هدف قرار دادن هدفمند و سیستماتیک غیرنظامیان به‌ویژه زنان و کودکان و حمله به مراکز آموزشی و مذهبی می‌تواند نوعی تلاش برای جلوگیری از برخورداری عادلانه و منصفانه تمامی اعضای جامعه از مزایا، منافع و امتیازات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی فارغ از تعلق طبقاتی، نژادی، مذهبی و قومی باشد. احساس برتری قومی، برترین دستاویز برای سلطه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بر افغانستان است. همین فرصت اندکی که دست‌کم در زمینه تحصیل و فعالیت‌های علمی و فرهنگی برای دیگران پدید آمده است خاص‌گرایان را عصبانی می‌سازد. واقعیت‌های میدانی موجود نشان می‌دهد که بسیاری از نخبگان سیاسی و فرهنگی گروه قومی خاص‌گرا از نقشی که امروزه گروه‌های قومی دیگر در عرصه سیاست افغانستان بازی می‌کنند ناخرسندند و تلاش دارند سلطه و هژمونی کامل خویش بر افغانستان را احیا کنند و از شواهد و مدارک پیداست که می‌خواهند سلطه خود را با ارباب و وحشت، یعنی با کشتارهای پیاپی و مداوم گروه‌های قومی دیگر، به‌ویژه گروه قومی هزاره، بر افغانستان تحمیل کنند. این کشتارها جنبه عام دارند. هدف آن است که اگر همه این جامعه نابود نشد، حداقل با نابودی قسمتی از آن بقیه را با ترس وادار به پذیرش سلطه خویش سازند. بنابراین نسل‌کشی شیوه‌ای برای دستیابی کامل به منابع قدرت و تکمیل فرایندهای یکسان‌سازی فرهنگی در کشور است.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

عطف به مباحث گذشته، می‌توان گفت که خشونت‌ها و «نسل‌کشی» در افغانستان ناشی از نوعی ایدئولوژی است، ایدئولوژی‌ای که می‌توان آن را «خاص‌گرایی» عنوان داد. ایدئولوژی «خاص‌گرایی قومی» در افغانستان با نوعی خاص‌گرایی مذهبی به سطحی از توسعه رسیده است که آن را با خاص‌گرایی در فرهنگ‌های دیگر متفاوت می‌سازد. خاص‌گرایی توسعه‌یافته «ایدئولوژی خاص‌گرایی» را به طور کیفی از سایر ایدئولوژی‌ها و نظام‌های باور جدا می‌کند. چرا که این ایدئولوژی از سوی نظامی از باورهای مذهبی سلفی نیز تسدید و تقویت شده است. اکنون برای «خطرناک» یا «قابل حذف» قلمداد کردن جامعه هزاره تنها به ایدئولوژی خاص‌گرایی قومی تمسک نمی‌شود بلکه طیفی از اعتقادات مبتنی بر حذف «غیر خودی» وجود دارد و این ایدئولوژی در انتهالیه آن طیف قرار دارد. ایدئولوژی خاص‌گرایی و خودحق‌پنداری به حدی ارتقا یافته است که حتی خشن‌ترین و غیرانسانی‌ترین رفتارها در پرتو آن اخلاقی بلکه الهی دیده می‌شود و کشتن فجیعانه افراد بی‌گناه و زنان و کودکان مأموریتی مقدس تفسیر و تعبیر می‌شود واقعیتی که نه تنها عیب و عار و یا عذاب وجدانی در پی ندارد بلکه پاداش‌های عظیم اجتماعی و تشویق را به همراه می‌آورد و جایگاه قاتل و جنایت‌کار را به عنوان «مجاهد» و «غازی» ارتقا می‌دهد.

فهرست منابع و مآخذ

- آذری، هادی (۱۳۸۵): «تعریف و توصیف جنایت ژنوسید در پرتو رویه قضائی دادگاه‌های کیفری بین‌المللی برای رواندا و یوگسلاوی سابق»؛ پژوهش‌های حقوقی، شماره ۱۰.
- اسمیت، آنتونی (۱۳۷۷): «منابع قومی ناسیونالیسم»؛ ترجمه واحد ترجمه، مطالعات راهبردی، پیش‌شماره ۱.
- خاکی قراملکی، محمدرضا (۱۳۹۷): «دین و ایدئولوژی»؛ تهران: تمدن نوین اسلامی.
- روشه، گی (۱۳۷۷): «تغییرات اجتماعی» ترجمه منصور وثوقی، تهران: نی.
- عاملی، سعید رضا (۱۳۹۵): «استثناگرایی امریکایی و اروپامرکزی و دیگری‌سازی مسلمانان»؛ تهران: امیرکبیر.
- مارشال، گوردون (۱۳۸۸): «فرهنگ جامعه‌شناسی»؛ ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- وایت هورن، آلن (۱۳۸۷): «نسل‌کشی چیست؟»؛ ترجمه یعقوب نعمتی وروجی، روزنامه رسالت، شماره ۶۵۷۵.

است. دیگری‌سازی محصول ایدئولوژی خاص‌گرایی و مترتب بر آن است. خاص‌گرایی تلاش یک قوم، مذهب یا فرهنگ برای متمایز معرفی کردن خود از سایر اقوام و مذاهب است و این ادعا دو وجه دارد: (۱) «ما از همه برتر و بهتریم» (۲) «ما دارای حقوق استثنایی هستیم» حاصل چنین نگاهی به ناچار دامن زدن به دیگری‌سازی و بعضاً «دیگری‌هراسی» است. (عاملی ۱۳۹۵، ۱۹۰-۱۹۲) پی‌آیند دیگری‌هراسی چیزی جز «نفرت‌پرانی»، «دشمنی»، «انزجار» و «بدرفتاری» نسبت به «دیگری» نیست. واقعیتی که به قتل و کشتار و نسل‌کشی «غیر» و «دیگری» می‌انجامد. جالب این‌جاست که عاملان نسل‌کشی اغلب مسئولیت عمل خود را به گردن قربانی می‌اندازند و ادعا می‌کنند که تصمیم‌ها یا عملکردهای قربانی به دیگران آسیب وارد آورده یا آنان را به خطر انداخته است. مانند تعلیل نسل‌کشی هزاره به «فاطمیون». این در حالی است هیچ اثری از شواهد یا مدارکی که این دعوی را اثبات کند یافت نمی‌شود. عاملان نسل‌کشی معمولاً به انگاره‌هایی که خودشان تولید کرده‌اند تمسک می‌کنند، انگاره‌هایی که گروه‌های قومی دیگر را «ستون پنجم دشمن» و دارای نفوذ خاص یا مرموز توصیف می‌کنند.

ایدئولوژی خاص‌گرایی و تمامیت‌خواهی سیاسی

هویت و ملزومات آن از مسائل اصلی و اساسی افغانستان در دو قرن اخیر بوده است. اکثر جنگ‌ها و درگیری‌های خانمان براندازی که در این سرزمین و در این دو قرن اتفاق افتاده ریشه در مسئله هویت دارد و به مناسبات میان هویت‌های مختلف قومی و فرهنگی راجع است. مسئله از زمانی شروع شد که ایدئولوژی خاص‌گرایی معیار عمل و رفتار قرار گرفت و سیاست «یکسان‌سازی اجباری» روی دست گرفته شد. پیرو آن تلاش گردید که هویت یک گروه قومی به‌عنوان «هویت خاص» و «هویت برتر» تحمیل و مسلط گردد. بنابراین مخاصمات و درگیری‌های هویتی فعلی امر بدیع و نوپدید نیست بلکه محصول تاریخ و ثمره دو صدسال تلاش برای یکسان‌سازی اجباری است. در این مدت برخورد با گروه‌های قومی و فرهنگی دیگر به شدت خصمانه و خشونت‌بار بود. موضعگیری خصمانه بازتابی از بدگمانی و نفرت شدید از گروه‌های قومی و فرهنگی و نیز ترس از مطالبات و مبارزاتی بود که سلطه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خاص‌گرایان را تهدید می‌کرد. از این‌رو گروه‌های قومی دیگر به‌ویژه هزاره در معرض فشارهای بی‌رحمانه قرار داشت و این فشارها با حملات منظم بر جان و مال و هویت فرهنگی آن‌ها همراه بود. استراتژی معمول و دم‌دست برای ساختارهای سیاسی برآمده از این ایدئولوژی در مقابله با دیگران توسل به خشونت، قلع و قمع گروه‌های قومی، سرکوب خونین، کوچ اجباری، تسدید اختلافات داخلی و تضعیف هر چه بیشتر بود. تنش‌های اجتماعی خونین و قتل و کشتارهای هدفمند و رفتارهای منطبق بر نسل‌کشی در این دو صد سال از پیامدهای تسلط این ایدئولوژی بر افغانستان است.

از اوایل دهه شصت و پس از فروپاشی به تدریج سلسله مراتب مناسبات قومی که از دیرباز برقرار بود دوران حساسی آغاز گردید. خصومت‌های سیاسی و ایدئولوژیکی شدت گرفت، همان‌گونه که قربانیان این خصومت‌ها به طور چشمگیری افزایش یافت. در این میان اما گروه قومی هزاره با شدت و



نسل کشی هزاره‌ها

نسل کشی در اصل یک جنایت بین‌المللی است که کنوانسیون منع نسل کشی آن را یک جنایت بین‌المللی تشخیص داده است.
نسل کشی به معنای نابود کردن تمام یا قسمتی از یک گروه حالا چه ملی یا قومی، نژادی یا مذهبی تفاوتی ندارد. نسل کشی در واقع زمانی رخ می‌دهد که صدمات جسمی کلی یا جزیی، کشتار جمعی یا گروهی، متحمل کردن ضربات جبران‌ناپذیر، تغییر شرایط زیست محیطی آنها منجر شود.

محمد امان ابراهیمی
(ماستری روابط بین‌الملل)

مقدمه

کشتار وحشتناک و بی‌رحمانه افراد، گروه‌های ملی، قومی، یا مذهبی و نژادی از گذشته تا کنون در طول تاریخ باعث شده که واژه‌ی جدیدی به نام نسل‌کشی در ادبیات حقوق بین‌الملل وارد شود. یکی از مهم‌ترین کشتار سیستماتیک در افغانستان علیه هزاره‌ها روی داده است. تاریخ افغانستان از گذشته تا کنون بدترین جنایات علیه مردم به‌ویژه قوم هزاره را شاهد بوده است. بعد از کنفرانس بن، امیدها برای ایجاد یک کشور دموکراتیک و عاری از جنگ و خشونت جرقه زد؛ اما متأسفانه بعد از دو دهه نه تنها جنگ پایان نیافته، بلکه کشتار سیستماتیک، حذف قشر تحصیل و آگاه جامعه و انفجارهای طرح‌ریزی شده چندبرابر شده است. نسل‌کشی در افغانستان به صورت گسترده افزایش پیدا کرده است. حضور قوم هزاره در غرب ولایت کابل که یکی از امن‌ترین مناطق پایتخت محسوب می‌شد اما حالا به‌خاطر حملات تروریستی و وحشتناک به یکی از ناامن‌ترین نواحی پایتخت به شمار می‌رود.

جنایت نسل‌کشی از دیرباز در سراسر جهان وجود داشته است. اصطلاح نسل‌کشی یا ژنوساید (Genocide) را اول بار شخصی به نام رافائل لمکین در سال ۱۹۴۳ به کار گرفته است (Schabas, ۱۴, ۲۰۰۰). او معتقد بود کشتار و یا نابودی یک قوم خاص یا یک نژاد حالا چه اجتماعی یا مذهبی به لحاظ حقوقی یک جرم به حساب می‌آید. در قطعنامه شماره (۱) ۹۶ در دسامبر ۱۹۴۶ به‌عنوان اولین سند در رابطه با نسل‌کشی شد. در این قطعنامه جنایت نسل‌کشی به‌عنوان از بین بردن یا انکار حق موجودیت همه و یا برخی از گروه‌های روی کره زمین تعریف شده است. سازمان ملل متحد در این قطعنامه نسل‌کشی را به‌عنوان یک جنایت آشکار و خطرناک معرفی کرده است؛ و از تمامی دولت‌های عضو خواسته است که در رابطه با این موضوع قوانینی برای جلوگیری و همین‌طور مجازات ژنوساید وضع نمایند. تعریف جنایت نسل‌کشی عبارت است از: نابودی یا انهدام کلی یا جزیی زیستی، فیزیکی گروه‌های ملی یا قومی، نژادی یا مذهبی که دارای این ویژگی‌ها باشد: ۱. کشتن اعضای یک گروه؛ ۲. صدمه شدید به گروه یا اعضای گروه؛ ۳. تحمیل یا اقدامی که مانع زاد و ولد در گروه شود؛ ۴. انتقال کودکان از گروهی به گروه دیگری؛ ۵. قراردادن گروه در موقعیتی که منجر به نابودی کلی یا جزیی آن گروه شود. Year Book of the U. N. ۱۹۴۸-۹, pp. ۹۵۳-۴

خشونت‌ها و کشتار سیستماتیک هزاره‌ها

حملات به شیعیان افغانستان بعد از برقراری نظامی بر پایه دموکراسی نه تنها کمتر نشد بلکه با گستردگی بیشتری در حال انجام است. در ژانویه ۲۰۰۹ تا دسامبر ۲۰۱۵، یوناما پنج حادثه علیه شیعیان در افغانستان را ثبت کرده است. بر اساس گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، در پنج حمله علیه هزاره‌ها در ۲۰۱۵-۲۰۱۶، ۱۵۶ نفر کشته و ۴۷۹ زخمی شدند. حملات متعددی در سال‌های دیگر روی داده است. منابع نشان می‌دهد که هزاره‌ها از سال ۲۰۱۶ به‌طور فزاینده‌ای مورد هدف قرار گرفته است. یوناما آسیب شدید به غیرنظامیان هزاره از سال ۲۰۱۶ تا در گزارش سالانه ۲۰۱۸ خود گزارش داده است. کابل شاهد ۱۳ حمله به شیعیان بین سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۸ بود. در سال ۲۰۱۹، یوناما گرچه از کاهش کلی تلفات گزارش داد اما حملات هدفمند به گروه‌های خاص در افغانستان از جمله به مسلمانان شیعه افزایش یافته، از جمله مرگبارترین حادثه سال معرفی شده است (UNAMA, ۲۰۲۰, ۷-۸).

یوناما در سال ۲۰۱۸ سطح بالایی از خشونت داعش علیه جمعیت مسلمان شیعه (هزاره‌ها) ثبت کرد. طبق کمیسیون ایالات متحده آمریکا در امور آزادی مذهبی بین‌الملل (USCINR) حملات داعش به شیعه بیش از دیگران کشنده بوده و در سال ۲۰۱۸ حدود ۳۰۰ کشته برجای گذاشته است. بین ۱ ژانویه و ۳۰ نوامبر ۲۰۱۹، یوناما هفت حمله علیه شیعیان را ثبت کرده که منجر به ۱۱۲ کشته و ۳۶۱ زخمی شده است. در مقایسه با مدت مشابه در سال ۲۰۱۹، از جمله حملات داعش به هزاره‌ها. (UNAMA, ۲۰۱۹ Annual Report, Feb ۲۰۱۸, pp. ۲۹-۳۰)

برخی از نمونه‌های اخیر خشونت هدفمند علیه جامعه هزاره و شیعه توسط داعش عبارتند از در مارس ۲۰۱۸، در طول جشن‌های نوروزی به یک مکان مقدس شیعه در کابل حمله کرد و ۲۶ کشته و ۱۸ زخمی برجای گذاشت. در ۹ مارس ۲۰۱۸، حمله یک بمب‌گذار انتحاری به برنامه یادبود برای رهبر فقید هزاره (شهید مزاری ره)، به کشته شدن حداقل ۷ نفر منجر شد. در ۲۲ آوریل ۲۰۱۸، حدود ۶۰ نفر در کابل در یک مرکز ثبت‌نام کشته شدند. این حمله توسط داعش ادعا شد که شیعیان را هدف قرار داد. (european asylum support office, ۲۰۲۰, ۸)

در ۱۵ اگوست ۲۰۱۸، پس از حمله بمب‌گذار انتحاری داعش به یک مدرسه خصوصی در محله هزاره کابل، ۴۸ نفر کشته و ۶۷ نفر زخمی شدند. (BBC News, ۲۰۱۸ August ۱۵)

آسوشیتدپرس گزارش داد که ۳۴ نفر از کشته‌شدگان و ۵۷ زخمی دانشجوی بودند. (Associated Press, ۲۰۱۸ August ۱۶)

در سپتامبر ۲۰۱۸، حمله به یک مرکز ورزشی در غرب کابل ۲۰ کشته و ۷۰ زخمی برجای گذاشت. (Al Jazeera, ۲۰۱۸ February ۲۶)

در ۷ مارس ۲۰۱۹، یک حمله داعش به هزاره‌ها در غرب کابل ۱۱ کشته و ۹۵ مجروح برجای گذاشت. (Al Jazeera, ۲۰۱۹ March ۸)

در ۱۷ اگوست ۲۰۱۹، بیش از ۶۰ نفر در یک عروسی هزاره در غرب کابل کشته و تقریباً ۲۰۰ نفر زخمی شدند. (BBC News, ۲۰۱۹ August ۱۸, Kabul)

در ۶ مارس ۲۰۲۰، در مراسم بزرگداشت رهبر فقید هزاره در کابل، بیش از ۳۰ نفر کشته و ۸۰ نفر زخمی شدند. (Al Jazeera, ۲۰۲۰ March ۶)

شورای امنیت سازمان ملل متحد خاطرنشان کرد که تعداد حملاتی که واقعاً توسط داعش انجام شده، مشخص نیست و ممکن است شبکه حقانی در پشت برخی از حملات ادعا شده توسط این گروه باشد. (AAN, ۲۰۱۹ February ۳)

طالبان در گذشته هزاره‌ها را هدف می‌گرفتند، پس از به دست گرفتن قدرت در سال ۱۹۹۶ علیه آنها جنگ اعلام کردند. بر اساس مطالعه نشر شده توسط وب‌سایت هزاره، حدود ۳۰۰۰ هزاره در زمان حکومت طالبان در دوره‌ی ۱۹۹۴-۲۰۰۱ کشته شدند. رادیو اروپای آزاد (رادیو آزادی) خاطرنشان کرد: طالبان در حکومت ظالمانه خود هزاره را وحشت‌زده کردند و مناطق جنگی هزاره را از طریق یک کشتار هدفمند تصرف کردند. (RFE/RL, Living Scared, ۲۰۲۰ April ۵)

یکی از هولناک‌ترین حملات در طول تاریخ افغانستان به یک مکتب دخترانه در غرب کابل انجام گرفت که باعث تلفات جانی زیادی شد. تلفات انفجار در دبیرستان دخترانه «سیدالشهدا» واقع در منطقه شیعه‌نشین شهر کابل به ۸۵ شهید و دست‌کم ۱۶۵ زخمی رسید. خشونت‌هایی که در نزدیکی مدارس علیه غیرنظامیان انجام گرفته، نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه است. (UNFPA press, ۲۰۲۱ may ۱۰)

در اواخر سال ۲۰۱۸، طالبان حملات خود را در ارزگان خاص، مالستان و جاغوری آغاز کردند. حملات طالبان به مناطق هزاره

در ولایت‌های غزنی و ارزگان منجر به آوارگی بیشتر در سال ۲۰۱۸ شد. در ۱۱ نوامبر ۲۰۱۸، طالبان به جاغوری رسیدند و طی یک روز ۳۰ سرباز به همراه ۵۰ افسر پلیس را به قتل رساندند. خانواده‌های بسیاری آواره شدند. پس از این حملات در نوامبر ۲۰۱۸، هزاره‌ها در کابل به دلیل عدم حمایت دولت اعتراض کردند. در جریان این حادثه یک بمب‌گذار انتحاری شش نفر را کشت. (european asylum support office, ۲۰۲۰, ۵)

ارگان‌های سیاسی سازمان ملل متحد نقش مهمی در حمایت از اجرای کنوانسیون دارند، اما نه در تعیین قاطع قانونی در مورد اینکه آیا شرایط تحت کنوانسیون نسل‌کشی یا طبق قوانین کیفری بین‌المللی به منزله نسل‌کشی است یا نیست. فقط یک نهاد قضایی مجاز می‌تواند در مورد اینکه آیا واقعاً نسل‌کشی اتفاق افتاده و چه کسی مسئول آن است، تصمیم قانونی بگیرد. در مواردی که تعیین قانونی از نسل‌کشی در رابطه با وقایع خاص صورت گرفته باشد، استفاده از این اصطلاح ممکن است کمتر مورد بحث سیاسی قرار گیرد، هر چند لزوماً خالی از جنجال باشد. در مواردی که چنین تصمیمی اتخاذ نشده باشد، به احتمال زیاد استفاده از این اصطلاح توسط جوامع آسیب‌دیده مورد مناقشه قرار می‌گیرد و می‌تواند منجر به تنش‌های سیاسی شود. (UN.Genocide Note, ۱۹۴۸, ۳)

نتیجه‌گیری

نسل‌کشی در اصل یک جنایت بین‌المللی است که کنوانسیون منع نسل‌کشی آن را یک جنایت بین‌المللی تشخیص داده است. نسل‌کشی به معنای نابود کردن تمام یا قسمتی از یک گروه حالا چه ملی یا قومی، نژادی یا مذهبی تفاوتی ندارد. نسل‌کشی در واقع زمانی رخ می‌دهد که صدمات جسمی کلی یا جزیی، کشتار جمعی یا گروهی، متحمل کردن ضربات جبران‌ناپذیر، تغییر شرایط زیست محیطی آنها منجر شود. با نگاه اجمالی به اسناد فوق و کشتار آشکار یک گروه و قوم خاص در افغانستان ما شاهد یک نسل‌کشی سیستماتیک در این کشور هستیم. جنایت نسل‌کشی که جان بسیاری از کودکان، اطفال، بزرگان، دانشجویان و... را گرفت. دولت و مردم هزاره می‌توانند با شکایت در دادگاه‌های بین‌المللی و با درخواست بر اینکه جنایت نسل‌کشی باید در افغانستان پایان یابد. حق حیات یکی از اصلی‌ترین حقوق برای بشریت است. متأسفانه روزانه تعداد زیادی از مردم افغانستان در سراسر این کشور بدون هیچ‌گونه خطایی، جان خود را از دست می‌دهند.

منابع

Prevention Genocide on Office nations united The a developed has protect to Responsibility the and to Crimes Atrocity for Analysis of assessment the support crimes .war and humanity against Crimes Genocide , available at: http://www.un.org/en/preventgenocide/adviser/pdf/framework_crimes_en.pdf

Schabas William A, Genocide in International Law : the crimes of crimes, Cambridge University Press ,2000 ,Australia, DFAT (Department of Foreign Affairs and Trade), DFAT Country Information Report Afghanistan , 2019 June 27, accessed <https://www.dfat.gov.au/sites/default/files/country-information-reportafghanistan.pdf> July 14 2020

UNAMA (United Nations Assistance Mission in Afghanistan) Annual Report, February 2019, https://unama.unmissions.org/sites/default/files/afghanistan_protection_of_civilians_annual_r_2020_July_2_february.pdf, accessed 22 July 2019

<http://www.afghanembassy.com.pl/afg/images/pliki/TheConstitution.pdf>, accessed Jul 20 2019

UNAMA (United Nations Assistance Mission in Afghanistan) Annual Report, Feb 2018, https://unama.unmissions.org/sites/default/files/unama_annual_protection_of_civilians_repor_2018_feb_23_english.pdf, accessed 23 July 2020

VOA (Voice of America) News, «It Was Horrific: Afghan Mother Speaks Out About Maternity Ward Attack», 18 May 2020, <https://www.voanews.com/extremism-watch/it-was-horrific-afghan>, accessed July 14 2020

USCIRF (US Commission on International Religious Freedom), United States Commission on International Religious Freedom, 2019 Countries: Afghanistan, April 2 Annual Report; Country Reports: Tier 2019 Religious Freedom, https://www.uscifr.gov/sites/default/files/Tier2_2019_AFGHANISTAN.pdf, accessed July 9 2020

RFE/RL (Radio Free Europe/Radio Liberty), Living Scared: In Kabul's Shi'ite Enclave, Hazara Fear Taliban Return, 5 April 2020, <https://www.rferl.org/a/living-scared-in-kabul-s-shi-ite-enclave-hazara-fear-a>, accessed July 9 2020

BBC News, Afghanistan: Bomb kills 18 at wedding in Kabul, 18 August 2019, <https://www.bbc.co.uk/news/world-asia-49383803>, accessed July 9 2020

Al Jazeera, Afghanistan's persecuted Hazaras have little hope in peace talks, 26 February 2019, www.aljazeera.com/indepth/features/afghanistan-persecuted-hazaras-hope-peace-talks, accessed June 29 2020

Al Jazeera, Death toll rises to 11 in attack on Shia gathering in Kabul, 8 March 2019, <http://www.aljazeera.com/news-afghan-11-death-toll-rises/>, accessed July 13 2020

Al Jazeera, Dozens killed in Kabul ceremony attack claimed by ISIL, 6 March 2020, <http://www.aljazeera.com/news-kabul-gathering-attended/>, accessed July 13 2020

UNFPA, Statement: Attack on school in Kabul, Afghanistan, 10 May 2021, <https://www.unfpa.org/press/unfpa-statement-attack-sayed-ul-shuhada-high-school-kabul-afghanistan>

توان هزاره بودن

(چرا هزاره‌ها به صورت خاص مورد نسل کشی قرار می‌گیرند؟)



هستند» به تنهایی می‌تواند بستر ساز و زمینه‌ساز بسیاری از اتفاقات و پیامدهای ناگوار برای جامعه هزاره شود. در رد این انگاره ذهنی همین بس که بخشی از جامعه هزاره را «هزاره‌های اهل سنت» و همچنین «هزاره‌های اسماعیلی» تشکیل می‌دهند که در صفحات شمالی و جنوبی افغانستان پراکنده هستند که افزایش تعاملات و ارتباطات هزاره‌های مناطق مرکزی با آن‌ها می‌تواند بهترین فرصت یا گریزگاه برای شکستن حصر جغرافیایی و ژئوپولیتیکی نیز باشد.

به نظر این قلم چنین می‌رسد که هزاره‌ها باید کمتر بر دال‌های مذهبی در عرصه تعاملات سیاسی-اجتماعی خویش تاکید و اصرار بورزند تا هم اثرات منفی انگاره‌های ذهنی مذکور از بین رود و هم اینکه دچار این خطای استراتژیک در عرصه سیاست نشویم که انگار تمام تخم‌مرغ‌ها را درون یک سبد گذاشته‌ایم چرا که این امر بیش از آنکه فرصت‌آفرین باشد، بیشتر چالش‌زا و تهدیدآفرین است.

دوم) بحران رهبری و ناتوانی در کنش‌گری سیاسی

واقعیت امروز جامعه هزاره حاکی از آن است همان‌طور که از نام هزاره‌ها برمی‌آید در عرصه مدیریت و سیاست کلان کشور نیز دچار هزار راه و بیراهه بی‌حاصل گشته‌اند. جزایر خرد و ریز و پراکنده‌ای که هیچ‌گونه انسجام درونی و راهبرد و منافع مشترکی برای کلیت هزاره از دل آن بیرون نمی‌آید. تعبیر یکی از رهبران این قوم در جریان کمپین‌های انتخاباتی که نقش و جایگاهش را همچون ضمیر «ها» در آیه «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا» ذکر می‌کند یا پخش و انتشار این جمله از یک فایل صوتی که «هزاره‌ها به اندازه دماغ و بینی‌شان از قدرت سهم می‌برند»، مشت نمونه خروار وضعیت امروز هزاره‌ها در عرصه قدرت و سیاست کشور است.

نویسنده بر این باور است که بعد از شهادت عبدالعلی مزاری، جامعه هزاره شاهد یک انحراف بنیادین در «امر سیاسی» گشته است که «حق سیاسی» به «امتياز شخصی» رهبران و قدرت مبتنی بر حزب و سازمان به سیاست میراثی و ارباب رعیتی مبدل گشت. عبدالعلی مزاری با اینکه خود یک رهبر کارزماتیک بود اما هرگز از قدرت و سیاست تفسیری میراثی و ارباب رعیتی نداشت بلکه معتقد به قدرت مبتنی بر جمع و سازمان بود.

جنبش روشنائی که در آغاز به آن چشم‌ها و امیدها دوخته شده بود نیز ره به جایی نبرد و هم‌اکنون می‌توان به وضوح مشاهده کرد که سردمداران آن کجاهایند و چه می‌کنند. در وصف رهبران سنتی به همان تعبیر خودشان (آیهی «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا») اکتفا می‌کنم و قلم در دست و قلب در سینه‌ام را بیش از این نمی‌آزرم. بعضی دیگر از سران و رهبران هزاره که امید و انتظار می‌رفت گسست میان‌نسلی هزاره‌ها را پر نمایند، ظاهراً فقط به چاپ و انتشارات بسنده نموده‌اند.

همان‌طور که پیش از این در یادداشت «شیزوفرنی هزارگی» که در شماره سی و دوم نشریه سیمای خرد بدان اشاره کردم، هزاره‌ها نیازمند نوشتن یک «تاریخ انتقادی» هستند، اما این بار نه با انتقاد از دیگران بلکه واکاوی ضعف‌ها و توانمندی‌های تاریخی «خوبیشتن هزاره». هزاره‌ها باید سرفصل‌های جدیدی مانند «واکاوی ضعف‌های درونی»، «بازبینی فهم از خوبیشتن و تاریخ افغانستان»، «تجدیدنظر در شناخت از تمدن غرب و درک جایگاه خود در ساختار سیاسی-اقتصادی نظام بین‌الملل» در تاریخ‌نگاری‌شان ایجاد کنند. اساساً فهم نادرست و کاژیب از خود و دیگران باعث شده تا نتوانیم متناسب با ظرفیت‌های درونی و شرایط بین‌المللی دست به کنش سیاسی بنیمیم و از این طریق دچار اشتباهات راهبردی در عرصه سیاست و معادله قدرت شده‌ایم. هزاره‌ها برای داشتن حضور فعالانه در سیاست مستلزم بازبینی مجدد در مفاهیم اساسی چون امر سیاسی، شناخت خود و دیگران، درک عمیق از قدرت هژمونیک ساختار نظام بین‌الملل یعنی غرب، می‌باشیم. فقط از باب مثال و مشت نمونه خروار کافی است که خدمت‌تان عرض کنم در گزارش اخیر آریین طباطبایی برای مؤسسه رند در ایالات متحده آمریکا، هزاره‌ها برای ایالات متحده به مثابه یک تهدید شناخته شده است.

همان‌طور که در «شیزوفرنی هزارگی» نیز مطرح کردم هزاره‌ها باید به این پرسش‌های بنیادین، عمیقاً بیندیشند:

- انسان هزاره کیست؟ چه سرشت و سرگذشتی داشته و دارد؟

- «وضع موجود» هزاره‌ها چگونه است؟ و این «وضع موجود»، معلول کدام عوامل درونی و بیرونی‌اند؟

- «وضع مطلوب» هزاره‌ها چیست؟ و چه می‌تواند باشد؟

- جامعه هزاره برای رسیدن به «وضع مطلوب» و تحقق آن، باید کدام بسترها و شرایط را دارا باشد؟

- در حال حاضر از میان دو گزینه‌ی «تعامل با حکومت» یا «تقابل با حکومت» انتخاب کدام‌شان، یک انتخاب عقلانی و مبتنی بر قاعده عقلانی «هزینه-فایده» می‌باشد؟ آیا گزینه دیگری هم هست؟

پیشنهادات راهبردی نویسنده به عنوان یک دانشجوی حوزه علوم سیاسی و مطالعات منطقه‌ای برای برون‌رفت هزاره‌ها از وضعیت فعلی موارد زیر است:

- فرار از انزوا و حصر ژئوپولیتیکی با تقویت دیاسپورای هزارگی؛

- تقویت اقتصاد سیاسی با تجارت و بازرگانی؛

- بازی چندگانه با همه‌ی ریز قدرت‌ها و قدرت‌های کلان؛

- تبدیل چالش‌هایی چون مذهب، زبان و فرهنگ به فرصت‌هایی برای انجام لابی‌گری و بازیگری.

شرح و بسط این موارد از حوصله این یادداشت خارج است اما مورد اول که شکستن حصار جغرافیایی و طبیعی باشد در قسمت اول یادداشت گذشت. اما درباره آخرین مورد پیشنهاد راهبردی این نکته را بیفزایم که هزاره‌ها می‌توانند با گسترش پیوندهای زبانی و تبارشناسی خود با ترک‌ها برای خود فرصت‌های ارزشمندی ایجاد کنند. این امر را از این روی افزودم چرا که در همین چند ماه اخیر افغانستان نیز برای «سازمان شورای همکاری کشورهای ترک‌زبان» درخواست «عضویت به صورت عضو ناظر» را داده است و از سوی اقوام ترک‌تبار در صفحات شمالی کشور داریم که می‌توانند هزاره‌ها را از آسیای مرکزی تا آسیای صغیر وصل کنند.

رضا عطایی (ماستری علوم سیاسی دانشگاه تهران)

گفتن و نوشتن درباره هزاره‌ها برایم حکم همان ماهی درون آب را دارد که اگر از آن ماهی بپرسند آب چیست؟ متحیر شود و بماند که چه بگوید. از همین روی بیشتر بر این نظرم که غیرهزاره‌ها بیایند و ما را مورد نقد و تحلیل قرار دهند. با این حال کوشیده‌ام که در نوشته پیش روی که در آن زمینه‌ها و علل نسل‌کشی هزاره‌ها مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد، همچون سایر یادداشت‌هایم از مسیر انصاف خارج نشوم و تا جایی که می‌توانم از لاک و پوسته هزاره‌بودن خویش در این یادداشت خارج شوم و از بیرون به موضوع و جوانب آن بنگرم و آن‌گاه بنویسم.

اول) مرزبندی‌های هویتی-قومیتی؛ کلیشه‌ها ذهنی و تصورات قالبی

در طول تاریخ معاصر افغانستان فراوان شاهد این موضوع بوده‌ایم که مرزبندی‌های قومیتی چگونه زمینه‌ساز تنازع و خشونت میان مردمان افغانستان شده است. اصولاً مرزبندی هویتی-قومیتی دارای چنین جداسازی میان «خودی» و «دیگری» می‌باشد و این تعلق خاطرها است که انگاره‌ها و کلیشه‌های ذهنی یا به تعبیر علمی آن «تصورات قالبی» (stereotypes) را درباره خود و دیگران برای فرد در درون یک گروه هویتی به وجود می‌آورد. «تصورات قالبی» یا همان کلیشه‌ها و انگاره‌های ذهنی پدیده‌ای فراگیر در کلیه تعاملات اجتماعی است که به واسطه تعلق افراد به گروه هویتی خاص (جنسیت، نژاد، طبقه، قوم، محل زندگی و...)، گزاره‌هایی «غیرمنصفانه» و «کلی» به آنها نسبت داده می‌شود. زیرا غالب افراد جامعه تصورات و پنداشت‌های خود را نه از راه درک و تجربه مستقیم عینی، بلکه بر پایه باورها و نگرش‌های پیرامون خود یا به اصطلاح آنچه «همه می‌گویند» اخذ می‌کنند. چگونگی شکل‌گیری تصورات قالبی و پیش‌دوری، متاثر از عوامل مختلف شخصیتی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی است.

در افغانستان نیز تصورات قالبی غالباً منفی و مخرب گروه‌های قومیتی از هم سبب شده است که نه تنها هیچ‌گاه ارتباط سازنده‌ای بین اقوام شکل نگیرد، بلکه با توجه به عوامل دیگر، همیشه شاهد نزاع و درگیری میان اقوام این کشور باشیم. شاید بهترین مصداق در این زمینه این باشد که مردم در افغانستان هنگام شنیدن، نه به دنبال «اعتبار سخنان» که در صدد کشف «تبار سخنان» هستند. تصورات قالبی نقش بسته در اذهان مردم افغانستان در گروه‌های هویتی و قومیتی نسبت به هم، در طول تاریخ این کشور نقش مهمی در برقراری ارتباط، دوری‌گزیدن، نفی و حتی حذف یکدیگر داشته است. تاریخ چند دهه اخیر افغانستان که با آن فاصله‌چندانی هم نداریم- بلکه در ادامه همان هستیم- بیش از آنکه روایت خون و شمشیر باشد، روایت تصورات قالبی گروه‌های هویتی جامعه افغانستان نسبت به یکدیگر است. تصورات قالبی در برابر استدلال مخالف، سخت مقاومت می‌کند و فردی که دارای باورهای قالبی است، همواره دچار «تعصب» می‌شود.

خالد حسینی در رمان «بادبادک‌باز» به خوبی توانسته است تصورات قالبی و قضاوت‌های ارزشی «پشتون‌ها» نسبت به اقوام دیگر و به خصوص «هزاره‌ها» را ترسیم و توصیف کند. وضعیتی که خالد حسینی در قالب رمان ترسیم می‌کند، آنتونی گیدنز با مفهوم تصور قالبی تحلیل می‌کند. او معتقد است تصورات قالبی نوعی مکانیسم «جابه‌جایی» یا «بلاگردانی» (displacement) است که به وسیله آنها احساس خصومت یا خشم متوجه چیزهایی می‌شود که ریشه واقعی این احساسات نیست. بلاگردانی یا جابه‌جایی زمانی رخ می‌دهد که در میان افراد یک قوم یا یک کشور، ناکامی‌های فراوانی به وجود می‌آید. این افراد چون نمی‌توانند منشاء اصلی ناکامی‌های خود را شناسایی کنند، بار مسئولیت آن را به دوش افرادی از یک قوم و گروه دیگر انداخته و نسبت به آنها احساس ترس، نفرت و انزجار پیدا می‌کنند. بررسی این موضوع که سایر اقوام در افغانستان چه انگاره‌های ذهنی و تصورات قالبی درباره هزاره‌ها دارند خود تحقیق مفصلی را می‌طلبد که در اینجا فقط به نمونه‌هایی گریز می‌زنیم.

از آنجایی که اکثریت سایر اقوام غیر از هزاره در افغانستان پیرو مذهب حنفی هستند (البته نه به این معنا که میان سایر اقوام، شیعه نیست) این انگاره ذهنی در میان مردم افغانستان و حتی میان خود هزاره‌ها به وجود آمده است که «هزاره یعنی شیعه» و «شیعه مساوی با هزاره» می‌باشد. صرف وجود چنین کلیشه ذهنی منجر به جداسازی و منزوی شدن هزاره‌ها در افغانستان می‌شود، بماند که در جنگ میان گفتمان‌های مختلف از اسلام و کشورهای دیگری که ادعای ام‌القریه جهان اسلام را دارند نیز همواره هزاره‌ها قربانی این انگاره ذهنی بوده‌اند. عبدالرحمان (۱۸۸۰-۱۹۰۰م) نیز در نسل‌کشی هزاره‌ها به این انگاره ذهنی پر و بال زیادی داد و در دوره امارت اسلامی طالبان (۱۹۹۶-۲۰۰۱م) و سقوط مزارشریف نیز شاهد بودیم که در قتل‌عام هزاره‌ها از این کلیشه و انگاره‌ی ذهنی استفاده کردند.

ابوذر غزنوی هم‌رزم و هم‌سنگر عبدالعلی مزاری و به عنوان یکی از شخصیت‌های مهم تاریخ چند دهه اخیر افغانستان در بخشی از یادداشت‌هایش که دو سال پیش تحت عنوان کتاب «در آینه جنگ» توسط بنیاد تاریخ شفاهی افغانستان در کابل منتشر شد، درباره شرایط سیاسی-اجتماعی افغانستان، این موضوع مهم را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد که «حزب وحدت» و «هزاره‌ها» در طول سال‌های جهاد و جنگ‌های داخلی همواره قربانی این تصور و کلیشه در نزد سایر اقوام و جریان‌ها بوده‌اند که وابسته جمهوری اسلامی ایران هستند و جنگ ایدئولوژیکی و ادعای «ام‌القریه» میان عربستان سعودی و جمهوری اسلامی تبعات بسیاری میان جریان‌ها و تحولات افغانستان داشته است. اگرچه ابوذر غزنوی یادآور می‌شود که حزب وحدت، استقلال عمل خویش را داشته است اما به تعبیر اورینگ گافمن همواره این «داغ‌ننگ» بر پیشانی حزب وحدت و هزاره‌ها خورده بود. صرف وجود این کلیشه و انگاره ذهنی که «هزاره‌ها وابسته و جاسوس ایران



صاحب امتیاز: بنیاد اندیشه

مدیر مسئول: حسن رضا خاوری * معاون مدیر مسئول: محمد واثق حسینی

سردبیر: علی جوادی * مدیر اجرایی: علی فیضی (۰۷۷۳۵۱۹۳۱۹)

هیئت تحریریه: اسلم غرجستانی، انور رحیمی، امیر کوثری، حبیب‌الله محمدی،

حیات‌الله شهباز، رضا عطایی، زهرا مراد، سمیه عرفانی، مسعود سنایی، عبدالله شایگان،

ضیا روشنگر و جاویدعلی احساس * ویراستار: محمدعلی فیاض * صفحه‌آرا: نسیم وکیلاتی

دفتر مرکزی: بامیان، انتهای بازار، سیاه لایک، جوار لیسه ذکور مرکز

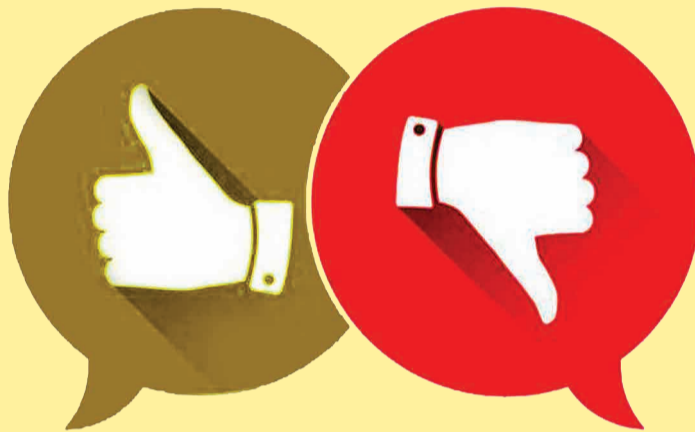
مراکز توزیع: بامیان، دایکندی، غور و کابل

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه * قیمت: ۲۰ افغانی



کشتی هزاره‌ها؛ کشتی واکش‌ها به

قومی سازی کشتار یا تقلا برای بقاء



عبدالله شایگان

مقدمه

هزاره‌های افغانستان، یکی از گروه‌های اتنیک و مذهبی هستند که در طول تاریخ معاصر این کشور شاهد مظالم بسیار از قبیل کوچ اجباری، پرداخت مالیات‌های کمرشکن، تحریم اقتصادی، محرومیت از خدمات اساسی همچون حق دسترسی به صحت، تعلیم و تربیه، کار و مشارکت در حکومت و نظام، فروخته شدن به عنوان برده، قتل عام‌ها و کشتارهای بی‌رحمانه بوده‌اند. به گواهی تاریخ تنها در زمان حکومت شاهي امير عبدالرحمن در این کشور بعد از چندین جنگ و لشکرکشی به هزاره‌جات ۶۲٪ هزاره‌ها قتل عام گردیده و اراضی زیادی از تصرف آن‌ها خارج گردید. به همین ترتیب قتل عام‌های افشار، مزار شریف، یکاولنگ و ... در زمان حکومت‌های مجاهدین و طالبان نمونه‌های دیگری از رویدادهای قتل عامی هستند که در تاریخ خون‌بار این قوم ثبت شده است. پس از سقوط طالبان و روی کار آمدن نظام دموکراتیک، هزاره‌ها همچنان یکی از اهداف گروه‌های تروریستی مخالف نظام بوده‌اند. کشتار هزاره‌ها در سال‌های اخیر به صورت هدفمند و سیستماتیک در قالب حملات انتحاری و انفجارها، بمب‌گذاری و حملات مسلحانه به اهداف غیر نظامی، نه تنها ادامه پیدا کرده بلکه افزایش نیز یافته است. این حملات از حادثه گروگان‌گیری مسافران هزاره در ارژگان که منجر به شکل‌گیری جنبش دادخواهی تبسم شد وارد فاز جدید شده و تا به امروز به صورت هدفمند و سیستماتیک ادامه پیدا کرده و تنها هر از چندی، روش و تاکتیک حملات و کشتار مردم تغییر می‌کند.

جنگ و نا امنی در افغانستان باعث شده است تا شهروندان این کشور در کل و هزاره‌ها به صورت خاص به دلیل تعلق به قوم و گروه نژادی و مذهبی خاص، تقریباً در هیچ جا احساس امنیت نکنند. آن‌ها در شاه‌راه‌ها، مساجد و عبادتگاه‌ها، مکاتب و مراکز آموزشی خصوصی، گردهمایی‌ها و تظاهرات‌ها، سالون‌های عروسی، کلوب‌های ورزشی، شفاخانه‌ها، بس‌های شهری و ... به صورت هدفمند مورد حملات تروریستی قرار گرفته‌اند. حملات مرگباری که نهادهای امنیتی کشور گروه طالبان و داعش را مسئول دانسته و ضمن وعده‌ی گرفتن انتقام از آن‌ها، از عملی کردن طرح ویژه امنیتی در مناطق خاص هزاره‌نشین مثل دشت برچی در کابل که شاهد بیشترین رویداد های تروریستی در سالهای اخیر بوده، خبر داده‌اند اما تا هنوز به صورت عملی گام موثری برداشته نشده و سلسله این کشتارها همچنان ادامه دارد.

خواست های خانواده‌های قربانیان

پس از هر رویداد تروریستی هزاره‌ها به صورت یکدست به خصوص خانواده‌های قربانیان و مردم مناطق خاصی که در آن رویدادهای تروریستی رخ داده، از حکومت و جامعه جهانی خواستار شناسایی عاملین حوادث خونین، رسیدگی به وضعیت زخمی‌ها و حمایت از خانواده‌های قربانیان و همچنان جلوگیری از تکرار حوادث این چنین شده‌اند. حرکات و دادخواهی‌های مدنی مثل شکل‌گیری جنبش تبسم و جنبش روشنایی که در تاریخ کشور بی‌نظیر بوده‌اند اما هیچ یک نتوانسته‌اند گوش شنوایی پیدا کنند و یا حکومت را وادار سازند تا دست به اقدامات خاص پیش‌گیرانه بزنند تا روند کشتار هزاره‌ها متوقف شود.

موضع کمیسیون مستقل حقوق بشر

در این میان کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان پس از حادثه خونین مکتب سیدالشهدا در غرب کابل برای اولین بار با خانواده‌های قربانیان همصدا شده و اعلان کرد که هزاره‌ها در افغانستان به صورت هدفمند و سیستماتیک مورد حمله قرار می‌گیرند و در جنایات رخ داده بر علیه این گروه قومی، می‌توان مصادیق جنایت نسل‌کشی را به وضوح دید. کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در نامه‌هایی به سرمنشی سازمان ملل متحد و شورای امنیت این سازمان تلاش کرده تا پای هیأتی حقیقت‌یاب به افغانستان باز شود، تا چه بسا حملاتی که علیه غیرنظامیان صورت گرفته از منظر «نسل‌کشی»، «کشتار جمعی» و «جنایت جنگی» مورد ارزیابی قرار گرفته و رده‌بندی شوند. این کمیسیون از حکومت نیز خواسته است که باید به تعهدات خود طبق میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی عمل کند و به کشتار هدفمندانه‌ی هزاره‌ها اذعان کند. در اعلامیه کمیسیون حقوق بشر آمده است: دولت افغانستان باید فوراً طرح حمایتی‌ای را مبتنی بر حقوق بشر، برای دشت برچی و مناطق غرب کابل تهیه و ابلاغ کند. این طرح باید شامل برنامه‌هایی برای جبران خسارت جمعی نیز باشد.

کارزار «نسل‌کشی هزاره‌ها را متوقف کنید»

پس از حادثه خونین مکتب سید الشهدا در غرب کابل کارزار «نسل‌کشی هزاره‌ها را متوقف کنید» از سوی فعالان اجتماعی و سازمان‌های مدنی و اجتماعی در افغانستان راه اندازی شد. دامنه این کارزار از مرزهای افغانستان خارج شده و مهاجرین جامعه هزاره در سراسر جهان به این کارزار پیوستند. کارزار شامل اقداماتی همچون راه‌اندازی طوفان تویتری با هشتک «نسل‌کشی هزاره‌ها را متوقف کنید» در شبکه‌های اجتماعی تویتر و فیسبوک، برگزاری تجمعات اعتراضی در داخل و خارج کشور، برگزاری گفتمان‌های اجتماعی و میزگردهای رسانه‌ای در مورد چیستی و مصادیق جنایت نسل‌کشی در نظام حقوقی بین‌الملل و همچنین راه‌های پایان دادن به این جنایت و اقدامات مشخص برای مستند سازی نسل‌کشی هزاره‌ها در افغانستان نظیر راه‌اندازی سایت اینترنیتی Hazara Genocide یا نسل‌کشی هزاره‌ها بود.

مظاهره‌کنندگان در این کارزار که در مقابل دفتر ساز ملل متحد در بامیان و بغلان در افغانستان و در خارج از کشور در ایالت‌های آریزونا، کالیفرنیا و مقابیل کاخ سفید در واشنگتن دی سی آمریکا، مقابیل مقر سازمان ملل متحد در شهر ژنوای کشور سوئیس، در مقابل پارلمان نیوزلند، در مقابل دادگاه بین‌المللی جنایی در لاهه هلند، در شهر وین اتریش، آسترالیا، کانادا و چندین کشور دیگر برگزار شده بود، یکصدا از حکومت و مجامع بین‌المللی و سازمان‌های دفاع از حقوق بشر خواهان به رسمیت شناخته شدن نسل‌کشی هزاره‌ها در افغانستان شده و بر ضرورت روی دست گرفتن اقدامات عاجل برای توقف این روند و نیز به محاکمه‌کنندگان عامل آن، تأکید کردند.

بخش دیگر این کارزار راه‌اندازی سایت انترنیتی (Hazara Genocide-نسل‌کشی هزاره‌ها) بود که در آن از مردم خواسته شده شواهد و اسناد حوادث تروریستی، به شمول مشخصات قربانیان جنایت نسل‌کشی هزاره‌ها را به گردانندگان این سایت ارسال کنند تا بعد از دسته‌بندی در اینجا، ثبت و بایگانی شده و در دادخواهی‌های بعدی به عنوان سند محکم‌پسند مورد استفاده قرار گیرد. بخش دیگر این کارزار که راه‌اندازی طوفان تویتری بود. هشتک «نسل‌کشی هزاره‌ها را متوقف کنید»،

«ترند» اول شبکه اجتماعی تویتر در افغانستان شد.

نسل‌کشی هزاره‌ها در محافل سیاسی و دیپلماتیک

کارزار فوق علاوه بر این که توانست توجه رسانه‌های ملی و بین‌المللی را به خود جلب کند به محافل سیاسی نیز وارد شده و توجه مقامات دولتی و سفارت‌خانه‌ها و نمایندگی‌های دیپلماتیک را نیز جلب نمود. سرور دانش، معاون دوم رییس جمهور افغانستان در ملاقات با الیسون بلیک، سفیر بریتانیا در کابل به «کشتار هدفمند هزاره‌ها در طول سالیان اخیر» و مخصوصاً «فاجعه مکتب سیدالشهدا» در غرب کابل اشاره کرده و خواهان «توجه نهادهای عدلی و قضایی کشور و توجه جدی مراجع بین‌المللی به این موضوع» شد.

محمد کریم خلیلی معاون پیشین رییس جمهور و یکی از رهبران سیاسی هزاره در یک کنفرانس مطبوعاتی در کابل گفت کشتارهای هدفمند هزاره‌ها در افغانستان از مصادیق نسل‌کشی است. او از جامعه جهانی خواست در این رابطه (نسل‌کشی هزاره‌ها) توجه جدی کنند. آقای خلیلی با اشاره به کارزار شماری از شهروندان افغانستان در اعتراض به کشتار هزاره‌ها از حکومت این کشور و رییس‌جمهور غنی خواست که این دادخواهی را یاری و کشتار هزاره‌ها را که مصداق روشن نسل‌کشی است محکوم کند.

سفارت آلمان در افغانستان نیز گفته که از «خشونت ناموجه» علیه افراد ملکی «به ویژه جامعه هزاره» بهت زده شده و خواهان تأمین صلح در این کشور گردیده است. نمایندگی سیاسی اتحادیه‌ی اروپا درکابل گفته است که هدف قرار دادن مردم هزاره باید متوقف شده و جرایمی که علیه آن‌ها صورت گرفته باید مورد بررسی قرار گیرند.

بی‌توجهی حکومت

مطاهره‌کنندگان و دست‌اندرکاران کارزار «نسل‌کشی هزاره‌ها را متوقف کنید» و در کل جامعه هزاره دولت افغانستان را به «بی‌کفایتی در تأمین امنیت هزاره‌ها» متهم می‌کنند. به باور آن‌ها به رغم این که در طول چند سال گذشته جامعه هزاره از اهداف ویژه گروه‌های تروریستی بوده‌اند، حکومت اما هیچ برنامه‌ای برای تأمین امنیت آنان روی دست نگرفته است. آنان در عین حال مدافعین حقوق بشر، جامعه جهانی و نهادهای بین‌المللی را به خاموشی در قبال «کشتار هزاره‌ها» متهم کرده‌اند. آمارهای رسمی نشان می‌دهد که تنها در حملات اخیر در دشت برچی بیشتر از ۷۰۰ تن کشته و نزدیک به یک هزار تن دیگر زخمی شده‌اند. در حالی که شهروندان کشور از حکومت خواسته‌اند که این کشتارها را به عنوان نسل‌کشی به رسمیت بشناسد، حکومت اما تاکنون به گونه رسمی واکنش نشان نداده و در قبال این خواسته‌ها سکوت کرده است. بدنبال حوادث خونینی همچون چوک دم‌زنگ، کورس کوثر دانش، مکتب سیدالشهدا و ... حکومت تلاش کرده به اقدامات مقطعی و نمادین مثل نام‌گذاری جاده‌ها بنام شهدا، اعلان ماتم ملی و اقداماتی از این دست اکتفا کند.

راه نیافتن هزاره‌ها در رده‌های تصمیم‌گیری ارگان‌های امنیتی و دفاعی و تنزل جایگاه هزاره‌ها در تشکیلات اداری کشور از سهم بیست درصدی فیصله‌بن به نزدیک پنج درصد، بخش دیگری از سیاست حذف هزاره‌ها تلقی می‌شود. به باور دست‌اندرکاران این کارزار میان نسل‌کشی هزاره‌ها و تبعیض سیستماتیک علیه این جامعه، رابطه معناداری وجود دارد. آنان معتقدند که عوامل کشتار و تبعیض، به حذف می‌انديشند، برای توقف کشتار، تبعیض باید پایان یابد.

درخواست به تعویق انداخته شدن تحقیقات

بعد از حادثه خونین مکتب سید الشهدا در دشت برچی وزیر خارجه افغانستان در یک سفر رسمی به لاهه-ی هولند رفته و از نزدیک با مقامات دادگاه بین‌المللی جنایی صحبت کرده و در صحبت با رسانه‌ها گفته است: دولت افغانستان به گونه‌ی رسمی از این دادگاه خواسته، تا جنایات گروه‌های تروریستی در افغانستان را بررسی کند. اما چندی بعد شهزاد اکبر رییس کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان گفت: حکومت افغانستان از دادگاه بین‌المللی جنایی خواسته است تا تحقیقاتش در مورد جنایات اتفاق افتاده در افغانستان را به تعویق بیندازد. گفته می‌شود حکومت هراس دارد که تحقیقات دادگاه بین‌المللی جنایی در افغانستان ممکن است پای مقامات درجه اول حکومت را نیز به میز محاکمه بکشاند، زیرا مطابق قوانین بین‌المللی و کنوانسیون منع و مجازات جرم نسل‌کشی، حکومت‌هایی که در جلوگیری از جنایت نسل‌کشی در قلمرو خود کوتاهی کرده باشند نیز در مقابل قانون باید پاسخ بدهند. حکومت اما گفته است که به دلیل حساسیت پروسه صلح، چنین تصمیمی گرفته شده است.

انتقاد از قومی‌سازی کشتارها در افغانستان

با آن که در کنار جامعه هزاره در کارزار «نسل‌کشی هزاره‌ها را متوقف کنید» افراد بسیاری از طوایف و ملت‌های دیگر در داخل و خارج کشور نیز به این کارزار پیوسته و خواهان توقف نسل‌کشی هزاره در افغانستان شده‌اند اما در عین حال انتقادهایی نیز متوجه دست‌اندرکاران این کارزار بوده است. تعدادی از شهروندان کشور ماهیت کارزار فوق را نوعی «قومی‌سازی کشتار مردم افغانستان» نامیده و معتقدند که چنین چیزی نه تنها کارساز نیست بلکه مشکل را پیچیده‌تر نیز می‌سازد. به باور این منتقدین همه اقوام افغانستان قربانی جنگ در این کشور هستند. جاوید لودین، معین سابق وزارت خارجه افغانستان در واکنش به این کارزار در صفحه تویترش نوشته است: «تمام اقوام کشور قربانی جنگ خانمان‌سوزند و قلمداد کردن يك قوم خاص به عنوان قربانی نباید به معنی کم جلوه دادن رنج و خساره سایر اقوام باشد. ولی با توجه به اینکه دشمنان این سرزمین هیچ حد و مرزی نمی‌شناسند، باید خطر شوم‌ترین جنایات ضدبشری به شمول نسل‌کشی علیه يك قوم را دست کم نگیریم.»

اما دست‌اندرکاران کارزار «نسل‌کشی هزاره‌ها را متوقف کنید» در پاسخ به این ادعاها می‌گویند: ما برای زنده ماندن تقلا می‌کنیم. واقعا دور از انصاف و رواداری است که همشه‌ریان ما به جای همدردی و هم صدا شدن برای توقف نسل‌کشی، که از بدترین انواع جنایت در جهان است، به ما خرده بگیرند و یا تهدید به قتل عام‌های بدتر از این کنند. جنایت genocide یا نسل‌کشی کدام امتیاز نیست که ما بخواهیم از روی هوس آن را به خود ارتباط دهیم. جامعه هزاره به صورت هدفمند و سیستماتیک مورد حمله قرار می‌گیرند. حملات هدفمند و سیستماتیک بر یک گروه قومی، نژادی و مذهبی از مصادیق نسل‌کشی به حساب می‌آید.